

نویسنده: عبدالقلی گولپیناری
مترجم: دکتر رفیق ۵ سبوح

فلسفه گشای اسلامی

آرشیو روزنه

ISBN 964-334-024-4



9 789643 340247 >



سازمان اسناد و کتابخانه ملی

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

موسسه عالی تحقیقات و پژوهش

موسسه عالی تحقیقات و پژوهش



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فتوّت در کشورهای اسلامی

و مآخذ آن

به همراه

فتوّت نامه منظوم ناصری

عبدالباقی گولپینارلی

ترجمه

دکتر توفیق. ه سبحانی



گولپینارلی، عبدالباقی، ۱۸۹۹-۱۹۸۲.

Golpinaril. Abdulbaki

فتوت در کشورهای اسلامی و مآخذ آن/عبدالباقی گولپینارلی؛ ترجمه توفیق ه
سبحانی به همراه فتوت نامه منظوم ناصری. - تهران: روزنه، ۱۳۷۸.
۱۹۸ ص: مصور، نمونه

ISBN: 964-334-024-4

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱. فتوت. ۲. شعر فارسی -- قرن ۷ ق. الف. ناصر سیواسی، قرن ۷ ق. فتوت نامه. ب.

هاشم پورسبحانی، توفیق، ۱۳۱۷ - مترجم. ج. عنوان. د. عنوان: فتوت نامه منظوم ناصری.

۲۹۷/۸۵

BP ۲۹۴ / ۹ ف ۲

۱۳۷۸

۱۶۸۲۱ - ۷۸ م

کتابخانه ملی ایران



فتوت در کشورهای اسلامی و مآخذ آن

□ عبدالباقی گولپینارلی

□ ترجمه دکتر توفیق ه سبحانی

● چاپ دوم: ۱۳۸۵

● تیراژ: ۲۰۰۰

● روزنه (اکرم السادات مداح)

● ۱۰۰۰۰

● تومان

● چاپ و صحافی: چاپخانه لایلا

● آدرس: میدان توحید نبش پرچم بالای بانک تجارت طبقه ۴

● تلفن: ۹۳۹۰۷۴ - ۹۳۵۰۸۶، فاکس: ۹۲۴۱۳۲

● شابک: ۹۶۴-۳۳۴-۰۲۴-۴ ISBN 964 - 334 - 024 - 4

با احترام فراوان
تقديم به:
استاد دكتور محمّد امين رياحى

فهرست

چند کلمه.....	۷
اطلاعات عام درباره فتوت.....	۹
فتوت نامه ها، مقایسه، تحلیل و نقد آنها.....	۱۷
ارکان فتوت.....	۵۱
مذهب و اعتقاد اهل فتوت.....	۷۵
برخی ملاحظات درباره ارکان فتوت.....	۱۱۱
فتوت و تشکیلات اصناف.....	۱۱۷
[درباره] متن ها.....	۱۳۷
فتوت نامه ناصری.....	۱۵۵
نسخه فتوت نامه.....	۱۵۹

چند کلمه

این کتاب که اکنون در دست شماست، در واقع ترجمه مقاله‌ای مفصل است با عنوان: *Islam ve Türk illerinde Fütüvvet Teşkilati ve kaynakları*: تشکیلات فتوت در سرزمین‌های اسلامی و ترک و مآخذ آن، از مرحوم عبدالباقی گولپینارلی که در سال ۱۹۴۹-۱۹۵۰ در جلد ۱۱، شماره ۱۴ مجله دانشکده اقتصاد استانبول به چاپ رسیده است. با آن‌که قریب پنجاه سال از چاپ این مقاله می‌گذرد، هنوز اطلاعات مندرج در آن کهنه نشده است. من سالها پیش این مقاله را خواندم، اخیراً به تشویق استاد و دانشمند بزرگوار جناب دکتر محمدامین ریاحی که خود از دوستان بسیار نزدیک مرحوم گولپینارلی و مورد احترام زایدالوصف آن مرحوم بودند، به ترجمه آن برخاستم.

متن، تاریخی و طبعاً خسته‌کننده است، اما اطلاعاتی که مطرح می‌کند، در آثار دیگر به دست نمی‌آید. آرزو مندم این ترجمه برای محققانی که در زمینه‌های تاریخی و مسائل عرفانی کار می‌کنند، مفید باشد.

در پایان بر خود فرض می‌دانم که از جناب سید احمد بهشتی شیرازی و انتشارات روزنه که خدمت به فرهنگ کهنسال ایران را وجهه همت قرار داده‌اند، صمیمانه سپاسگزاری کنم.

توفیق. ه. سبجانی

اطلاعات عام درباره فتوت

۱- اصطلاحات: مروّت، فتوّت، و اخی. کلمه «مروّت» به معانی انسانیت و مردانگی، و کلمه «فتوّت» به معانی جوانی، پهلوانی و جوانمردی، اساساً متکی بر تصوّف است و در عین حال از آنجایی که بر سازمان‌های اقتصادی هم شمول پیدا می‌کند و در سازمان دادن به ارباب حرفه‌ها هویتی اقتصادی هم به خود می‌گیرد، از سوی اهل فتوّت به معانی گسترده‌تری گرفته شده و به صورت اصطلاح درآمده است. به نظر آنان مروّت اساس فتوّت، و فتوّت پایان مروّت است. از این رو هر اهل مروّتی، صاحب فتوّت نیست، اما هر اهل فتوّتی در مروّت به عالی‌ترین مرتبه دست یافته است.

در عربی ارباب فتوّت را «فتی، فتیان» و مشایخ آنان را «ابوالفتیان، و سیدالفتوه» گویند. در زبان فارسی هم اهل فتوّت با نام‌های «فتوّت‌دار، جوانمرد و فتی» خوانده شده و راه آنان که در عربی «الفتوه» بوده در فارسی «فتوّت» نام گرفته است. از مآخذ در می‌یابیم که مشایخ اهل فتوّت را «اخی» هم گفته‌اند. می‌توان گفت که این کلمه از کلمه ترکی «آکی» گرفته شده است^(۱). می‌دانیم که در زبان ترکی، حرف «خ» به صورت «ک» تلفظ می‌شود. هم‌اکنون در آناتولی، اوقومق، و بقمق به صورت

«او حوق و بحوق» تلفظ می‌شود. به همین دلیل کلمه «آکی» که به معانی دست و دل‌باز و جوانمرد است، به صورت «احی» درآمده است. اما در زبان عربی کلمه «اخی» به معنی «برادرم» است. اگر در نظر بگیریم که شیخ فرج زنجانی در گذشته ۴۵۷ هـ. / ۱۰۶۵ م. و علی مصری، خلیفه علاءالدوله در گذشته ۷۳۶ هـ. / ۱۳۳۶ م. با لقب «اخی» خوانده شده‌اند، و این کلمه در فتوت‌نامه‌های تقریباً کهن نیز آمده است، و اهل فتوت همدیگر را برادر هم می‌شمردند، و در میان ملامتیه هم به جای اینکه بگویند از «مريدان فلان شيخ است»، می‌گویند «از اخوانِ فلانی است»، این نظر و حدس که این کلمه از زبان عربی اخذ شده است، مردود نیست.

چنانکه قبلاً گفتیم، از همه آثار مکتوب، مخصوصاً از فتوت‌نامه‌ها بر می‌آید که «اخی» را به مشایخ گروهی که به طریق فتوت وارد شده‌اند، اطلاق کرده‌اند. اخیان نیز هر یک مانند مشایخ دیگر طریقت‌ها ریاست زاویه‌یی را به عهده داشتند. زاویه اخیان، ضمن آنکه همانند انجمن و محفل ارباب فتوت است، چون غریبان نیز در آنجا اقامت می‌کردند، در عین حال ماهیت مهمانخانه نیز داشته است. با توجه به ماهیت شغلی این طریقت، می‌توان گفت که زاویه، به صورت یک مرکز صنفی هم انجام وظیفه کرده است. بعلاوه اگر شاخه سیفی ارباب فتوت مد نظر قرار گیرد، زاویه اخیان خصوصیت یک باشگاه ورزشی را هم داشته است.

۲- نظرها درباره فتوت. می‌دانیم آن گروهی که فتوت را شعار خود قرار داده‌اند، حتی در سده دوم هجری وجود داشته‌اند. از رساله الملامتیه ابو عبد الرحمن سلمی (م ۴۱۲ هـ. / ۱۰۲۱-۱۰۲۲ م.) مؤلف طبقات الصوفیه که کهن‌ترین متن درباره ملامتیه است درمی‌یابیم که اهل فتوت از همان ابتدا خود را از صوفیان جدا می‌کرده‌اند و با ملامتیه جوش می‌خورده‌اند، و حتی فتوت از سوی ملامتیه پذیرفته شده و ضمناً بزرگان ملامتی هم از ارباب فتوت بوده‌اند.^(۱)

سلمی در این رساله می‌گوید: «یکی از این طایفه را پرسیدند: شایسته نام

۱ - مقاله‌یی در این باره را که ریچارد هارتمان نوشته، احمد جمال کوپرلی‌زاده به ترکی ترجمه کرده است: مجله دارالفنون دانشکده ادبیات، ۱۹۲۴، سال ۳، شماره ۶، صص ۲۷۶ - ۳۲۲. نسخه‌یی از این رساله مهم که در جمادی‌الآخره سال ۹۹۹ هـ. استنساخ شده، در میان کتاب‌های راشد افندی در کتابخانه ملت فاتح، شماره ۴۵۳، میان اوراق ۱۲۰ - ۱۲۴ موجود است.

جوانمرد کیست؟ گفت: کسی است که اعتذار آدم، صلاح نوح، وفای ابراهیم، صدق اسماعیل، اخلاص موسی، صبر ایوب، گریه داوود، سخای محمد - صلی الله علیه و سلم، رأفت ابوبکر، حمیت عمر، حیای عثمان، و علم علی همه را یکجا دارد و با چنین مقامی نفس خویش را نکوهش کند و آنچه دارد چیزی نشمارد و گاهی در دلش خطور نکند که او هم چیزی هست.»^(۱) قشیری (م ۴۶۵ هـ. / ۱۰۷۳ م.)، در رساله خود احمد خضریه بلخی (م ۲۴۰ هـ. / ۸۵۴-۸۵۵ م.)، شاهبن شجاع کرمانی (م ۳۰۰ هـ. / پیش از ۹۱۲ م.) و ابوالحسن علی بن سهل بوشنجی (م ۳۴۵ هـ. / ۹۵۹-۹۶۰ م.) را از ارباب فتوت می‌شمارد^(۲)، که از میان آنان احمد خضریه، مرید ابوتراب نخشبی (م ۲۴۵ هـ. / ۸۵۹-۸۶۰ م.) است که در زمان خود به عنوان رئیس ارباب ملامت شناخته می‌شد، و در عین حال در دانش، فتوت، تقوی و زهد شهرت داشت.^(۳) و اساساً خود او همان قدر که در ملامت شهرت دارد، در فتوت هم مشهور است.^(۴) شاهبن شجاع کرمانی منسوب به ابوحفص حداد (درگذشته بعد از ۲۶۰ هـ. / ۸۷۳-۸۷۴ م.) است که یک ملامتی راستین است و در اولین رساله کوچک سلمی، نام او به عنوان شیخ این طایفه، یعنی ملامتیه هفده بار یاد شده است.^(۵) ابوالحسن بن احمد بوشنجی هم از فتيان خراسان است^(۶)، و با ملامتیه روابط نزدیک دارد. در عین حال از رساله قشیری در می‌یابیم که در قرن سوم هجری در نیشابور گروهی به نام «فتیان» بودند. و این گروه در شهرها مشایخی داشتند^(۷)، و این نکته نشان می‌دهد که ارباب فتوت حداقل در اواخر سده دوم هجری / ۸ م. تشکّل یافته‌اند. قشیری در رساله خود فصلی را به فتوت اختصاص داده، و آیه مربوط به اصحاب کهف (کهف، ۱۸/۱۳) را، همانگونه که در فتوت نامه‌ها آمده است دلیلی بر فتوت آورده است و

۱ - نسخه کتابخانه راشد افندی، برگ ۱۲۳؛ چاپ افغانستان، ص ۷۳.

۲ - رساله قشیری، مطبوعه عامره، ۱۲۸۴، صص ۱۳۴ - ۱۳۷.

۳ - رساله، ص ۲۱؛ شعرانی، طبقات الکبری، چاپ مصر، مطبوعه شریفیه، ۱۲۹۹ هـ. / جلد ۱، ص ۱۰۸؛ لامعی، ترجمه نفحات الانس، مطبوعه عامره، ۱۲۷۰ هـ. / ص ۱۸۰.

۴ - شعرانی، جلد ۱، ص ۱۰۸.

۵ - همان، جلد ۱، ص ۱۰۹.

۶ - همان، جلد ۱، ص ۱۶۰.

۷ - رساله قشیری، ص ۱۳۵.

سخنان صوفیانی بزرگ چون فضیل (م ۱۸۷ هـ. / ۸۰۲-۸۰۳ م.)، علی حکیم ترمذی (م ۲۵۵ هـ. / ۸۶۸-۸۶۹ م.)، ابوبکر وراق (م ۲۴۰ هـ. / ۸۵۴-۸۵۵ م.)، حارث محاسبی (م ۲۴۳ هـ. / ۸۵۷-۸۵۸ م.)، جنید بغدادی (م ۲۹۷ یا ۲۹۸ هـ. / ۹۰۹-۹۱۰ م) و نصرآبادی (م ۳۶۹ هـ. / ۹۷۹-۹۸۰ م.) را درباره این فرقه نقل کرده است که نشان می‌دهد همه آنان با ملامتیه مناسباتی داشته‌اند^(۱). در میان سخنانی که در رساله قشیری نقل شده است، سخن احمد بن حنبل (م ۲۴۱ هـ. / ۸۵۵-۸۵۶ م.) مؤسس مذهب حنبلی از اهل سنت، و سخن امام جعفر صادق (م ۱۴۸ هـ. / ۷۶۵ م.) ششمین امام شیعه هم نقل شده است. مخصوصاً سخنی که از امام جعفر صادق روایت شده بسیار جالب است. شقیق بلخی (م ۱۷۴ هـ. / ۷۹۰-۷۹۱ م.) از امام جعفر صادق می‌پرسد که فتوت چیست. امام می‌گوید که تو چه می‌گویی؟ شقیق می‌گوید: اگر دهند شکر کنیم، و اگر منع کنند صبر کنیم. امام می‌گوید: سگان مدینه هم چنین کنند. شقیق گفت: ای پسر رسول خدا پس فتوت چیست؟ می‌گوید: اگر دهند ایثار کنیم و اگر ندهند صبر کنیم^(۲). می‌دانیم که ابوالغیث مغیث‌الدین حسین بن منصور حلاج بیضاوی که روز سه‌شنبه ۲۴ ذی‌القعدة سال ۳۰۹ هـ. (۲۶ مارس ۹۲۲ م) در بغداد به قتل رسید، گفته است که «فتوت آن است که صاحب چنین صفتی همه تمنای خود را به خدای بزرگ منحصر کند و با خدا، برای خدا به خدا میل کند.» و بدین سان فتوت و اهل فتوت را هم اهمال نکرده است^(۳).

بنابه تعاریف این صوفیان بزرگ، فتوت «خود را ندیدن، و چون محمد (ص) در

۱ - رساله قشیری، صص ۱۳۴ - ۱۳۵.

۲ - رساله قشیری، صص ۱۳۶ - ۱۳۷. جمال‌الدین احمد بن علی بن حسین بن علی بن مهنا، در عمدة الطالب فی انساب آل ابوطالب، در شرح احوال نقیب تاج‌الدین محمد، می‌نویسد که این شخص لباس فتوت به تن می‌کرد و در حاشیه آن می‌نویسد علامه آیت‌الله سید محمد صادق آل بحر العلوم نیز در این باره چنین بحث کرده است که «فتوت، به ضم و تشدید، کرم و جوانمردی است. این معنی لغوی است. اما به نظر اهل تحقیق نفس خود را در دنیا و آخرت به خلق بخشیدن است. عبارت «لا فتی الاعلی»، یعنی جوانمردی جز علی نیست، درباره فتوت است و اصحاب فتوت را فتی گویند. در شریعت هم به خوی زیبا و پسندیده گویند. از کسانی که پیش از همه درباره فتوت سخن گفته‌اند امام جعفر صادق علیه‌السلام است...» (نجف اشرف، مطبعة حیدرآباد، ۱۹۱۸ / ۱۳۳۷، ص ۱۵۹).

۳ - کتابخانه ولی‌الدین افندی، مجموعه شماره ۳۲۴۲. این سخن در پایان مجموعه است که در سوال ۱۰۸۰ هـ / ۱۶۷۰ م استنساخ شده است.

اندیشه خلق بودن، از آلام خلق به درد آمدن، آنچه برای نفس خود می طلبد، زیادت از آن را برای خلق خواستن، چشم بر قصور و عیوب بستن، خصم نفس شدن، از فقیر نفرت نکردن، حال خود به اغنیا ناگفتن، به دست آمده و از دست رفته را یکسان دیدن، با هیچ کس دشمنی نکردن، انتظار مروّت و انصاف از کسی نداشتن، اما با هر کس به مروّت و انصاف رفتار کردن، و از هر دو عالم دست شستن است.» از سخن جنید که می گوید: «فتوّت به شام است و زبان به عراق و صدق به خراسان.» معلوم می شود که اهل فتوّت در قرن سوم هجری در شام متمرکز بوده اند. درج بسیاری از تعاریف بالا در رساله الملامتیه، یکی از مآخذ قشیری را بر ما روشن می کند. او روایت می کند که یکی از آنان گفته است که «فتوّت آن است که تمیز نکنی به طعام خویش که کافری خورد یا ولیّی» و به نقل از یکی از علما این حکایت را نقل می کند که «روزی گبری به مهمانی ابراهیم آمد، ابراهیم گفت اگر مسلمان شوی از تو پذیرایی می کنم. این سخن بر گبر گران آمد و رفت. از حق تعالی به ابراهیم (ع) وحی آمد که پنجاه سال است که با کفر وی ما او را طعام می دهیم، تو او را یک بار مهمان نکردی و یک بار سیرش نکردی، ابراهیم با حالی پریشان بی درنگ به دنبال آن مهمان رفت و دوان دوان خود را به او رسانید و عذر خواست. گبر چون سبب این عذرخواهی را دریافت، مسلمان شد.»^(۱)

صوفی بزرگ ابوسعید ابوالخیر در گذشته ۴۴۰ هـ. / ۱۰۴۸ م. درباره فتوّت گفته است: «پیامبر ترا گفته است که آنچه انجام و کسب آن را برای خود می خواهی، برای برادرت هم باید بخواهی. حقیقت فتوّت هر چه می خواهد باشد، به هر حال و کیفیت که می خواهد باشد، اساس آن خلق را به چشم اغماض دیدن و معذور شمردن است.»^(۲) در تفسیر فارسی موسوم به کشف الاسرار و عُدّة الابرار که با استفاده از تفسیر شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری (م ۴۸۱ هـ. / ۱۰۸۸-۱۰۸۹ م.) که ظاهراً

۱ - رساله قشیری، ص ۱۳۵. این حکایت را یکی از یونس ها که بعد از یونس امره آمده است، به صورت داستان به نظم کشیده است. (نگ. عبدالباقی گولپینارلی: دیوان یونس امره، جلد ۲-۳، استانبول، ۱۹۴۸، کتابخانه احمد خالد، ص ۵۷۶، شعر ۱۵۲).

۲ - حالات و سخنان ابوسعید فضل الله بن ابوالخیر المیهنی، و. ژوکوفسکی، پترسبورگ، ۱۸۹۹، ص ۳۸۶.

اصل آن به عربی بوده، در ۵۲۰ هـ. / ۱۱۲۶ م. پدید آمده است، درباره فتوت این سخنان را می‌خوانیم: «خداوند، ابراهیم، موسی، یوسف پیامبر و اصحاب کهف را فتی خوانده است. سیرت و طریقت جوانمردان آن است که مصطفی (ص) با علی (ع) گفت: یا علی جوانمرد راست‌گوی بود و امانت‌گزار و رحیم‌دل، درویش‌دار و پرعطا و مهمان‌نواز و نیکوکار و شرمگین. و گفته‌اند سرور همه جوانمردان یوسف صدیق بود که از برادران به وی رسید آنچه رسید از انواع بلیات، آنکه چون بر ایشان دست یافت، گفت: لا تثریب علیکم الیوم (یوسف، ۱۲ / ۹۲).

و در خبر است که رسول نشسته بود سائلی برخاست و سؤال کرد، رسول روی سوی یاران کرد و گفت: با وی جوانمردی کنید. علی (ع) برخاست و رفت، چون باز آمد یک دینار داشت و پنج درم و یک قرص نان. رسول (ص) گفت: یا علی این چه حال است؟ گفت: یا رسول‌الله چون سائل سؤال کرد، بر دلم بگذشت که او را قرصی دهم، باز در دلم آمد که پنج درم به وی دهم، باز به خاطر آمد که یک دینار به وی دهم، اکنون روا نداشتم که آنچه به خاطر آمد و بر دلم بگذشت نکنم. رسول (ص) گفت: لا فتی الا علی، جوانمرد نیست مگر علی.^(۱)

ابن عربی (م ۶۳۸ هـ. / ۱۲۴۰ م.) در فتوحات مکیه برای فتوت بابی جداگانه گشوده است. به نظر وی فتوت از مقام قوت است. و خداوند تنها انسان را قوی‌تر از هوا آفریده است. هیچ چیز از ضعف نباید در فتی باشد. اهل فتوت در هر مقام نسبت به درجه آن مقام رفتار می‌کند و مخصوصاً دارای خلق کریم است. همیشه تحت فرمان مولای خویش است و کسی است که بر طبیعت و آلام نفس فایق آمده است. کسانی که اهل فتوتند بر خلق احسان می‌کنند و صاحب کرمند. ابراهیم پیامبر به سبب دارا بودن این اوصاف فتی خوانده شده است. و بر این مقام جز ملامتیّه دست نیافته‌اند. زیرا که آنان سلطانی در لباس بندگانه. انس و جن آنان را نمی‌شناسند، تنها فرشتگان از حال آنان آگاهند. ابن عربی در اثنای تفصیلاتی که چهار صفحه را شامل می‌شود، می‌نویسد که احکام اهل فتوت و مقام فتوت را به تفصیل در رساله

۱ - کتابخانه سلیمانیه، بنی‌جامع، کتاب‌های خدیجه تورخان سلطان، شماره ۴۳، برگ ۶۱۳ (متن اندکی با چاپ علی اصغر حکمت، جلد ۵، صص ۶۶۸ - ۶۶۹ اختلاف دارد - مترجم).

اخلاق به فخر رازی (م ۶۰۶ هـ / ۱۲۰۹ م.) نوشته است^(۱). همچنین در باب ۱۴۶ کتاب خود، طبق شیوه خویش با تأویل و توجیه مفصل می‌نویسد که فتوت عبارت از اخلاق حسنه، بذل نعمت‌های الهی به بندگان و تخلّق به اخلاق خداوندی است. کسی که اوامر دینی را بر خواسته‌های نفس ترجیح دهد، فتی شمرده می‌شود و می‌گوید که حقیقت فتوت همین است و می‌افزاید که این سخنان نصیحتی به اخوان و پیروان این طایفه، یعنی اهل فتوت است^(۲). در باب ۱۴۷ نیز به شیوه اصولی خویش به بیان ترک فتوت که در بعضی موارد پیش می‌آید، پرداخته است^(۳). سید شریف (م ۸۱۶ هـ / ۱۴۱۳ م.) فتوت را «در لغت بخشندگی و کرم و در اصطلاح اهل حقیقت، خلق را در دنیا و آخرت بر نفس خود ترجیح نهادن» تعریف کرده است^(۴).

۳- دو تلقی متضاد درباره فتوت و تصوف. در اینجا این مطلب را هم بیفزاییم که کسانی که کاملاً و منحصرأً به فتوت و ملامت وابسته بوده‌اند و یا به صوفیه انتساب داشته و دوستدار و یا منتسب به فتوت بوده‌اند، و از فتوت بحث کرده‌اند، دو نظر متفاوت درباره ارجح فتوت ابراز کرده‌اند. مثلاً شهاب‌الدین سهروردی (م ۶۳۲ هـ / ۱۲۳۴ م.) که اصلاً صوفی است، اما به فتوت هم انتساب دارد، در رساله موسوم به *إدالة العیان علی البرهان* خود فتوت را شاخه‌یی از تصوف می‌شمارد و بدین سان تصوف را از فتوت و صوفیان را از فتیان برتر می‌داند^(۵). در فتوت‌نامه‌یی که مؤلف آن معلوم نیست، اما به گمان ما از علاءالدوله (م ۷۳۶ هـ / ۱۳۳۶ م.) است، آمده است اگر فتوت به نهایت رسد و کمال یابد ولایت آغاز می‌گردد^(۶)، همچنین: آنکه مروّت ندارد، فتوت هم ندارد^(۷)، شلوار لباس فتوت است، چون به اسافل بدن مربوط است، بدین سان رمزی است بر خوار شمردن نفس، در حالی که تاج که پوشش

۱ - فتوحات، دارالکتب العربیه، مصر، ۱۳۲۹، باب ۴۲، صص ۲۴۱ - ۲۴۴.

۲ - جلد ۲، صص ۲۳۱ - ۲۳۴.

۳ - فتوحات، همان، صص ۲۳۴ - ۲۳۵.

۴ - تعریفات، چاپ سنگی، مطبعه عامره، ۱۳۶۹، ص ۶۸.

۵ - کتابخانه مرادملّا، عبدالحمید اول، ۱۴۴۷، ۱۳۲۲ - ۱۳۴۳.

۶ - کتابخانه ولی‌الدین، مجموعه شماره ۱۷۹۶، ۱۷۰۳.

۷ - همان ۱۷۱۳.

تصوّف است، به عوالم بالا منسوب است و نشان می‌دهد که سرآغاز تصوّف عبارت است از عروج به عالم انوار^(۱) که مأخذ همه این مباحث، ترجمه فارسی تحفة الاخوان در مجموعه شماره ۱۴۴۷ کتاب‌های عبدالحمید اول در کتابخانه مراد ملاست که مؤلف آن معلوم نیست^(۲). در قبال این نظر، به عقیده سلمی، فتوت و ملامت عالی‌ترین درجات مادی و معنوی است^(۳). صوفی بزرگ ابن عربی هم بر همین اعتقاد است^(۴) ابن عربی که می‌گوید اساساً تنها ارباب ملامت می‌توانند به مقام فتوت نایل آیند، در اصل ملامت را به عنوان عالی‌ترین و برترین درجات می‌پذیرد^(۵). صوفیانی چون سید شریف جرجانی و شعرانی نیز که از وی پیروی می‌کنند، همین نظر را دارند. این توضیحات در عین حال بر ما معلوم می‌کند که ارباب ملامت و فتوت تا چه حدّ با هم آمیخته‌اند.

۱ - ۱۷۲.

۲ - برگ آ^ب ۳۵۲ - ۳۶۲.

۳ - رسالة الملامتیه و کتاب الفتوه.

۴ - فتوحات، مواردی که قبلاً اشاره شد.

۵ - نگ. فتوحات، باب ۲۳، جلد ۳، ص ۳۰۹: باب ۳۵۲، صص ۲۳۲ - ۲۳۶.

فتوّت‌نامه‌ها، مقایسه، تحلیل و نقد آنها

۱- کهن‌ترین و مهم‌ترین فتوّت‌نامه‌ها.

سخنان مربوط به فتوّت، آداب و روایات و ارکان و اهل فتوّت در کتاب‌هایی به نام فتوّت‌نامه ثبت شده است. فعلاً تا جایی که بر ما معلوم است، کهن‌ترین فتوّت‌نامه از قرن چهارم هجری (۱۰ میلادی)، کتاب الفتوّه ابو عبدالرحمن سلمی است. پس از آن فتوّت‌نامه خواجه عبدالله انصاری قرار می‌گیرد. در مجموعه شماره ۲۰۴۹ کتابخانه ایاصوفیه که بجز چهاررساله از محتوای آن، همه درباره فتوّت است، و با این چهار رساله کلاً حاوی بیست و دو رساله است، رساله سلمی در (۷۸۱-۹۹) و فتوّت‌نامه عبدالله انصاری در (۱۴۹-۱۵۴) آمده است. کتاب الفتوّه عربی سلمی از قواعد و آداب فتوّت بحث می‌کند. انصاری هم در فتوّت‌نامه خود، سخنان صوفیان بزرگ درباره فتوّت را به عربی نقل کرده، آنها را به فارسی برگردانده و در این باب از آیات و احادیث دلیل آورده است. خواجه عبدالله انصاری در رساله موسوم به منازل السائرین خود هم از فتوّت بحث می‌کند و با استدلال به آیه ۱۰ سوره کهف، ۱۸، می‌گوید: «فتوّت اسم است برای قلب، قلبی که از صفات نفسانی پاک و منزّه باشد. این تنزیه، پس از ایمان، پیشرفت و افزونی به سوی هدایت است. فتوّت آن است که برای خود فضلی نبینی و حقّی قائل نشوی. این نیز سه درجه دارد.

نخست ترک خصومت، تغافل از زلت و نسیان اذیت است. درجه دوم آن است که بر کسانی که علیه تو عصیان می‌کنند نزدیک شوی، به کسانی که می‌آزارند، احسان کنی، عذر کسانی را که برای عذرخواهی می‌آیند، بپذیری، و این کارها را نه با فروخوردن خشم بلکه با صبر و لطف و محبت انجام دهی. درجه سوم آن است که در مسیر شهود هیچ چیز نباید ترا متوقف کند. بدان آن کس که دشمن خود را به شفاعت محتاج کند و از عذرخواهی او شرمنده نشود، رائحه فتوت را نمی‌تواند استشمام کند. آن کس که نور حقیقت را با گام استدلال بجوید، دعوت فتوت برای او شایسته نیست^(۱). در این مجموعه رساله‌ی عربی موسوم به کتاب مرآة المروآت از علی بن حسن بن جعدونه (۳۵۰-۷۷۰) آمده است. در هر باب از آن اساس مروّت و فتوت را با آیات و احادیث، سخنان صوفیان، پادشاهان، وزیران و علما بیان کرده است و جای جای اشعاری از شاعران آورده است. این کتاب که به نام نظام‌الملک مشهور (م ۴۸۵ هـ / ۱۰۹۲ م.) تألیف شده است، از نظر ادبی حائز اهمیت فراوان است، اما از ارکان فتوت سخنی به میان نمی‌آورد. رسالات عربی اخی احمد المحبّ بن شیخ محمد بن میکائیل الاردبیلی، و ابوالمحمد احمد بن عبدالملک الاشعری (در ۹۹۰-۱۰۶۰، ۱۴۰۰-۱۴۷۰) نیز چنین‌اند. رساله عربی میان اوراق ۱۰۶۰-۱۰۸۰ مجموعه که مؤلف آن معلوم نیست و از مروّت بحث می‌کند نیز به همان شیوه است. همه این رسالات از تعاریف و سخنان صوفیان سرشناس درباره مروّت و فتوت سرشار است.

مهم‌ترین رسالات مجموعه، رساله‌های هشتم، پانزدهم، شانزدهم، هفدهم، نوزدهم و بیستم است. اولین رساله از این رسالات، رساله عربی موسوم به تحفة الوصایا از احمد بن الیاس النقاش الخرّتبرتی^(۲) است. مؤلف در فصل اول رساله پنج فصلی خود، آیین اسلامی فتوت را بیان کرده، و افزوده است که خداوند

۱ - شرح منازل السائرین، کتاب‌های حکیم اوغلی علی پاشا، کتابخانه ملت، شماره ۴۷۹، برگ ۹۸^ب-۱۰۱. عبدالرزاق کاشانی (م ۷۳۶ هـ / ۱۳۳۵ م) این رساله را شرح کرده است. منازل السائرین در ۱۳۲۱ هـ / ۱۹۰۸ م در مصر به چاپ رسیده است.

۲ - خرّتبرت، نامی است که جغرافی‌دانان عرب به خرپوت، در ۹۵ کیلومتری شمال غربی دیار بکر داده‌اند - مترجم.

در قرآن از فتوت در سوره یوسف، ۱۲، در دو جا (آیات ۲۰ و ۳۶)، در سوره کهف، ۱۸، در چهار جا (آیات ۱۰، ۱۳، ۶۰، و ۶۲)، و در سوره انبیا، ۲۱، در یک جا (آیه ۶۰) و جمعاً هفت بار یاد کرده است و یوسف پیامبر، برادرانش، اصحاب کهف و یوشع را که با موسی همراهی کرد، فتی خوانده است. در فصل دوم شجره فتوت را به دست داده است. این شجره چیزی جز بازتاب شیوه فتوت نیست. فصل سوم در شرایط فتوت است، فصل چهارم در ارکان فتوت است و فصل پنجم در سنت فتوت تا محمد (ص) است. چهاربرگ این رساله (۱۱۴^ا - ۱۱۷^ب) که اوراق ۱۰۸ - ۱۱۷^ب مجموعه را فرا گرفته است، به دو فصل اخیر اختصاص یافته است. احمد بن الیاس نقاش خرتبرتی، کتاب خود را به نام ابوالحسن علی فرزند خلیفه الناصر لدین الله (۵۷۵ - ۶۲۲ هـ. / ۱۱۷۹ - ۱۲۲۵ م.) نوشته است. این فرزند خلیفه در ذی القعدة سال ۶۱۱ هـ. / ۱۲۱۵ م. فوت کرده است^(۱)، چون از وی با رحمت یاد کرده است، بنابراین پس از آن تاریخ نوشته شده است. ضمناً از این رساله برمی آید که ابوالحسن علی هم کتابی به نام *عمدة الوسيلة* در باره فتوت داشته است که نقاش احمد این رساله را تقریباً تلخیص کرده است.

پنجمین رساله، *رسالة الفتوة* شهاب الدین سهروردی، مؤلف *عوارف المعارف* و فرستاده خلیفه الناصر لدین الله به آناتولی (م ۶۳۲ هـ. / ۱۲۳۴ م.) است (۱۵۴^ا - ۱۵۸^ب) - در این رساله اساس های فتوت توضیح داده شده و شرایطی که رعایت آنان لازم است بیان شده است - این رساله نسبت به رسالاتی که تعاریف فتوت را گرد آورده اند، مفیدتر است، اما از نظر توجیه ارکان فتوت نقص دارد.

نسخه‌یی دیگر از این رساله به شماره ۳۱۳۵ در همان کتابخانه موجود است (۱۸۵^ا - ۱۹۰^ب). در این مجموعه نسخه ناقصی از *تذکرة الاولیای* عطار نیز موجود است که در آخرین پنجشنبه محرم سال ۷۴۴ هـ. کتابت شده است. چون شرح فارسی *شطحیات* براق بابا که از سوی قطب علوی در اولین روزهای صفر سال ۷۵۶ هـ. استنساخ شده است، از این رو این مجموعه به قرن هشتم هجری منسوب است. این رساله را دوست عزیز و فاضلم استاد مجتبی مینوی به من اطلاع دادند. چون بررسی

کردم، بلافاصله دریافتیم که رساله ۲۰۴۹، رساله شهاب‌الدین است. شهاب‌الدین در این رساله از شخصی به نام شیخ بابا خلیل مرندی یک عبارت عربی به این مضمون نقل می‌کند که «فتوت، شاخه‌یی از شاخه‌های نبوت است، طریقت هم از سر تا ذیل نبوت است.» و از این شخص با عنوان «شیخ المشایخ سلطان المحققین» نام می‌برد و نسبت بدو ابراز احترام می‌کند^(۱). این شخص که از هویت او اطلاعی نداریم، چون از وی با رحمت یاد شده، پیش از تألیف این رساله فوت کرده است.

شانزدهمین رساله نیز کتاب الفتوة فارسی شهاب‌الدین است (۱۵۸^ب-۱۸۱^ب) که با عنوان «ایضاً کتاب فی الفتوة من املاء ملک المشایخ شهاب‌الدین السهروردی» آمده است. این رساله نسبت به رساله اول هم از نظر توضیحات در باره فتوت، و هم بالنسبه درباره تفصیلات ارکان کامل‌تر و مفیدتر است.

نمی‌دانیم که رساله هفدهم از کیست. این رساله فارسی که «کتاب فی بحر الفتوة و ذکر شجرات الفیض» خوانده شده، در ۱۸۲^آ-۲۱۰^آ جا گرفته است. در ۱۸۳^ب تصویر شجره رساله احمد خربرتی را برگرفته و به صورت نموداری آورده است.

نوزدهمین رساله از نظر احتوای ارکان رساله‌یی بسیار ارزشمند است. در بالای این رساله فارسی، جایی که نام کتاب و مؤلف باید نوشته شود بهم چسبیده و پاره شده است. ما فقط توانستیم این عبارت را بخوانیم: «کتاب الفتوة تصنیف الشیخ... رحمة الله علیه». اما از همین رساله در می‌یابیم که نام مؤلف نجم زركوب (۲۲۲^آ)، است که اثری دیگر به نام صحبت‌نامه داشته (۲۲۱^ب) و منسوب به سلسله شهاب‌الدین سهروردی است (۲۲۶^ب-۲۳۲^ب)، و این کتاب تلخیصی از کتاب فتوت‌نامه است که مؤلف پیش از این تألیف کرده است (۲۲۷^آ). رساله در ۲۱۸^ب-۲۳۵^آ است.

نام مؤلف رساله بیستم هم که فارسی است نامعلوم است. در این رساله (۲۳۵^ب-۲۳۷^آ) نیز همان ارکان نوشته شده است. فقط اضافه بر آن‌ها جایگاه اهل فتوت و تعیین مراتب آنان نیز توضیح داده شده است.

بعد از این‌ها رساله منظوم فارسی از شاعری به نام ناصری قرار می‌گیرد که

چنانکه از بیت زیر برمی‌آید در سال ۶۸۹ هجری / ۱۲۹۰ م. تألیف شده است:

این نصیحت چون تمامی رخ نمود ششصد و هشتاد و نه تاریخ بود

نسخه کاملی از این رساله که در مجموعه ایا صوفیه بسیار ناقص است، و بعضی بخش‌های آن در جاهای متفرقه (یعنی ۱۷^ب، ۱۱۸^ب، ۲۳۷^ب، ۲۳۹^ب، ۴۰^ب، ۲۴۰^ب)، پس از گردآوری و مرتب کردن مجموعه یافته‌اند و بر صفحات خالی مانده مجموعه افزوده‌اند، در مجموعه‌یی به شماره ۱۵۹۷ در کتابخانه کوریلی استانبول است و در صفحات ۸۹^آ-۱۰۰ قرار گرفته است. در این مجموعه از بیت:

سال چون بر حی و صاد و تی رسید این لطایف را تمامی شد پدید

و از عنوان «در موسم بهار که از فنون ازهار خطه توقات چون عرصه جنت بود» برمی‌آید که این رساله در سال ۶۹۹ ه. / ۱۲۹۹-۱۳۰۰ م. در توقات نوشته شده، مؤلف، کتابی دیگر به نام کتاب الاشراق در قالب مثنوی داشته است (۴۰^آ-۸۲^ب)، چنین اقتضا می‌کند که این فتوت نامه فارسی در آناطولی نوشته شده باشد. این رساله در ۲۲ جمادی‌الآخره سال ۸۴۰ ه. به خط اخی علی بن حسن البایبرتی استنساخ شده است. شاعر در این فتوت نامه که کمابیش ۳۵۰ سال^(۱) بعد از وفات حکیم ناصر خسرو شاعر ایرانی استنساخ شده است، از اساس فتوت، از کسانی که فتوت به آنان نمی‌رسد، اعمالی که فتنی را از فتوت ساقط می‌کند و از انواع و ارکان فتوت بحث می‌کند.

ناصری طی ایات زیر کتاب خود را به نام امیر اخی محمد کرده است (۹۹^ب):

مفخر گیتی محمد کز صفا کرده حاصل نام و خلق مصطفی...

۱ - در اصل، ۲۰۰ سال (ناصر خسرو در ۴۸۱ ه وفات کرده است، این رساله دقیقاً ۳۵۹ سال پس از وفات ناصر خسرو نوشته شده است - مترجم).

هم فقیر و هم امیر و هم اخی بباد او را در دو عالم فرخی

معلم جودت که اولین بار از مجموعه ایاصوفیه بحث کرده است، این احتمال را مطرح می‌کند که اخی محمدی که سلطان ولد (۷۱۲ هـ. / ۱۳۱۲ م.) در دیوان خود او را ستوده است، همین شخص است^(۱).

فتوت‌نامه‌یی به شماره ۱۲۸۸ در میان نسخ خطی فارسی کتابخانه دانشگاه استانبول، به صوفی و شاعر بزرگ فریدالدین عطار (م ۶۲۷ هـ. / ۱۲۳۰ م.) نسبت داده شده است. در این رساله که مثنوی ۱۹۲ بیتی بر وزن مفاعیلن مفاعیلن فعولن است، آمده است که فتوت هفتاد و دو شرط دارد: مروت، راستی، همه را یکسان دیدن و دوست داشتن، از زندان نفس بیرون آمدن، وفا، بدی را با خوبی مقابله کردن و جوانمردی. در این مثنوی دوبار کلمه اخی و در دو جا هم کلمه تربیه که به معنی مرید فتوت است آمده است. در دو بیت نام عطار قید شده است. در اواخر نیز به مناسبتی مراجعه به پنج گنج نظامی (م ۵۹۲ هـ. / ۱۱۹۵-۱۱۹۶ م.) توصیه شده است. انتساب این مثنوی به عطار که سعید نفیسی و پروفیسور ریتز آن را ندیده‌اند، تردیدآلود است^(۲). خلاصه، این مثنوی نه از ارکان فتوت بلکه از صفات و شرایط آن بحث می‌کند.

پس از این‌ها منسجم‌ترین فتوت‌نامه در میان فتوت‌نامه‌هایی که تاکنون دیده‌ایم،

۱ - ذیل علی‌الاختیارات الفتیان، استانبول، مطبعة قورتولوش، ۱۹۳۲-۱۳۵۱، صص ۱۶۱-۱۶۳. ابیاتی که م. جودت از سلطان ولد در ستایش اخی محمد آورده، آشفته است. به هرحال ابتدا مصراع راست و سپس مصراع‌های چپ را از بالا به پایین نوشته است. صورت کامل و صحیح این ابیات را در دیوان سلطان ولد، تصحیح نافذ اوزلوق، چاپخانه اوزلوق، ۱۳۴۱، صص ۱۵۰-۱۵۱ ببینید. اضافه کنیم که م. جودت فهرست این مجموعه موجود در ایاصوفیه را هم ناقص به دست داده است. فرانتس تیشنر، فتوت‌نامه ناصری را با نام:

Der Anatoische Dihter Nâsiri (um 1300) und sein Futuvvetname-

فتوت‌نامه مولانا ناصری با ضمیمه: منتخبات از کتاب الاشراف لمولانا ناصری، در ۱۹۴۴ در لایپزیگ به چاپ رسانده است.

۲ - نگ. دایرة المعارف اسلام، ذیل: فریدالدین عطار، جزء ۱۱، صص ۷-۱۲؛ جستجو در احوال و اشعار فریدالدین عطار نیشابوری، تهران، ۱۳۲۰ هـ.ش. این کتاب حاوی اطلاعاتی ارزشمند درباره آثار عطار است.

فتوت نامه‌یی است به فارسی که متأسفانه نمی‌دانیم از کیست. این فتوت نامه در مجموعه‌یی به شماره ۱۴۴۷ جزو کتابهای عبدالحمید اول در کتابخانه مرادملاست، جلد میشن با شمس و لولا دارد، و در درون آن علاوه بر نزهةالارواح و روضةالافراح که در ذی الحجة ۷۵۳ هـ. / ژانویه ۱۳۵۳ م. به خط عبداللّه بن یحیی بن عبداللّه بن محمد بن احمد استنساخ شده، و حدائقالسحر رشیدالدین که در اواخر محرم ۷۴۴ هـ. کتابت شده بیش از پنجاه رساله و تعداد بی شماری فواید و منشآت را حاوی است. در دو رساله از این مجموعه ارزشمند که تقریباً حکم گنجینه‌یی را دارد، تاریخ ۷۵۴، در حدائقالسحر ۷۴۴، در رساله‌یی ۷۵۳، در یکی ۷۴۶ و در یکی دیگر باز تاریخ ۷۵۳ دیده می‌شود، بنابراین مجموعه میان سالهای ۷۴۴-۷۵۴ هـ. مرتب شده است. در کنار آن هم رسائلی به صورت حاشیه نوشته شده، بخش مکتوب صفحه ۲۸×۱۵ و بخش درونی ۲۰/۵×۱۲/۵ و جلد آن به ابعاد ۳۳×۱۷/۵ سانتی متر است، فتوت نامه اوراق ۳۵۲-۳۶۲ را اشغال کرده است. مؤلف در دیباجة پس از حمد و ثنای خداوند و صلوات سلام بر پیامبر و اولاد او و از علی (ع) که با عبارت «خصوصاً سرور فتیان، کریم هر دو جهان، اسدالله الغالب علی بن ابیطالب علیه السلام» یاد می‌کند و می‌نویسد که به پذیرش درخواست بعضی از بزرگان رساله‌یی تحت عنوان «تحفةالخوان» نوشته است، اما برخی از دوستان از وی خواسته‌اند که برای آنکه فایده این رساله عام باشد، به فارسی ترجمه شود، از این رو برخی از جاهای غیرلازم را حذف، و بعضی جاهای آن را هم کوتاه کرد و با یک مقدمه و ده باب و یک خاتمه به فارسی برگرداند. اگر توجه کنیم که این رساله در اواسط قرن هشتم هجری مرتب شده است، به هر حال محصول قرن هفتم هجری است و احتمالاً کهن‌تر از رساله منظوم ناصری است. این رساله زبانی بی‌نهایت سالم دارد، در عین حال نمونه‌یی کامل از زبان فارسی ادبی دوره خود است. در مقدمه‌یی که به چهار بخش تقسیم شده است، بیان می‌کند که فتوت «ظهور نور فطرت و ناپدید شدن تاریکی نشأت است و بدین صورت ظاهر شدن همه فضایل در نفس و راندن صفات حقیر است. زیرا که فطرت انسان از آفات و عوارض صفات و داعیه‌های نفسانی رها می‌شود، اگر از پرده‌های طبیعت و علایق جسمانی پاک شود، صاف و

شفّاف می‌گردد و استعداد و اشتیاق تعالی پدید می‌آید.» این تعریف تعریفی است که معلوم می‌کند که انسان‌ها پیشاپیش استعداد بدی را نپذیرفته‌اند، بدی در نهاد انسان نیست، بلکه آن از خوی‌هایی کسبی بعدی، محیط و داعیه‌های شهوی پدید آمده است. بنا بر این تعریف استعداد کمال در فطرت انسان اصیل است. اگر خوی‌های عارضی و خواسته‌هایی که از اینها پدید می‌آیند، از کار بازمانند، این استعداد ظهور می‌کند، همچنین در این مقدمه تفاوت میان مروّت و فتوّت بیان شده است. مروّت پایه فتوّت است، اما صاحب مروّت صاحب فتوّت نیست. ولی صاحب فتوّت در عین حال دارای مروّت هم هست. مروّت، ضروری دانستن گریز از بدی‌ها و در این باب کوشیدن و نیکی را به صورت ملکه در آوردن است. مروّت، یک دوره آمادگی برای فتوّت است. اما فتوّت «ظهور بالفعل همه گونه صفا، جوانمردی، مردانگی و انواع موجبات حکمت و عدالت در انسان‌هاست.» فتوّت هم پایه ولایت است. همان‌گونه که هر کس مروّت نداشته باشد، فتوّت ندارد، آنکه دارای فتوّت نیست، نمی‌تواند صاحب ولایت باشد. ولایت، فنای بشریت و استغراق تام در احدیّت است. در مقدمه احوال اصحاب کهف بیان شده است، نهایت مروّت، ابتدای فتوّت و نهایت فتوّت، ابتدای ولایت است. و باز با بیان این نکته که «همه فضایل از لوازم ذاتی فطرت انسان است، و برخی خواری‌های عارضی و بیگانه خصایصی است که از طبیعت پدید آمده‌اند» در فلسفه‌یی که فوقاً به آن اشاره کردیم، پافشاری می‌کند. و در این باره روی کلمه «کسب» و «اکتساب»، در آیه «لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ» (بقره، ۲۸۶/۲) درنگ می‌کند. سپس توضیح می‌دهد که کلمه «کسب» به هر صورتی که باشد به معنی به دست آوردن بعضی چیزها به کار رفته، و چون «اکتساب» به معنی به دست آوردن بعضی چیزها از روی قصد و نیّت و جهت‌گیری استعمال شده، در اینکه نیکی‌ها و خیر از لوازم فطرت انسانی است، تکرار شده، از این روست که ثواب و فایده آن‌ها به انسان عاید می‌شود، زیرا این‌ها اساساً عبارت از ظهور چیزهای نهفته در فطرت است، در حالی که چون بدی‌ها عارضی است، گناه نیز بعداً به انسان الحاق شده است. سپس در این مقدمه ارزشمند از فتوّت ابراهیم پیامبر، و اینکه چون جبرئیل نام خدا را برد او با بذل تمام اموال خود از امتحان روسپید بیرون آمد بحث

می‌کند و می‌گوید امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام که سه روز روزه گرفت و هر روز وقت افطار، با محبت خدا افطاری خود را به مسکین و یتیم و اسیر بذل کرد (دهر، ۸/۷۶)، قطب فتوت است، فتوت او هم فرع فتوت ابراهیم پیامبر است، چون به کمال رسیده است، از این روست که با عبارت «لا فتی الا علی» ستوده شده است. و در آخر زمان نیز قطب فتوت «مهدی علیه‌السلام» است. در فصل سوم مقدمه مأخذ فتوت و آغاز این راه را شرح می‌دهد: روزی پیامبر (ص) با جمعی جایی نشسته بود. شخصی آمد و گفت در فلان منزل مردی و زنی به فسق مشغولند. با آنکه چند تن از صحابه اجازه خواستند که بروند و آنان را بازآورند، پیامبر به علی (ع) فرمود که یا علی تو برو تا ببینم که آیا این واقعه راست است؟ چون علی (ع) به آن خانه رسید، چشمانش را بست و به درون رفت. به یاری دست دیوارها را گرفت و گشت زد. بیرون آمد، چشمانش را باز کرد و پیش پیامبر آمد و گفت: همه جای خانه را گشتم، کسی را ندیدم. پیامبر به قدرت نبوت ماجرا را دریافت و گفت: یا علی تو جوانمرد (فتی) این امتی. سپس قدحی آب و کمی نمک خواست. سلمان فارسی آنها را آورد. پیامبر مقداری نمک برداشت و گفت: این شریعت است و در قدح ریخت. باز مقداری نمک برداشت و گفت: این طریقت است، آن را هم در قدح افکند، بار سوم نیز مقداری نمک برداشت، گفت: این حقیقت است، باز آن را در قدح ریخت و آب را به علی نوشانید. گفت: تو رفیق منی، من رفیق جبرئیل، جبرئیل هم رفیق خداست. سپس به سلمان گفت که رفیق علی باشد. سلمان با نوشیدن آب نمکین رفیق علی شد، حذیفه نیز به دستور پیامبر به همان شیوه قدح را از سلمان گرفت و نوشید و رفیق وی شد. سپس پیامبر ازار خود را به علی پوشانید، کمر او را بست، و گفت: یا علی تو را کامل می‌کنم، و به کمال می‌رسانم. به نظر مؤلف اساس فتوت همین است. مبادله قدح در میان اهل فتوت، شلوار پوشاندن، و کمر بستن، یعنی قواعد رفاقت و اخوت از همین ماجرا برجای مانده است. آب به سبب زلالی اشاره به علم، حکمت، استعداد ازلی و قابلیت فطری است که این تنها به وسیله انسانی کامل فیضان می‌کند و به ظهور می‌رسد. خداوند هم گفته است که «و هر چیزی را از آب زنده گردانیدیم.» (انبیا، ۳۰/۲۱). نمک به عدالت و فضیلت اشاره دارد. طعم در غذا با نمک ظاهر

می‌شود. فضایل نیز به وسیلهٔ کاملی ظهور می‌یابند. چنانکه «شریعت صورت و ظاهر عدالت است، طریقت هم اصل و شریان عدالت موجود در هستی است». شلوار پوشاندن اشاره به عفت است. کمر بستن رمزی از جوانمردی و خدمت به خلق است. متأخران اهل فتوٰت اگر به آن کسی که وارد این طریق شده اعتماد نکنند، ابتدا بر کمر او لنگی می‌بندند، مدتی بعد اگر در او اهلیتی ببینند، شلوار می‌پوشانند. اهل فتوٰت به کسانی که به این مقامات نایل آیند، «تکمیل» گویند. چونکه کمال علم با عمل است، به علم بی‌عمل اهمیتی قائل نیستند. عمل را قدم و علم را نظر گویند، اهل قدم را فراتر و صاحب نظر را فروتر می‌دانند. لباس فتوٰت شلوار است، لباس تصوّف تاج. سبب آن است که اساس فتوٰت رها شدن از صفات حقیر است. در حالی که تصوّف به عوالم بالا مربوط است. باز به همین دلیل است که در تصوّف موی سر را می‌تراشند که این رسم در فتوٰت نیست. از این نظر فتوٰت جزئی از تصوّف است، همانگونه که ولایت هم جزئی از نبوّت است.

قسمت‌های پایانی این توضیحات شایان دقت است. در فصل اوّل نیز می‌گوید: «ولایت فنای بشریت و استغراق در احدیّت است، ظهور سلطنت محبّت و خلوص است. جوهر این هم از نبوّت است» (۳۵۲^۳) که این سخن نظر حکما را که نبوّت را کسبی می‌دانند به خاطر می‌آورد. این نکته را می‌توان دلیلی بر مناسبت میان اهل فتوٰت و مشرب حکما شمرد. در عین حال نشان می‌دهد که مؤلف، تصوّف را فراتر از فتوٰت قرار داده است و در عین آنکه خود از ارباب فتوٰت است، منتسب به طریقتی است و به آن طریقت بیشتر وابستگی دارد.

در فصل چهارم مقدمه که از ۳۵۲ تا ۳۶۲ ادامه پیدا می‌کند و مهم‌ترین بخش رساله را تشکیل می‌دهد، توضیح می‌دهد که علی (ع) می‌گوید: «اصل فتوٰت، وفا، راستی، امنیّت، جوانمردی، تواضع، نصیحت، هدایت، و توبه است. کسی که این خوی‌ها را نداشته باشد، نمی‌تواند اهل فتوٰت باشد. در سؤال امام حسن، چنین جواب می‌دهد که «فتوٰت، عفو در حال قدرت، ابراز تواضع در دولت، جوانمردی در حال هستی، و احسان بدون منت است.» هشت خوی برشمرده در فوق به چهار اصل بر می‌گردد که عبارتند از عفت، شجاعت، حکمت، و عدالت، توبه و جوانمردی فرع

عَفَّت، تواضع و اَمْنِیت فرع شجاعت، راستی و هدایت فتوح حکمت، وفا و نصیحت فرع عدالت است.

پس از این مقدمه بسیار با اهمیت، در هشت باب توبه، جوانمردی، تواضع، اَمْنِیت، راستی، هدایت، نصیحت و وفا بیان می‌شود. در باب نهم از خوی‌های بد چون کبر، غرور، عُجب و دیگر خوی‌های بد که در فتوَت و مروّت اخلال ایجاد می‌کنند، بحث به میان می‌آورد. در آخرین باب که باب دهم است، فتی، فتنی دوست و مدّعی توضیح داده می‌شود. فتی کسی است که در مروّت و فتوَت به کمال رسیده، فتی دوست کسی است که آرزومند است که اهل فتوَت شود، و مشتاق داشتن خوی‌های پاکیزه و زیباست، مدّعی کسی است که لباس جوانمردان به تن می‌کند ولی در عین حال از نظر اخلاقی بدور از جوانمردان است.

خاتمه به سه فصل تقسیم شده است. در فصل اوّل لزوم یافتن یک «پیشقدم» در جوانی برای ورود به فتوَت، در فصل دوم هشت صفت مربوط به فتوَت، به سبب کمال علی (ع) از بالاترین صفات آغاز کرده، حال آنکه در حقیقت نخستین صفات از این هشت صفت، توبه و واپسین آن‌ها وفاست. در فصل سوم هم از لوازم خدمت و ضیافت بحث به میان آمده است.

در این فتوَت نامه که به دست معصوم نوه حسین کاشانی استنساخ شده است، می‌گوید: «هرکس که گام در راه فتوَت نهد، و یائیت خوب درباره آن داشته باشد، مظهر اخگری از فیض علی (ع) می‌گردد، از وجود او نوری بر او می‌تابد. واجب است که هرکس به راه فتوَت در آید، از وی پیروی کند و بر هدایت و اخلاق او اقتدا کند. از ذات مقدّس او مدد بجوید و از روح پاک او فیض بطلبید. بدین سان با محبّت بدو، پیروی از او، و به سبب تعقیب راه او، مناسبتی با او پیدا می‌کند و با این مناسبت نیز ظهور استعداد فیض از کمال او و بعضی حالات وی را به دست می‌آورد به درجه رسوخی که در محبّت اوست، اخلاصی که در انقیاد و اطاعت اوست، به استعداد تعالی دست می‌یابد.» می‌گوید که علی (ع) امام اهل فتوَت و مقتدای آنان است (۳۵۳)، چنانکه گفتیم در دیباچه از وی با عبارت: «سرور فتیان، کریم هر دو جهان، اسدالله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلام» یاد می‌کند. در بسیار جاها از رساله

«امیرالمؤمنین علی علیه السلام»، یک بار «امیرالمؤمنین علی علیه الصلوة و السلام»، دوبار «امیرالمؤمنین صلوات الله علیه»، و یک بار کاملاً به شیوه شعار شیعه «امیرالمؤمنین علیه السلام» آورده، و به مناسبت سخنان و مناقب او را نقل کرده است. در باب هفتم با عبارت: «امام ائمه فتیان و قطب اقطاب جوانمردان امیرالمؤمنین علی علیه السلام» و در باب هشتم با عبارت: «قطب اقطاب فتوت و سرور اصحاب اخوت امیرالمؤمنین علی» آشکارا نشان می‌دهد که اهل فتوت علی را چگونه و به چه نحوی می‌شناسند. در رساله نام‌های سه خلیفه نخستین ابداً نیامده است. از صوفیان از شقیق بلخی (م ۱۷۴ هـ. / ۷۹۰-۷۹۱ م.)، حاتم اصم (م ۲۳۷ هـ. / ۸۵۱-۸۵۲ م.)، خواجه عبدالله انصاری (م ۴۸۱ هـ. / ۱۰۸۸-۱۰۸۹ م.)، و بوالحسن انطاکی (؟) نام برده شده است.

در رساله حکایت زیر درباره اخلاق اهل فتوت شایان دقت است:

در غزوه یرموک، پس از پایان جنگ کسی که زخمیان را آب می‌برد، در میدان جنگ از روبرو صدایی می‌شنود. می‌رود و زخمی را پیدا می‌کند، در لحظه‌یی که می‌خواست او را سیراب کند، در آن نزدیکی صدایی می‌شنود که سوختم. زخمی از وی می‌خواهد که آب را پیش او ببرد. زخمی دوم را می‌یابد در اثنایی که می‌خواست آب به او بنوشاند، بانگ زخمی سوم بلند می‌شود. زخمی دوم آب نمی‌نوشد و می‌گوید که آب را پیش او ببرد، اما تا به آن زخمی سوم می‌رسد، او را مرده می‌یابد، پیش زخمی دوم می‌آید، او را هم مرده می‌یابد، پیش سومی، یعنی همان تشنه اول می‌رسد و می‌بیند که او هم مرده است.

علی (ع) درست چهل سال به هر کس می‌رسید، پیشاپیش سلام می‌کرد. سپس این کار را فرو می‌گذارد تا این ثواب را نصیب مردم کند.

میان امام حسن و امام حسین (ع) اختلافی کوچک پیش می‌آید. مدتی بعد امام حسن (ع) علی‌رغم آنکه بزرگ‌تر بود، برای آشتی می‌آید. امام حسین (ع) حدیثی از پیامبر (ص) را می‌خواند و می‌گوید که او اشتیاق بیشتری برای آشتی داشت، اما در انتظار آمدن حسن (ع) بود، تا بدین سان نه خود او بلکه حسن (ع) ثواب بیشتر ببرد. حاتم اصم با شقیق بلخی در خراسان در جنگی شرکت می‌کنند. چون بهم

می‌رسند، شقیق می‌پرسد که دلت چگونه است؟ حاتم می‌گوید که گویی در شب زفافم. شقیق می‌گوید من چنان قوی دلم که... در این حال سپر خود را می‌اندازد و سلاح خود را در می‌آورد، سر بر سپر می‌نهد و می‌خوابد و خرناس سر می‌دهد. میهمانی پیش بوالحسن انطاکی می‌آید. چیزی جز پنج تکه نان در بساط ندارد، اگر آن تکه‌ها را خود بخورد، مهمان گرسنه خواهد ماند. سفره را پهن می‌کند، پاره‌های نان را بر سفره می‌گذارد و به بهانه‌یی شمع را خاموش می‌کند، دهان خود را چنانکه گویی چیزی می‌خورد صدا می‌دهد. از صدای دهان مهمان می‌پندارد که او نان می‌خورد. چون شمع را روشن می‌کند می‌بیند که پاره‌های نان چنانکه بود هست. هر یک از آن دو برای آنکه دیگری شرم‌منده نشود و نان بخورد، دهانش را به صدا در آورده بود.

پس از این فتوت نامه که در میان امثال خود بسیار ارزشمند است، فتوت نامه فارسی که به شماره ۱۷۹۶ در کتابخانه ولی‌الدین افندی ثبت شده است، قرار می‌گیرد (۱۷۰۳-۱۷۴۱). در این مجموعه سی و یک رساله درج شده است. یازده رساله از این رساله‌ها از شیخ علاءالدوله سمنانی (م ۷۳۶ هـ. / ۱۳۳۵ م.) است و اکثر آنها به تصریح فراغنامه‌ها از دستخط شخص شیخ استنساخ شده است. در میان رساله‌های دیگر، یکی مکتوبی است که مرشد علاءالدوله برای وی نوشته است. پنج رساله از غزالی (۵۰۵ هـ. / ۱۱۱۱ م.)، دو رساله از سید علی همدانی (۷۹۶ هـ. / ۱۲۲۲ م.) یکی از نجم رازی (۶۵۴ هـ. / ۱۳۵۳ م.) و یک رساله از شیخ احمد Hayufi (۶۱۸ هـ. / ۱۲۲۲ م.) است. یک رساله هم اصطلاحات قشیری است. مؤلفان نه رساله باقی مانده معلوم نیست که فتوت نامه‌یی هم با عنوان «هذه رساله فی الفتوه» در میان آنهاست. اما چون اکثر رسالات موجود در مجموعه از علاءالدوله سمنانی است، این گمان از ذهن می‌گذرد که این رساله هم از وست، سبک نگارش هم این گمان را تقویت می‌کند. بعلاوه شیخ در ترجمه حالی که خود نوشته و قید کرده است که به تربیت معنوی ابویزید بسطامی (۲۶۱ هـ. / ۸۷۴-۸۷۵ م) نایل شده، و در تجرید از ابراهیم بن ادهم (۱۶۱ هـ. / ۷۷۷-۷۷۸ م) بهره‌مند شده، و در مروت و فتوت معنأ مرید ابو حفص حداد (۲۶۰ هـ. / ۸۷۳-۸۷۴ م) بوده،

و پس از این تربیت معنوی به مشایخی که در حیات بوده‌اند، انتساب جسته است، ارتباط خود را با فتوّت بیان کرده است، این نظر را که همین رساله از آثار علاءالدوله است، تأیید می‌کند^(۱). در پایان رساله‌های بیست و چهارم، بیست و پنجم، بیست و ششم و بیست و هفتم سال ۸۳۳ هـ. و در پایان رساله بیست و نهم سال ۸۳۹ هـ. نوشته شده است. در پایان رساله بیست و هشتم که از سیدعلی همدانی است، قید شده است. سید محمد نوربخش (م ۸۸۹ هـ. / ۱۴۸۴ م.) این رساله مربوط به شیخ خود را تدریس کرده است^(۲) (۱۳۷).

مأخذ اصلی این فتوّت‌نامه، فتوّت‌نامه قبلی است. حتّی دیباچه و تقریباً انشای عبارات نیز عین همان است. اینکه علی (ع) صفات فتوّت را هشت صفت می‌داند که اصل آن هشت صفت هم چهار صفت است، ابراهیم پیامبر مظهر فتوّت و قطب آن امیرالمؤمنین و خاتم آن مهدی (عج) است، اصول فتوّت و مطالب دیگر عیناً شبیه فتوّت‌نامه کتابخانه مراد ملاست. اما ارزش بزرگ این رساله حاوی بودن آن به اصطلاحات فتوّت و ارکان آن و احتوای اطلاعات مهم در آن است که بعداً درباره‌اش سخن خواهیم گفت. فن پنجم درباره فتوّت در نفائس الفنون فی عرایس العیون که شبیه دایرةالمعارف فارسی است که محمدبن محمد آملی (درگذشته بعد از ۷۵۳ هـ. / ۱۳۵۲ م.) تألیف شده است، مأخذ منحصر به فردش همین فتوّت‌نامه است. احتمالاً آملی نسخه فتوّت‌نامه موجود در کتابخانه مرادملا را هم دیده است، اما مأخذ او نمی‌تواند آن نسخه باشد. اگر همان نسخه بود، درجات اهل فتوّت و اصطلاحات فتوّت را نمی‌نوشت. از این نظر و نیز به سبب آنکه در بسیاری جاها عبارات عیناً نقل شده است، بی‌پروا ما این حکم را ابراز می‌کنیم^(۳).

پس از این فتوّت‌نامه که به اندازه فتوّت‌نامه پیشین و حتّی بیش از آن ارزش دارد، باز در میان مجموعه‌های کتابخانه ولی‌الدین افندی، مجموعه شماره ۳۲۴۲ که صفحه دوم آن را رساله‌یی به عربی اشغال کرده، رساله‌یی آمده است. این رساله در شرح این سخن است که «فتوّت نور چشم انبیاست.» در پایان آن نوشته‌اند که از

۱ - مجموعه، آ ۱۱۳.

۲ - نسخ خطی فارسی کتابخانه دانشگاه استانبول، نسخه‌های شماره ۶۰۳، ۱۰۳۱، ۱۴۵۱-۱۴۹۱.

کمال‌الدین عبدالرحمن کاشانی است. اما احتمالاً از کمال‌الدین عبدالرزاق کاشانی (م ۷۳۶ هـ. / ۱۳۳۵ م.) مؤلف اصطلاحات صوفیه است.

هنگامی که مهم‌ترین فتوت نامه‌های نوشته شده به عربی و فارسی از سده چهارم تا اواسط سده هشتم هجری / ۱۴ م. را بدینسان خلاصه می‌کردیم، در مجموعه کتابخانه مرادملا در میان کتاب‌های عبدالحمید اول که فتوت نامه ارزشمند که مؤلف آن مجهول است، در رساله موسوم به *إدالة العیان علی البرهان* از شهاب‌الدین سهروردی، قید مهمی آمده است، آن را هم بیفزاییم.

این رساله عربی که اوراق ۱۳۱-۱۵۰ را در برمی‌گیرد^(۱) و به خط ابوالفضل الحسن بن محمد محدث استنساخ شده است، اساساً در رد فلسفه و حکماست. آفرینش آدم پیامبر را توضیح می‌دهد و مخصوصاً حکم عمده و اساسی حکما را که «لا یصدر عن الواحد الا الواحد» جرح می‌کند، اما در رساله به مناسبت از فتوت هم بحث به میان آمده، و درباره فتوت سخنانی نقل شده است. مخصوصاً ذکر شده است که مستنصر بالله از بنی عباس (خلافت ۶۳۲-۶۴۰ هـ. / ۱۲۲۶-۱۲۴۲ م.) امام اهل فتوت است و یک شجره فتوت هم علاوه شده است (۱۳۲-۱۳۴^ب). اگر این نکته مدنظر قرار گیرد که شهاب‌الدین در زمان المستنصر بالله و هشت سال جلوتر از مرگ او وفات کرده است، این رساله به اواخر حیات او منسوب است. در رساله این جمله مآلاً نقل می‌شود: «ولایت پوشاندن خرقه و لباس منسوب به امیرالمؤمنین علی، از نظر خلافت عالی و عظیم به سرور ما امیرالمؤمنین واگذار شده که این ولایت مربوط به فتوت، احوال، اعمال، اخلاق و تصوف است، و جزیی از تصوف است. اساس هر دو لباس است، یعنی لباس فتوت و تصوف صحبت است.» و پس از آن هم شجره نسبت قرار می‌گیرد. این رساله نشان می‌دهد که آل عباس بعد از المستنصر بالله نیز امامت اهل فتوت را حفظ کرده‌اند.

هاتفی^(۲) هم فتوت نامه‌یی در ۸۴ بیت دارد. این رساله منظوم تنها از آن نظر که

۱ - اوراق مجموعه به هنگام صحافی بهم خورده است، ورق ۱۳۲، یک ورق جلوتر از ۱۳۵ قرار گرفته است. به این نکته باید دقت کرد.

۲ - درباره شرح احوال او، نگ. *مجمع الفصحا*، ۱۲۹۵، تهران، جلد ۲، صص ۵۴-۵۵؛ *آتشکده*، بمبئی، ۱۲۹۹، صص ۸۰-۸۱.

در قرن ۱۵ م. / ۹ ه. قدرت اهل فتوت را در ایران نشان می‌دهد، مهم است. در این رساله هفتاد و دو شرط فتوت را بیان می‌کند و از ارکان آن ابداً سخن به میان نمی‌آورد. تیشتر رساله را در ۱۹۳۲ به صورت عکسی در لایبزرگ چاپ کرده است. در بیت ۱۱ و ۴۱ کلمه «اخی» و در بیت ۶۹ نیز کلمه «تربیه» آمده است.

پس از قید مطالب فتوت‌نامه‌های عربی و فارسی می‌توان به فتوت‌نامه‌های ترکی پرداخت:

فعال‌ترین آن‌ها فتوت‌نامه یحیی بن خلیل بن چوپان فتی البورغازی است. این نسخه در کتابخانه فاتح، ملت، در میان کتب شرعیّه علی امیری به شماره ۱۱۵۴ / ۱۹۸ نگهداری می‌شود، و به سال ۹۱۳ ه. استنساخ شده است. یحیی در مقدمه می‌نویسد که این کتاب را به هنگام محاصره اسکندریه به دست فرنگیان با خریداری چند کتاب که به دست آنان افتاده بود، و با استفاده از تفسیر، حدیث، قصص، تذکرة الاولیا، مُسمّی، وسیله^(۱) العقاید، اساس العارفین، کتب مناقب، و کتاب‌های ضروری در باره فتوت تألیف کرده است. در سلسله فتوت می‌نویسد که سلطان ظاهر غیاث‌الدین والدین، کُهِف‌الاسلام و المسلمین ابوالمظفر غازی بن سلطان غازی یوسف بن ایوب با انتساب به خلیفه الناصر به آیین فتوت درآمد. این شخص حاکم حلب بوده و در سال ۶۱۳ ه. / ۱۲۱۶ م. درگذشته است^(۲) از این مطلب استنباط می‌شود که یحیی فتوت‌نامه خود را پیش از ۶۱۳ ه. تألیف کرده است. همان‌گونه که دیباچه و مقدمه عیناً از تحفة الوصایا نقاش احمد ترجمه شده، قصه‌های استفاده شده از مثنوی، مثلاً قصه کمپیرزن و باز، در این اثر، تقریباً بعینه در آن کتاب هم آمده است^(۳). حکایتی در فتوت‌نامه‌یی که در کتابخانه ولی‌الدین افندی است، به گمان ما از علاءالدوله است، در این کتاب با کمی تغییر آمده است (۱۷۱^ب - ۱۷۲^ا) در این رساله آداب فتوت، مردانی که به فتوت پذیرفته می‌شوند، ارکان فتوت، اصول سماع، سفره، خرید و فروش، ضیافت، عیادت از بیمار و... شجره فتوت و مسائل دیگر

۱ - احتمالاً این کتاب باید کتاب عمدة الوسيلة از ابوالحسن علی بن الناصر لدین الله باشد.

۲ - الکامل، جلد ۱۲، ص ۱۴۴.

۳ - ترجمه مثنوی، وکالت معارف، متون کلاسیک شرق - اسلامی، ۱۹۴۳، جلد ۲، صص ۳۰-۳۵.

توضیح داده شده است. نسخه بدون تاریخ دیگری از این رساله در کتابخانه عمومی بایزید استانبول به شماره ۵۴۸۲ موجود است.

در شماره ۵۴۸۱ کتابخانه عمومی بایزید استانبول نیز فتوت نامه دیگری است که این فتوت نامه با اساس قرار دادن فتوت نامه یحیی فراهم شده است. معلوم نیست این فتوت نامه که در ۱۰۱۹ هـ. استنساخ شده است از کیست. گمان می‌کنیم که نهایتاً در قرن نهم هجری تألیف شده است.

پس از این فتوت نامه‌ها از نظر قدمت فتوت نامه شیخ حسین بن سید غیبی قرار می‌گیرد. این شخص خطبة البیان منسوب به علی (ع) را هم به ترکی شرح کرده است که نسخه استنساخ شده در ۹۲۰ هـ. از آن در کتابخانه مورالی بروسه به شماره ۳۵ موجود است. غیبی این فتوت نامه را چنانکه در دیباچه تصریح کرده است، در زمان سلطان محمد فاتح (۸۵۵-۸۸۶ هـ. / ۱۴۵۱-۱۴۸۱) تألیف کرده است. در این اثر از رسوم فتوت، فتوت، نسبت، ارکان و آداب، تهیه حلوا و فرستادن آن و مسائل دیگر به تفصیل بحث شده است. این کتاب در مجموعه‌ی جمعاً دارای ۳۴۶ برگ، به شماره K.۴۰ در کتابخانه بلدیة استانبول، در میان کتاب‌های معلم جودت است (۶۶-۱۵۶). و به نام «هذا کتاب فتوت نامه لارکان المشایخ واصحاب الشّد» خوانده شده است. در ۲۷ رمضان ۱۲۸۲ هـ. استنساخ شده است. با آنکه در میان کتابهای معلم جودت است، اگر توجه شود که در *الاخیه الفتیان* وی از آن یاد نشده است، این اثر پس از تألیف آن کتاب به دست معلم جودت افتاده است. با آنکه دانشمند ارجمند حسین شمس‌الدین گون‌آزن، مدیر کتابخانه مزبور بر آن بود که این فتوت نامه را چاپ کند، متأسفانه موفق نشده است.

پس از این فتوت نامه، فتوت نامه سید محمد بن سید علاءالدین حسینی الرضوی به نام *مفتاح الدقائق فی بیان الفتوة والحقائق* می‌آید. م. جودت نسخه‌ی از آن را که در زمان سلیمان قانونی استنساخ شده، دیده است (ص ۳۵۸). نسخه‌ی که پیش رائف یلکنجی کتابفروش است، از آن جهت که تاریخ تألیف و هویت مؤلف را نشان می‌دهد، بسیار باارزش است. فراغنامه این نسخه چنین است: «فرع من تسویده مؤلفه العبد المفتقر الی الغنی القوی السید محمد بن السید علاءالدین الحسینی

الرّضوی القاضی الشافعی بالبrouse المحروسة فی اوائل شهر صفر ختم بالخیر و الظفر من الشهور سنة احدى و ثلاثین و تسعمائه. «سید محمد که تشیع او آشکارا از کتابش بر می آید، بدین سان مذهب خود را با کلمه شافعی پنهان داشته و تقیه^(۱) کرده است و نیز در بروسه مسند قضا داشته و کتابش را در اولین روزهای صفر ۹۳۱ ه. / ۱۵۲۴ م. به پایان رسانده است. این کتاب با استفاده از بسیاری از فتوت نامه‌ها، مخصوصاً از فتوت نامه غیبی پدید آمده است. در ابتدای نسخه‌یی از این فتوت نامه که تاریخ کتابت آن معلوم نیست، پنج دعا به اخیان نوشته شده است که چهارتای آن به فارسی و یکی به ترکی است^(۲) اولین دعا مفصل‌ترین آن‌هاست. در این دعا پیامبران، آدم، شیث، نوح، ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، یوسف، موسی، داوود، سلیمان، ایوب، یحیی، عیسی و محمد (ص) با اوصاف آنان در قرآن و اقتباس از آیات قرآنی یاد شده‌اند، سپس دوازده امام به ترتیب و حاجیان و باجیان^(۳) و اخیان روم یاد و بعد از آن سلیمان قانونی و شاهزادگان او دعا شده‌اند (۱۰۳-۱۰۴). در دعای دوم پس از پیامبران، خلفای اولیه را فقط «چار باصفا» خوانده شده است، اما دوازده امام تک تک با نام‌های آنان یاد شده، سپس به صدویست و چهار هزار پیامبر، علمای شریعت، پیران طریقت، سی و سه هزار صحابه، اولاد پیامبر، سه تن، پنج تن، هفت تن، چهل تن، سیصد تن، دوازده نقیب، هشت نجبا، هفت ابدال، چهار اوتاد، قطب الاقطاب، هزار و هفتصد پیر خراسان، چهارصد و چهل و چهار هزار ولی، هفتاد و دو تن شهدای کربلا، واصلان بلخ، سادات ترمذ و مشهد، پیران ترکستان و بدخشان دعا کرده و فاتحه داده است (۱۰۳-۱۰۴). در دعای سوم پس از پیامبران و علی (ع) از سه خلیفه نخستین نیز نام برده شده، دوازده امام فرد به فرد یاد شده‌اند و برای ظهور مهدی (عج) هم دعا شده است (این دعا ناقص است، ۱۰۴-۱۰۵). در دعای سوم هم نام سه خلیفه نیست (۲۰۰-۲۰۲). در دعای پنجم که ترکی است نیز خلفای اولیه با عبارت «چاریار باصفا»، دوازده امام نیز به همین عبارت یاد شده‌اند

۱ - تقیه، پنهان کردن اعتقاد و عبادت از مخالفان است که در میان شیعه فرض یعنی واجب است.

۲ - کتابخانه سلیم آغا، اسکدار، کتاب‌های کمانکش، ۴۹۱، ۱۰۳-۲۵.

۳ - باجیان: زنانی بودند که در آناتولی به طریقت پیوسته بودند.

(۲۲۱-۲۵) در همه دعاها پیامبران با صفت «صاحب فتوٰت» توصیف شده‌اند و کمر بستگان، نقبا و شیخ‌ها را با دعا یاد کرده‌اند. اگر توجّه کنیم که آخرین دعا با این عبارت به پایان می‌رسد که «برای صاحب قدم شدن این درویش، به برکت شد، برای رضای خدا، عزیزان فاتحه بخوانیم»، معلوم می‌شود که این دعا پس از بسته شدن شد خوانده می‌شده است.

فتوٰت نامه‌یی نسبتاً بزرگ به شماره ۹۰۲ در بخش شرعیّه کتابخانه ملت موجود است که به خط مصطفی بن حسین در ۱۰۶۱ ه. استنساخ شده است، نسخه‌یی دیگر از آن به شماره ۱۰۰۹ در همان کتابخانه است. مأخذ این فتوٰت نامه که اطلاعات بسیار مفصل درباره اصناف را حاوی است و مؤلف آن نامعلوم است، فتوٰت نامه سید محمد است.

پس از این فتوٰت نامه‌ها به فتوٰت نامه بزرگی بر نخوردیم. اما فتوٰت نامه‌یی که به شماره ۲۵۳۲ در میان کتاب‌های حاج محمود افندی در کتابخانه سلیمانیّه ثبت شده و حاوی ۵۳ برگ است، از آنجایی که تأثیر فتوٰت را در رفاعیه نشان می‌دهد، بسیار مهم است (نسخه‌یی از این کتاب به نگارنده تعلق دارد). بخشی از فتوٰت نامه‌های متأخر درباره اصناف خاص است و بخشی دیگر هم گزیده‌هایی مخصوصاً از فتوٰت نامه‌های محمد و سید حسین است که اکثر آن‌ها را بکتاشیه به خود منسوب دانسته‌اند و ماهیت عام دارند. از میان آن‌ها، نسخه شماره ۳۲۲۵ در مجموعه کتابخانه ولی الدین افندی (۴۶۳-۴۸۳)، و نسخه‌های شماره ۸۹۸، ۹۰۰ و ۱۰۰۹ در بخش شرعیّه کتابخانه ملت، کتاب‌های ترکی علی امیری، و فتوٰت نامه حاجی بابا بن شیخ حاجی ابراهیم طوسیوی، و دو فتوٰت نامه موجود در همان مجموعه که به کفشدوزان و سراجان مربوط است، بسیار مهم‌اند. باید متذکر شویم برخی از این‌ها نیز از آنجایی که حاوی ویژگی‌های آناتولی است جداگانه ارزش دیگری دارند.

۲- نکات مشترک در فتوٰت نامه‌ها.

۱. فتوٰت، خوی‌های نیک است. و آن خویشا عبارتند از: مجادله با نفس، پیروی از اوامر الهی، تقریباً خود را وقف خلق کردن، به همه نیکی کردن، مخصوصاً جوانمرد

بودن، مهمان‌دوستی، بدون توجه به جدایی دین و مذهب به همه انسان‌ها محبت کردن، تلاش برای رفع نیازهای آن‌ها، همه را یکسان دیدن و خود را فروتر از همه دانستن.

۲. فتوت از پیامبران مانده است. خداوند مخصوصاً ابراهیم و یوسف پیامبر، اصحاب کهف، و یوشع را فتی خوانده است. چون فرمان آمد که ابراهیم پسرش را قربانی کند، نه تنها دستپاچه نشد، بلکه خشنود گشت. ضیافت دادن و گرمی داشت مهمان نیز از وی مانده است. او هم به سبب این خصال و هم در شکستن بت‌ها چنین نامی یافت. یوسف نیز با بخشودن برادرانش که به وی بدی کرده بودند، فتوت را از آن خود کرد. اصحاب کهف نیز چون از باطل پیروی نکردند و به خدا پناه بردند، چنین نامی یافتند. یوشع نیز چون با موسی همراهی کرد و کاملاً منقاد وی شد، با نام فتی خوانده شد.

۳. فتوت از پیامبران به محمد پیامبر (ص) رسیده است. روز قیامت که هر پیامبری در اندیشه خود خواهد بود، وی «امتم، امتم» گویان در اندیشه امت خود خواهد بود. فتوت از محمد پیامبر (ص) به علی (ع) رسید. محمد (ص) به علی (ع) گفت: «یا علی انت منی بمنزلة هارون من موسی»^(۱)، بعلاوه گفته است: «لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار»^(۲). او باب علم محمد (ص) است: «انا مدینه العلم و علی بابها»^(۳)، و نیز

۱ - درباره سبب ورود این حدیث که به حدیث منزه مشهور است و احادیث نظیر آن و راویان و کتاب‌هایی که این احادیث در آن‌هاست، نگاه کنید به المراجعات، سید عبدالحسین شرف‌الدین، بغداد، ۱۹۴۶، چاپ دوم، صص ۱۴۱-۱۵۵.

۲ - ابن جریر (طبری)، مصر، مطبعة حسینیة، جلد ۳، ص ۱۷؛ ابن الاثیر، مصر، ۱۳۰۱، جلد ۳، ص ۷۴؛ سیر حلبی، مصر، ۱۳۲۰، جلد ۲، ص ۲۴۹.

۳ - اگر چه علی القاری این حدیث را معقول خوانده است (استانبول، ۱۳۰۸، ص ۲۶). سیوطی به نقل از کبیر طبرانی در جامع‌الصغیر مطبعة عامره، استانبول، ۱۲۸۶، جلد ۱، ص ۲۶۸، حکیم هم در جزء سوم صحیح مستدرک از دو طریق صحیح از ابن عباس، و دیگر از جابر بن عبد الله انصاری تخریج کرده و درباره صحت این حدیث دلایل بسیار قوی اقامه کرده است. بعلاوه امام احمد بن محمد بن الصدیق المغربي، کتابی مستقل به نام «فتح الملک العلی بصفة حدیث باب مدینه مدینه النبی» نوشته و صحت حدیث را اثبات کرده است. این کتاب در ۱۳۵۴ در مطبعة الاسلامیه الازهر چاپ شده است. برای اطلاعات مفصل نگاه کنید به المراجعات، عبدالحسین شرف‌الدین، صص ۱۸۲-۱۸۳، پاورقی ۴.

«علی از من است و من از علی» گفته است^(۱) و در بسیاری از احادیث دیگر علی (ع) را با صفات عالی تر ستوده است. علی قطب فتوَت است.

۴. علی (ع) کمر هفده تن را بسته است. اینان را «کمر بستگان» می‌گویند. در رأس این گروه، سلمان فارسی قرار می‌گیرد که بزرگ‌ترین صحابه از چهار صحابه است که شیعه امامیه آنان را «ارکان اربعه» می‌نامند. سلمان هم به فرمان علی (ع) کمر بعضی‌ها را بسته است. بدین نحو ارکان شد به وسیله محمد (ص)، علی (ع) و سلمان نهاده شده و تداوم یافته است.

۵. شرایط فتوَت، وفا، راستی، امانت، جوانمردی، تواضع، نصیحت به اخوان، سوق آنان به راه راست، توبه، عفو به هنگام قدرت، تواضع به هنگام دولت، احسان بی منت در فقر، صاحب پیشه‌یی شدن و نظایر آن است. در عین حال نسبت فتوَت داشتن، صاحب خرد بودن، به سن بلوغ رسیدن، دیندار و باحیا و اهل مروّت بودن نیز شرط است.

۶. به هنگام بسته شدن «شد»، کمر و شکم آن کس که به راه فتوَت قدم نهاده است، از حرام، و زبانش از غیبت، بهتان و سخنان بیهوده، چشمش از دیدن حتی از دیده‌ها، گوشش از شنیدن، حتی از بازگفتن شنیده‌ها، دستش از آزار خلق، پایش از رفتن به جاهایی که منطبق با رضای خدا نیست، دلش از حرص و آرزو بسته می‌شود. در قبال آن‌ها جوانمردی، کرم، فروتنی، عفو، نیستی و بیداری واقعی او گشوده می‌گردد.

۷. به افراد مشرک، کافر، کسانی که با رمل و تنجیم سرگرمند، شرابخواران، افرادی که عیوب مردم را می‌بینند، دلال دروغگو و بی‌انصاف، جولاهه، قصاب، جراح، شکارچیان، کسانی که به وعده خود وفا نمی‌کنند، دزدان، ستمگران، کسانی که مترصد ضرر مردم‌اند، محترکان و مکاران و گران‌فروشان شد داده نمی‌شود.

۸. شرابخواران، زناکاران، لوطیان، دروغگویان، ستیزه‌جویان، حيله‌کاران، غیبت‌کنندگان و بهتان‌زنان از فتوَت ساقط می‌شوند.

۹. فتوت سه گونه است: قولی، سیفی، شربی (اما در اکثر فتوت نامه های متأخر «فتوت سیفی» نیست. همه در قولی و شربی متفق اند).

۱۰. پوشش فتوت شلوار و شد است. در فتوت نامه های بعدی خرقه و تاج، و در میان بکتاشیان پالهنک و چیزهای دیگر هم علاوه شده است. در مورد خرقه و تراش هم اتفاق نظر نیست. حتی در فتوت نامه های مهم تصریح شده است که خرقه، تاج و تراش مربوط به اهل تصوف بوده است. اما در اینکه شلوار و کمربند لباس اهل فتوت است و در قبال خرقه صوفیان، شلوار و کمربند اهل فتوت هم شعار فتوت است، همه اتفاق دارند.

۱۱. سلسله فتوت، عیناً شبیه سلسله تصوف است و از اخی به اخی تا علی (ع) و به وسیله او تا محمد (ص) می رسد.

۱۲. برای پیامبر به وسیله جبرئیل خرقه و لباس فتوت نازل شده، او نیز آن ها را به علی (ع) داده است. فتوت نامه هایی که این مسأله را نقل کرده اند، بسیار محدودند.

۱۳. شرط است که سفره اخی باز، و خود او صاحب علم و جوانمرد باشد، از او امر الهی اطاعت کند، دنیا را ترک گوید، بیش از هیجده درم نقدینه نگه ندارد، به درگاه بزرگان نرود، دارای ادب و حیا باشد، در خدمت و تربیت اخوان اهمال نکند، صاحب حرفه بی باشد، آنچه را که اخوان می آورند، به حضور جمع بیاورد، سلسله خود را به علی (ع) منتهی بدانند.

۱۴. در میان اهل فتوت همکاری و توافق بسیار استواری موجود است. اخیانی که یک اخی کمر آنان را بسته باشد برادر هم تلقی می شوند، همان گونه که همه اصحاب فتوت برادران هم اند. اخوان نباید دل یکدیگر را بشکنند، باید از همدیگر راضی باشند و با جان و سر و مال همدیگر را یاری کنند.

این نکات مشترک در اولین فتوت نامه و همه فتوت نامه های متأخر عین هم اند. مثلاً علی بن حسن بن جعدویه در کتاب *مرآت المروآت* به هنگام بحث از مروّت می گوید: «ای جوان جوای حقیقت بدان که اگر به راه علی بن ابی طالب (ع) در آیی، به شرط هایی که برایت گفتیم عمل کن و به آنچه ترا آموختیم وفا کن (۳۵)». شهاب الدین سهروردی، حدیث: «منم شهر علم و علی ام دَرست» و «لا فتی الاعلی لا

سیف الّذوالفقار» را عیناً آورده است (أ^{۱۵۸}-۱۶۰^ب) در «کتاب فی بحر الفتوه و ذکر شجرات الفوز» می‌نویسد که درون صندوقچه‌ی خرقه‌ی پیامبر (ص) آمد و پیامبر آن خرقه را روز غزوه حنین به علی (ع) داد و همان احادیث را به همراه حدیث: «یا علی تو از منی» نقل می‌کند (أ^{۱۸۷}-۱۹۹^ب). حتّی مؤلف کتاب درباره علی (ع) تقریباً تا مرحله غلو پیش می‌رود، به هنگام توضیح اینکه «علی» از «علو» مشتق است، آیه «و هو العلیّ العظیم» را می‌آورد. (أ^{۲۰۸}). برای آنکه سخن ما بهتر ادراک شود، باید این کتاب را به طور کامل مطالعه کرد. سلمی، پیامبرانی را که فتوٰت را پذیرفته‌اند، از آدم (ع) برمی‌شمارد و با محمّد (ص) و علی (ع) به پایان می‌رساند (أ^{۷۸}). احمد بن الیاس نقاش خربوتی، می‌نویسد آن خرقه فتوٰت را که جبرئیل به حضرت محمّد (ص) آورده بود، پیامبر در غزوه حنین به علی (ع) داد و می‌افزاید که علی (ع) کمر سلمان و صفوان را بست (أ^{۱۱۷}). در فتوٰت نامه کتابخانه عبدالحمید اول، علی (ع) با عبارت: «سرور فیان، صاحب کرم دو جهان، امام فیان، قطب الاقطاب جوانمردان، قطب الاقطاب فتوٰت، سرور اصحاب اخوٰت» ستوده می‌شود. در بسیاری جاها به صورت «امیرالمؤمنین صلوات الله علیه»، در پنج جا کاملاً به شیوه شیعه بدون ذکر نام به صورت «امیرالمؤمنین علیه السلام» یاد می‌کند و از امام حسن و امام حسین نیز با «علیه السلام» محترمانه نام می‌برد.

مؤلف فتوٰت نامه کتابخانه ولی‌الدین افندی هم امامان اهل بیت را با عبارت «علیه السلام» با احترام یاد می‌کند و علی (ع) را با لقب «امیرالمؤمنین» که به نظر شیعه تنها مختص به آن حضرت است، می‌آورد. به نظر او فتوٰت پس از ابراهیم به تسلسل از انبیا، واصلان و راستان به محمّد (ص) رسیده است. خدای بزرگ به هنگام بیان فتوٰت وی، گفت: «و تردیدی نیست که تو صاحب عظیم‌ترین و نیکوترین خُلُقِی» (قلم، ۴/۶۸). از وی به امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام رسید. او قطب و مدار فتوٰت است. رسول علیه‌السلام فرمود که جوانمردترین شما علی است. آنگاه که علی (ع) پرسید که ای پیامبر خدا فتوٰت چیست؟ گفت: شرفی است که اهل شجاعت و جوانمردان با آن مشرّف می‌شوند. یا علی تو پسر جوانمردی و برادر جوانمردی. علی

پرسید: پدرم کیست، برادرم کیست؟ فرمود: پدرت ابراهیم خلیل الرحمن است و برادرت منم. فتوت من از پدر تو و فتوت تو از من است. روز غزوه حنین جبرئیل فریاد زد که جوانمردی جز علی و شمشیری جز ذوالفقار نیست. علی (ع) در زهد و جوانمردی و مردانگی به درجه‌یی رسید که نه کسی مانندش را دیده و نه شنیده است. سه روز به هنگام افطار، غذای خود را به نیازمندان داد و به شرف آیه «و آنان در راه دوستی خدا فقیر و یتیم و اسیر را سیر می‌کنند» (دهر، ۸/۷۶) تا پایان سوره که در حق اوست، مشرف شد. در حال رکوع به این دلیل که فرصت فوت می‌شود، انگشتی خود را به مسکین داد و با آیه «سخن این است که دوست شما خداوند و رسول او کسانی است که ایمان آوردند و نماز را برپای داشتند و در حال رکوع زکات دادند.» (مائده، ۵۵/۵) خلعت ولایت^(۱) یافت. به سبب کمالی که در راه یقین داشت، روح خود را در جهاد با دشمنان دین فدا کرد. دست فتوت او به فتوت ابراهیم می‌رسد که او نیز با قربانی کردن پسر خود در راه خدا و بذل نفس و هستی خود به خداوند به این مقام رسیده است. همان‌گونه که آدم صفی در عالم صورت مظهر پیامبران، و ابراهیم قطب آنان و محمد مصطفی صلوات الرحمن علیه و علیهم اجمعین واپسین آنان است، مظهر فتوت هم ابراهیم است. و قطب آنان امیرالمؤمنین علی (ع) و واپسین آنان مهدی (عج) است. از این رو همه جوانمردان باید از علی (ع) پیروی کنند، هر چه به دست آورند از پیروی او به دست آورده‌اند (۱۷۰^ب - ۱۷۱^ا). مؤلف همین فتوت‌نامه، علی (ع) را با نام «قطب دایره فتوت امیرالمؤمنین علی علیه السلام» یاد می‌کند (همان برگ)، و این بخش فتوت‌نامه عبدالحمید اول را که مأخذ اوست، کمی مفصل‌تر تکرار می‌کند و نظیر همان مأخذ هشت شرط فتوت را از علی (ع) نقل می‌کند. یکجا هم تنها با نام «امیرالمؤمنین علیه السلام» از آن حضرت بحث می‌کند (۱۷۱^ب). در مبحث «اخذ فتوت» که فصل پنجم کتاب است، قصه آب و نمک را که در باب پنجم مقدمه فتوت‌نامه پیش از این آمده است، نقل می‌کند (۱۷۱^ب - ۱۷۲^ا). این قصه در فتوت‌نامه بورغازی هم هست. اما در آنجا وقتی علی

۱ - شیعه این آیه را به نام آیه ولایت یاد می‌کنند و از دلایل ولایت علی (ع) می‌دانند. برای اطلاعات مفصل به المراجعات صص ۱۶۹-۱۷۸ نگاه کنید.

(ع) به منزل می‌آید، چشمانش را می‌بندد و می‌گوید: «اگر دویی، یکی بمان»، مرد می‌رود و زن باقی می‌ماند. علی (ع) پیش پیامبر می‌آید و می‌گوید: من فقط زنی را دیدم. منافقان می‌گویند که دروغ می‌گوید. جبرئیل نازل می‌شود و سخن علی (ع) را تأیید می‌کند. از این رو کمربندی را که جبرئیل آورده بود، رسول خدا بر کمر علی (ع) می‌بندد (أ۱۷-۱۷۳).

در فصل «در خصایص فتیان» در فتوت نامه کتابخانه ولی الدین افندی، می‌نویسد آنگاه که امام حسن (ع) مسموم شده بود و در حال وفات بود، امام حسین (ع) از وی پرسید که قاتل تو کیست؟ جواب داد که خوش ندارم که در این حال این سر را فاش کنم، نام هر دو امام را با عبارت «علیه السلام» یاد می‌کند (۱۷۲). همچنین مؤلف در همان فصل از امام جعفر بن محمد الصادق (ع) هم با جمله «علیه السلام» یاد می‌کند (۱۷۳). در فتوت نامه سیدحسین حتی در دیباچه از دوازده امام سخن به میان می‌آید و تصریح می‌شود که دوازدهمین امام «صاحب الزمان» است. به هر مناسبتی، مخصوصاً در مبحث شد از الله، محمد (ص)، و علی (ع) سخن به میان می‌آید، به همراه حدیث: «من كنت مولا فهذا علي مولا» که پیامبر به هنگام بازگشت از حجة الوداع در غدیر خم بیان فرمود^(۱) و علی (ع) را وصی خود تعیین کرد، احادیث زیادی نقل می‌کند، حتی یکی از اصحاب که می‌گوید: «بخ لک یا علی»^(۲)، به علی (ع) تبریک می‌گوید و بدین سان امامت و خلافت علی (ع) و اینکه پیامبر (ص)، علی (ع) را برادر خود خواند^(۳) به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است. همین تفصیلات را به همین شیوه در کتاب محمد هم می‌بینیم.

۳- آداب و رسومی که در میان اهل فتوت بعداً پدید آمده و از ارباب تصوف

۱- این حدیث را که بیشتر به صورت «من كنت مولا فهذا علي مولا» نقل شده است، شیعه به عنوان تعیین ولایت و خلافت علی (ع) می‌پذیرد، در همه کتب عمده هم چنین است. برای کسب اطلاعات مفصل درباره این حدیث به *المراجعات*، صص ۱۹۷-۲۵۰ نگاه کنید.

۲- این صحابه، عمر است که مؤلف حتی نمی‌خواهد اسم او را بیاورد.

۳- مؤاخات در آن روز اتفاق نیفتاده است. محمد (ص) زمانی که نخستین بار در مکه دعوت خود را آغاز کرده بود، در مجلسی که ابوطالب، پدر علی (ع) هم در آن حضور داشت، علی را وزیر و برادر خود کرده بود، یک بار پیش از هجرت و پنج ماه پس از هجرت هم در مدینه برای دومین بار در میان اصحاب، در اثنای مؤاخات، یعنی اتخاذ برادری، علی را برادر خود خوانده است.

نفوذ کرده است

در این دو فتوت نامه اخیر و در بسیاری از فتوت نامه های کوچک دیگر که مخصوصاً فتوت نامه سید محمد را اساس کار خود قرار داده اند، به رسم حلواپزی و فرستادن حلوا برای کسانی که در مجلس حضور نداشته اند، بر می خوریم حلوا در ظرفی بود که روی آن می نوشتند «ا ل م ع» که رمزی بود از «الله، جبرئیل، محمد و علی». اما با اطلاعاتی که هم اکنون در دست داریم، اگر فقط به آن توجه کنیم که این مراسم حلوا در اولین فتوت نامه یی که از آن بحث کرده است، در دوره فاتح [سلطان محمد] نوشته شده و حکم کنیم که این مراسم در قرن پانزدهم میلادی / نهم هجری پدید آمده است، کاملاً خطاست. زیرا که مولانا جلال الدین (۶۷۲ هـ. / ۱۲۷۳ م) هم فتوت و مروّت را توأمّاً ذکر کرده و حلوا را با همان کلمات یکجا آورده و گفته است:

ای خواجه فتوت دیباچه نبوت وی خسرو مروّت پنهان منوش حلوا

و بدین سان ما را آگاه کرده است که در قرن سیزدهم / هفتم هجری هم رسم پختن حلوا در میان اهل فتوت رواج داشته است که طبعاً عادتى بوده که از زمان های پیشتر برجای مانده است.

باز در همین دو فتوت نامه و فتوت نامه یحیی بن خلیل که پیش از آن ها تألیف شده است، می بینیم که از تراش، سفره، علم و چراغ دادن نیز در میان ارکان فتوت یاد شده است. ما به احتمال قوی گمان می کنیم که این رسم تراش، به مولویه، حتّى به آق شمس الدین مؤسس شاخه شمسیّه در بایرامیه (۸۶۳ هـ. / ۱۴۵۹۱۴۵۸ - م.) که از نسل شهاب الدین سهروردی هم منشعب شده اند و به ارکان وی عمل می کنند و ادامه می دهند، از قلندریه رسوخ کرده است. در اجازت نامه سهروردیه آق شمس الدین که در میان کتاب های عربی علی امیری به شماره ۴۲۴۶ نگهداری می شود، اصول تراش در اثنای انتساب مرید نیز دیده می شود (۳).

۴- رموز در میان اهل فتوت

در فتوت نامه‌ها، همچنانکه در میان حروفیه می‌بینیم، به بعضی رموز با «حروف مقطعه» بر می‌خوریم. بورغازی در فتوت نامه خود، اصل فتوت علی (ع) را عبارت از هفت حرف: ق ا ن ت م ه ی می‌داند و می‌گوید: از این‌ها ق به صدق یعنی راستی، ا به صفا، ن به امانت، ت به ثقی یعنی پرهیز، م به کرم، ه به مروّت و ی به حیا اشاره می‌کند^(۱) این حروف حرف‌های کلمه فتوت هم نیست. اگر این حروف را ترکیب کنیم کلمه‌یی چون «انت قیمه» به دست می‌آید. قبلاً گفتیم که روی ظرف‌های حلوا «ا ل م ع» می‌نوشتند (در سطور بعد در بخش شدّ درباره نقش حروف مطالبی خواهیم آورد). در رساله شهاب‌الدین در معنی سه حرف «ف، ت، و» که در املاّی عربی آن تکرار نشده است، معانیی قید شده است^(۲). در «بحر الفتوه و ذکر شجرات الفوز» نیز این مطالب عیناً آمده است^(۳). می‌دانیم که در کتاب‌های اسماعیلیه^(۴) چون *خوان اخوان و وجه‌دین ناصر خسرو* و دیگر کتاب‌ها با حروف و معادل عددی آن‌ها بازی می‌کنند و معتقدند که در هر یک از آن‌ها رمزی نهفته است. معلوم می‌شود که در این اعتقاد که از اسماعیلیه شروع شده و بعد به حروفیه رسیده و از طریق آنان به حمزویه هم نفوذ کرده است، اهل فتوت هم سهیم بوده‌اند.

۵- نسبت فتوت

احمد نقاش شجره نسبت در فتوت را به صورت زیر ثبت کرده است:

علی (ع) - سلمان فارسی - صفوان بن امیه

علی (ع) - سلمان فارسی - حذیفه یمانی - مقداد بن اسود - ابوالعزّ نوبی -

أشجّ بصری - حافظ کندی - عوف کتانی - دیلمی - روزبه فارسی - امیر حسن بن

رباط مخزومی - جوشن الفزاری - ابوالحسن نجّار - ابوالفضل طرخان - سلمان -

۱ - کتابخانه ملت، بخش شرعیّه، ۹۰۱، آیه ۱۴۲ کتابخانه بایزید، ۵۴۸۲، ۱۹۳. در این دو نسخه مدلول یک حرف نوشته نشده است، نسخه دیگری که در کتابخانه ملت، بخش شرعیّه، به شماره ۱۱۵۴/۱۹۸ ثبت شده کامل است، آ ۲۶. این هفت حرف به همین ترتیب در کتاب احمد نقاش هم هست، ۱۱۲.

۲ - فرقه‌یی است که بعد از امام جعفر صادق، امام ششم پسرش اسماعیل و پس از وی پسر او محمد مکتوم را امام می‌شناسند، چون به هفت امام معتقدند، آنان را «سبعیه» هم گویند.

عاید الشبل - فضل بن زیاد - ملک ابوکالنجر - امیر آوی - ناصرالدین بن ابوالنعمه - ابوعلی صوفی - میهنی العلوی - نعمان بن بُن - شیخ ابوالقاسم - نفیس بن عبدالله - بقاء بن طبّاخ - ابوالحسن ساریان - ابوبکر الجحش - عمر الرخاض - عبیدالله بن القیر (؟) - امیر علی بن دغیم - قدوة الفتوة عبد الجبار بن صالح - ابوالعباس احمد بن الحسن الناصر لدین الله.

ضمناً در پایان شجره قید شده است که عبد الجبار به شیخ ابوعلی بن امین، او نیز به ابوالحسن علی بن ناصر لدین الله فتوت داده است، و خود او نیز بالذات منسوب به الناصر لدین الله است (۱۱۷-۱۱۷).

در این سلسله نیز چون همه سلسله‌نامه‌های صوفیه، تنها بخش‌های پایانی صحیح است. یعنی الناصر لدین الله از دست عبد الجبار بن صالح که در زمان خود قدوة اهل فتوت شناخته می‌شده لباس فتوت گرفته، شد بسته و شربت نوشیده است. شیخ او نیز ابوعلی است و بدین ترتیب این شجره تا به بالا ادامه می‌یابد. اما هر چه جلوتر می‌رود، مصنوعی بودن آن و یا ماهیت آن اشخاصی که با توجه به شهرشان یاد شده‌اند، معلوم می‌شود. بخشی که به پیامبر می‌رسد، کاملاً جعلی است. به این سلسله‌ها دائماً اسامی افراد شناخته شده علاوه می‌شود، زیرا که مردم راه بزرگان را صحیح می‌شمارند و به آن راه رو می‌آورند، لذا از این روش روا شناسانه استفاده شده است. در عین حال از سویی هم برای آنکه سلسله را به پیامبر (ص) برسانند از صحابه و اهل بیت که شهرتی دارند به سلسله وارد کرده‌اند. نمی‌دانیم اسامی کسانی را که در این سلسله آمده‌اند درست خوانده‌ایم یا نه، اساساً بسیاری را نمی‌شناسیم، ولی نام‌های ابومسلم، ملک ابوکالنجر و روزه فارسی توجه ما را جلب کرد. ابومسلم خراسانی (۱۳۷ هـ. / ۷۵۴ م.) شخصیت شناخته شده تاریخی است و از سوی راوندیه از شیعه بنی عباس امام معرفی شده است^(۱) روزه نام فارسی عبدالله بن مقفع است که به سبب مغایرت عقاید او با شرع به دست سفیان بن امیه امیر بصره در

۱ - درباره این فرقه. نگ. به فرق الشیعه، ابومحمد الحسن بن موسی نوبختی، نجف، مطبعة حیدریه، ۱۳۵۵/۱۹۳۶، صص ۴۶-۴۷.

۱۴۲ هـ. / ۷۵۹ م. کشته شد^(۱).

ملک ابوالنجار یا صمصام‌الدوله ابوالنجار المرزبان است که از سوی آل بویه در ۳۷۹-۳۸۸ هجری (۹۸۹-۹۹۸ م.) در دیار فارس حکمرانی کرده است، یا عمادالدین ابوالنجار المرزبان که عراق و سایر جاها را ضبط کرد و در آن سرزمین‌ها در (۴۱۰-۴۴۰ هـ. / ۱۰۲۴-۱۰۴۸ م.) به سلطنت پرداخت. به هر حال یکی از این دو تن است. خاطر نشان کنیم که آل بویه با قبول مذهب شیعه امامیه باعث تقویت این مذهب شدند. مقداد بن اسود نیز که در شجره آمده است، به اعتقاد شیعه از «ارکان اربعه» است، یکی از کسانی است که به ابوبکر بیعت نکردند، بزرگ‌ترین این چهارتن سلمان است. حذیفه نیز در میان صحابه صاحب سر پیامبر (ص) است^(۲) و از یاران صدیق علی (ع) است.

شجره تصوف و سلسله فتوت در رساله الاداله العیان علی البرهان شهاب‌الدین سهروردی چنین است:

محمد (ص) - علی (ع) - حسن بصری - حبيب اعجمی - داوود طائی - معروف کرخی.

محمد (ص) - علی (ع) - حسین (ع) - علی بن حسین (زین‌العابدین) (ع) - محمد بن علی الباقر (ع) - جعفر بن محمد صادق (ع) - موسی بن جعفر الکاظم (ع) - علی بن موسی الرضا (ع) - معروف کرخی.

معروف کرخی - سرّی سقطی - جنید بغدادی - ابو محمد زویم - ابو عبدالله بن خفیف - ابو العباس نهاوندی - اخی فرج زنجانی - عمر بن محمد السهروردی - عبدالقاهر السهروردی - شهاب‌الدین سهروردی.

عمر بن محمد که در سلسله آمده، عموی عبدالقاهر است و او نیز عموی شهاب‌الدین است. این سلسله تا جنید سلسله رسمی است که از سوی شاخه‌های خلوتیه و حتی بسیاری از طریقت‌های دیگر پذیرفته شده است. شاخه‌یی که به

۱ - ابن‌الندیم، فهرست، مصر، مطبعة رحمانیه، ۱۳۴۸، ص ۱۷۲.

۲ - ابن حجر عسقلانی، کتاب الاصابه فی تمییز الصحابه، مصر، مطبعة سعاده، ۱۳۲۳، جلد ۱، صص ۳۳۲-۳۳۳.

وسيله ائمه اهل بيت از معروف كرخى جدا شده، در ايران از سوى طريقت ذهبيّه^(۱)، پذيرفته شده است. گذشته از اعتراض قوى درباره سماع حسن بصرى از على (ع)، على رغم فاصله شصت و سه ساله كه در ميان آنان است، اگر اين نکته مدّ نظر قرار گيرد كه ائمه اهل بيت تصوّف را نوعى بدعت دانسته اند و هرگز از اين بدعت طرفدارى نكرده اند، ارزش تاريخى اين سلسله معلوم مى شود. اما چون در كتاب شهاب الدين آمده است، در مى يابيم كه اين سلسله در اوایل قرن هفتم رسميت يافته است.

شجره فتوّت نامه يحيى نيز عين شجره احمد نقاش است، اما به سبب خطاى كاتب كمى آشفته است. تنها در آنجا سلطان ظاهر المعظم غياث الدنيا و الدين كهف الاسلام و المسلمين ابوالمظفر غازى بن سلطان سعيد الغازى يوسف بن ايوب نيز با انتساب به الناصر لدين الله به طريق فتوّت درآمده است كه اين شخص يوسف بن ايوب، يعنى الظاهر (۶۱۳ هـ. / ۱۲۱۶ م.) امير حلب و پسر صلاح الدين ايوبى (۵۸۹ هـ. / ۱۱۲۸ م.) است.

در فتوّت نامه غيبى شجره فتوّت از پايين به بالا به ترتيب زير بهم مى پيوندند:
 شيخ حسين بن شيخ سيّد غيبى - شيخ على بن صياد - شيخ ابوشكور اندلسى -
 شيخ عبدالصمد - بابا حاجى عراقى - سيّد على عطار - پير عمر خلوتى.
 از اين شجره مناسبت عمر خلوتى با فتوّت معلوم مى شود و بدین نحو روشن مى شود كه منشأ افزوده شدن كلمه اخى به اوّل نامهاى شيخ محمد خلوتى و خليفه اش افرم چه بوده است^(۲). با آنكه در آغاز اين شجره از ارکان اربعه، سلمان و عمار آمده، اين سلسله نسبت با شجره فوق منطبق نيست.

۶- اصطلاحات فتوّت و درجات در ميان اهل فتوّت

از كهن ترين فتوّت نامه ها هم در مى يابيم كه به شيخ «اخى» مى گويند و

۱ - ذهبيّه كه مى گويند به وسيله معروف كرخى به امام رضا مى پيوندند، طريقتى است كه در ايران شايع شده است.

۲ - نگ. ذيل شقايق، مطبعه عامره، ۱۲۶۸، ص ۶۲.

اصطلاحاتی میان آنان یافت می‌شود که برخی چون «شدّ، نقیب، از فتوٰت افتادن، و شربت مُراضعه» به سالکان این طریق مربوط است و بعضی هم درجات آنان را نشان می‌دهد. اما اولین فتوٰت نامه‌یی که این اصطلاحات را به طور یکجا در اختیار ما قرار می‌دهد، فتوٰت نامه‌یی است که در کتابخانه ولی‌الدین افندی است. در این فتوٰت نامه می‌گوید: «در اصطلاحاتی که فتیان آن را استعمال کنند و آن تقریباً بیست و پنج لفظ است: (۱) بیت: اسم طایفه است که به صنعتی مخصوص و رأی منفرد از سایر طوایف فتیان ممتاز باشند. (۲) حزب: طایفه‌یی باشند منسوب به یک شخص. فرق میان حزب و بیت آن است که حزب در بیت داخل باشد، چون بطن در قبیله. (۳) نسبت: انتهای جوانمردی است با کبیر خویش و اجداد او، چون نسبت ولادت با قبایل و عشایر خویش. (۴) کبیر: آنکه شرب این از بهر (نهر) او بوده باشد بی‌واسطه، یعنی قدح از او خورده باشد، و لازم نیست که خود مباشر آن شده باشد بلکه شاید به نفس خود داده باشد و شاید که وکیل او داده باشد و او به منزلت پدر است در نسبت ولادت و از این جهت او را پدر خوانند و شارب او را پسر و اسم کبیر بر زعیم قوم اطلاق کنند و او را شیخ، مقدم، قائد، عتید، آب، رأس الحزب نیز گویند، و عجم او را پیش‌قدم خوانند. (۵) زعیم: زعیم قوم آن بود که قوم اقتدا به رأی او کنند و بر او لازم است که پیوسته فتیان را به مواعظ و نصایح و ذکر فضایل فتوٰت و شرایط آن تعهّد کند. (۶) جد: کبیر کبیر بود و بر قریب و بعید اطلاق کنند. (۷) رفیقان: دو کس باشند به یک بیت منسوب، و جماعتی را که منسوب به یک پدر و یا یک جد باشند هم رفقا خوانند و اکنون رفیق مطلق بر پسر اطلاق می‌کنند و پدر را صاحب می‌خوانند. (۸) مُسائل: به منزلت برادر باشد، یعنی آنکه قدح از دست پدر این کس خورده باشد و ایشان را عدیلان نیز خوانند و مُسائل بر کسی که در عدد اجداد مساوی یکدیگر باشند نیز اطلاق کنند، چون ابن‌عمّی که در درجه مساوی ابن‌عمّ دیگر باشد، پس مُسائل اخصّ بود از رفیق. (۹) دیگر: آن بود که در فتوٰت نیامده باشد خواه اصلی بود یعنی بر یاد کسی هرگز شرب نکرده باشد و خواه از دست کسی کرده که فتوٰت او باطل بوده باشد. (۱۰) دَکِش: آن است که صاحب فتوٰت بوده باشد و اکنون متغیّر شده. (۱۱) ثقیل: در اصل آن است که انتقال از پدر یا جد کرده باشد و اکنون بر کسی

اطلاق می‌کنند که انتقال به باطل کرده باشد. و انتقال شاید که از خانه‌ی به خانه دیگر باشد و شاید از حزبی به حزبی باشد، و شاید که از کبیر به جد باشد، و این جمله شاید که به حق باشد و شاید که به باطل بود. (۱۲) وکیل: آن است که کبیر فعلی که او را جایز بود بدو تفویض کرده باشد، و باید که وکیل را صلاحیت آن کار باشد و به عقل و علم و قدم اکمل فتیان باشد و شاید که در فعلی خاص بود، چنانکه به شد کسی فرماید، و شاید که مطلق بود چنانکه گوید فلان قایم مقام من است در هر چه مرا جایز است، چون شد و تکمیل و اخذ و رمی و محاکمه و غیر آن. (۱۳) نقیب: آن است که از قبیل (قبیل) زعیم منصوب باشد جهت سعی در مصالح فتیان و او را واسطه باشد میان ایشان در هر باب به مثبت ترجمان. (۱۴) شد: بستن میان است جهت امتحان، و آن مبدأ عهد و انعقاد فتوت است و سبب دخول در میان فتیان، و مشدود کسی را گویند که چیزی بدو داده باشند تا در میان بنده تا او را بیازمایند، و بعد از آن تکمیل کنند، و هر چه باشد شاید، الا چیزی که به زئار ماند. (۱۵) تکمیل: سراویل یا سلاح دادن است، و آن بعد از شد یا پیش از شد تواند بود، چون کبیر در او شایستگی آن یابد، و مکمل آن کس باشد که او را سراویل یا سلاح داده باشند. (۱۶) شرب: خوردن آب و نمک است از قدح بر یاد کبیری تا بدو منسوب شود، و تعارف احزاب و تناسب ثابت گردد و مستوجب الفت و مودت اخوان شود. (۱۷) مُحاضره: موافقت فتیان است در شرب. (۱۸) اجتماع: گرد آمدن اخوان در یک مجلس است جهت تألیف قلوب. (۱۹) نقله: انتقال است به نام (یعنی بزرگی را رها کردن و کبیری دیگر را پدر و کبیر خود قرار دادن). (۲۰) اخذ: آن است که کبیر فتوت از صغیر باز ستاند جهت عیبی که در او یابد. (۲۱) رمی: آن است که صغیر فتوت رد کند یا کبیر جهت عیبی که در او یابد و هیچ یک بی محاکمه و اثبات عیب جایز نباشد. (۲۲) محاکمه: تداعی و تناکر است در عیب، پیش زعیم قوم یا نزد حکمی که خصمین بدو راضی باشند. (۲۳) عیب: ارتکاب منهی است و آن یا مُبطل فتوت بود چون کبایر، یا موجب نقصان آن چون صغایر. (۲۴) وقف: منع کردن متهم است از محاضره و در توقف داشتن حکم تا به یئنت یا برائت به ثبوت رسد. (۲۵) هبه: بخشیدن کبیر است رفیق را

به کبیری دیگر و بعضی این معنی جایز نداشته‌اند چه تصرف است در حُرِّ^(۱).

درجات فتوَت در فتوَت نامه سید حسین به شرح زیر است:

۱. نازل: کسی که از روی علاقه یا با استاد و یا پدر خود به محافل بیاید. او هنوز به ارکان وارد نشده است. کسانی را که در این درجه باشند، آجِباً گویند. ۲. نیم طریق: به کسی گویند که استاد، پیر یا پدر طریقت و دو یار طریقت داشته باشد. اینان هنوز تربیت ندیده‌اند. ۳. مفردی: به کسی گویند که میان بسته، یعنی نصیب یافته، شد بسته و حلوائش پخته شده است. این سه گروه را «اصحاب طریق» می‌نامند. ۴. بشارِش: (یا بشارِش = Bešariš): کسانی هستند که اهل فتوَت را تربیت می‌کنند. اینان را دسته نقیب هم گویند. ۵. نقیب: کسی را گویند که هر یک از اهل محفل را در جای مناسب می‌نشانند. ۶. نقیب النقباء: به کسی گویند که قبلاً در درجات پایین‌تر بوده، ارکان آن درجات را آموخته، از درجه نقیب هم گذشته است. این سه درجه اخیر را نقباء نام می‌دهند. ۷. خلیفه: قائم مقام شیخ را گویند. اما اینان صاحب سَجّاده نیستند. ۸. شیخ: کسی که در میان پیروان ارباب حرفت خود صاحب سَجّاده باشد. ۹. شیخ الشیوخ: کسی که مشایخ صاحب سَجّاده از وی پیروی کنند. در اصطلاح اخیان به جوانمردان ارباب فتوَت، فتی، نقیب آنان را فقیه، و خلیفه را اخی گویند.

در این دو فتوَت نامه از نام‌های گوناگون که به درجات مختلف ارباب فتوَت داده‌اند، برمی‌آید که این اصطلاحات گهگاه تغییر یافته است. مثلاً در اولین فتوَت نامه تعابیری چون شیخ، شیخ الشیوخ، همچنین مفردی و جز آن نیامده است. از رساله الفتوة شهاب‌الدین سهروردی درمی‌یابیم که طالب را تربیه و اخی را صاحب می‌گفته‌اند. در فتوَت نامه کتابخانه ولی‌الدین افندی قید شده است که کبیر را اخیراً صاحب می‌خوانند. تردید نیست که تعابیر خلیفه، شیخ، و شیخ الشیوخ به جای کبیر، جَد و زعیم به کار رفته است. در فتوَت نامه‌های بعدی مخصوصاً در سرزمین‌های ترک اصطلاحات ترکی چون شیخ، پیر، پیر طریق، برادر طریق، اخذ پیر، ترجمان، اخی بابا و اخی عمومیت یافته، به همراه اصطلاحات عربی و ترکی، و دعا‌های ترکی

۱ - فتوَت نامه، کتابخانه ولی‌الدین افندی، ۱۷۲۳-۱۷۲۳. در ترتیب و پاره‌یی جزئیات که یکی دو مورد را درون پرانتز آورده‌ام، با رسایل جوانمردان، صص ۷۵-۷۸ اختلاف دارد - مترجم.

جای آنها را گرفته است. احتمالاً اخى بابا به جای شيخ الشيوخ به کار رفته است و اين لقبى است که مشايخ صاحب زاويه در يك ناحيه که اخيان يعنى ارباب فتوت از آنان پيروي مى کردند، به بزرگترين شيخ که خود نيز از وي تبعيت مى کردند، داده اند. در سال ۱۱۳۹ هـ، حاجى حسام اخى بابای دباغان به سبب حرکات کفرآمیز عزل شد، براتی در دست است که به جای وی حاجى عبدالله بن مصطفى به مقام اخى بابا تعيين شده است که اين مسأله نشان مى دهد تعيين اخى بابا برای دباغان که در دوره عثمانيان نفوذ فراوانی کسب کرده بودند و اخى آورن را پير خود تعيين کرده بودند، با برات صورت مى گرفته است^(۱). اما تعيين با برات را نمى توانيم به اصناف ديگر هم شمول دهيم. در استانبول، محله ايوب، خيابان بستان اسکله سى به سنگ مزار اخى بابای دباغان که شخصى است به نام حاجى محمد ششم بر مى خوريم که به سال ۱۱۳۶ هجری وفات کرده است^(۲). از ديباچه مثنوى هم متوجه مى شويم که اين تعبير در ميان مردم به صورت «اخى تر» به کار رفته است^(۳).

۱ - عثمان نوری: *مجله امور بلديه*، استانبول، ۱۳۳۸ هـ / ۱۹۲۲، صص ۵۴۹-۵۵۰.

۲ - همان کتاب، ص ۵۵۰، پاورقی.

۳ - مثنوى، تصحيح نیکلسون، ۱۹۲۵، جلد ۱، متن، ص ۲، سطر ۷؛ عبدالباقي گولپينارلى، ترجمه مثنوى، استانبول، مطبعه معارف، ۱۹۴۲، ص «S»، سطرهای ۲۷-۲۸؛ در مناقب العارفين به زندگانی حسام الدين چلبی هم نگاه کنید.

۳

ارکان فتوت

۱- پوشش و شعار فتوت.

شهاب‌الدین سهروردی در فتوت‌نامه‌اش با این سخنان که «کسوه تصوف خرقة است و لباس فتوت زیرجامه، و زیرجامه جزوی است از خرقة همچنانکه فتوت نیز جزئی است از طریقت» (۱۵۶^۳)، این مطلب را بیان می‌کند که در میان اهل فتوت خرقة و شلوار وجود داشته است. احمد نقاش هم این مسأله را که جبرئیل درون صندوقی خرقة فتوت به پیامبر (ص) آورد و پیامبر در غزوه حنین آن را به علی (ع) داد، در فتوت‌نامه‌اش آورده است. و این ماجرا در بحرالفتوه و ذکر شجرات الفوز نیز قید شده است (۱۸۷^۳) که با توجه به این‌ها می‌توان گفت خرقة هم لباس فتوت است. در فتوت‌نامه کتابخانه عبدالحمید اول هم آشکارا آمده است که خرقة لباس تصوف است و شلوار لباس فتوت. با نوشیدن شربت به طریق فتوت وارد می‌شوند و با پوشیدن شلوار به مقام تکمیل نایل می‌گردند. در فتوت‌نامه کتابخانه ولی‌الدین افندی که گمان می‌کنیم از علاءالدوله باشد، توضیح می‌دهد که با نوشیدن شربت مُراضعه به فتوت وارد می‌شوند و با پوشیدن شلوار به مقام تکمیل دست می‌یابند. و می‌گوید: «آنچه فتیان امروز بدان مواظبت می‌نمایند و بنیاد طریق خویش بر آن می‌نهند و میان می‌بندند و سراویل می‌پوشانند و قدح می‌دهند، از اینجا مأخوذ

است، و در هر یکی از این رموز اشارت به معنی لطیف و سیرتی شریف است که آن به حقیقت صورت این معنی و عنوان این سر است. چنانکه شرب قدح اشارت است به علم فطری که بنده را به صفا و استعداد اولی حاصل بود و به سابقه عنایت ازلی ثابت که چون به صفا و فطرت اولی بازرسد آن را باز یابد، چنانکه فرمود: «الحِکْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ»، زیرا که آب سبب حیات ابدان و نمک اشارت است به عدالت که تمامت اجناس فضایل و انواع اخلاق مکارم (احتمالاً: مکارم اخلاق) بدان به صلاح آید بلکه تمامت کمالات عقلی و فضایل خلقی که نفس بدان نیرومند و قوی گردد و از مرتبه خویش ترقی کند، بی صفت اعتدال کمال نپذیرد، چنانکه تمامت اطعمه که بدان نیرومند و قوی گردند، جز به نمک به صلاح نیاید، و بستن میان اشارت است به فضیلت شجاعت و تمرین نفس به خدمت که غایت تواضع است و اساس شجاعت بدان (متکی است)، و پوشیدن ازار اشارت است به فضیلت عفاف که صورت ستر عورت و منع نفس از شهوت اصل الباب آن است و تمامت انواع دیگر تابع و مرتب بدان، و چون کمال علم به عمل است و معتبر در باب فتوت قدم است نه نظر، لبس ازار را تکمیل خوانند و عمل را قدم و علم را نظر، و صاحب قدم را بسیار تفضیل نهند بر صاحب نظر، و نظر بی قدم را هیچ اعتبار نکنند و صاحب آن را سُست قدم خوانند. پس معلوم شد که این اوضاع اشارت است به وجوب کسب جمیع فضایل که فتوت به حصول آن تمام شود و صلاحیت ولایت بدان حاصل آید، و بدین سبب خرقة فتوت ازار است و خرقة تصوف کلاه، چه اول قدم از فتوت عفاف است و تعلق به اسافل دارد و مبدأ تصوف ترقی به عالم انوار که تعلق به اعالی دارد، و در تصوف حلقی سر سنت است و در فتوت نیست، چه مقصود اکتساب فضایل و احراز مکارم است که اقتضای وجود و اتصاف بر نیت کند، و تصوف تجرید و تفرید است که اقتضای فنا کند، و ابتدای آن ازاله موانع ترقی بود. از اینجا معلوم شود که نهایت فتوت بدایت ولایت است و فتوت جزوی از تصوف چنانکه ولایت جزوی از نبوت است. (۱۷۳) این توضیحات عیناً از فتوت نامه کتابخانه عبدالحمید اول اخذ شده است. با توجه به این توضیحات، خرقة و کلاه (تاج) از شعارهای اهل فتوت نیست.

در فتوت نامه بورغازی در میان شعارهای اهل فتوت، چراغ هم وارد شده است.

چراغ دادن تقریباً چیزی معادل دادن اجازت‌نامه فتوت است. در این فتوت‌نامه، ارکان تراش هم آمده است که مخصوصاً در فتوت‌نامه کتابخانه ولی‌الدین افندی تصریح شده است در میان ارباب فتوت نیست. در فتوت‌نامه‌های سید حسین و سید محمد و فتوت‌نامه‌های متأخر به همراه چراغ، تنوره، سفره، علم دادن و حلوا پختن نیز جزو شعارهای فتوت شده است. اساساً دیگر فتوت به صورت طریقتی درآمده بود که همه تشکیلات اصناف را در بر می‌گرفت که اساسی واحد داشت و شعبه‌های فراوانی یافته بود. به هر صاحب حرفه‌یی، چیزی جداگانه مثلاً آزه یا ترازو داده می‌شد. اما مسأله حلوا را که در شعری از مولانا جلال‌الدین رومی به همراه «فتوت» یاد شده بود، قبلاً گفته‌ایم. ضمن یادآوری، مخصوصاً این نکته را قید کنیم که یافتن اینکه این اضافات چه زمانی صورت گرفته است، به صورت قاطع مقدور نیست. اما چنانکه از توضیحاتی نیز که تاکنون درباره لباس و شعار به دست دادیم، آشکارا برمی‌آید، شعار فتوت که در همه فتوت‌نامه‌ها مشترک است، شد یعنی کمر بند و ازار و نوشیدن آب نمکین است.

چون تقریباً همه ارباب فتوت اهل حرفه بودند، اینان در بیرون لباسی خاص نداشتند. اما بورغازی در فتوت‌نامه خود می‌نویسد که اخیان لباس سیاه می‌پوشند، لباس زرد یا سرخ‌رنگ به تن نمی‌کنند، عمامه اخی هفت یا نه ذرع بوده است. مسلماً در انتخاب لباس سیاه تحت تأثیر عباسیان بوده‌اند. ابن بطوطه خبر می‌دهد که اهل فتوت در محافل خود، یعنی در مجامعی که به جای تکیه در آنجا گرد می‌آیند، هر یک قبایی بر تن و موزه‌یی بر پای دارند و خنجری به اندازه دو ذراع به کمر می‌بندند و کلاه سفید پشمی بر سر می‌نهند که از فرق آن منگوله‌یی به اندازه یک ذراع و عرض دو انگشت آویزان است. این گروه چون در مجلس بنشینند کلاه از سر بر می‌گیرند و در پیش خود می‌گذارند. از زیر کلاه عرقچین زیبایی از زر دُخانی یا پارچه دیگر بر سر دارند و...»^(۱).

۱ - محمد شریف ترجمه «تحفة النظر فی غرایب الاسمار و عجائب الاسفار»، استانبول، مطبعة عامره، ۱۳۳۴-۱۳۳۷، جلد ۱، صص ۳۱۲-۳۱۴؛ سفرنامه، ابن بطوطه، ترجمه دکتر محمدعلی موحد، تهران، آگاه، ۱۳۷۰، جلد ۱، صص ۳۴۹-۳۵۰ - مترجم.

از فتوت نامه‌های متأخر درمی‌یابیم که بعدها رسم شده است که مشایخ لباس‌های کبود، مدرسان، قضات و خلفا سبز، خطبا و حافظان لباس سفید و اخیان لباس‌های سیاه به تن کنند. انگشتی طلا به دست نمی‌کردند و ضرورت داشت که پارچه لباس‌های آنان مطلقاً به دست ارباب فتوت بافته شده باشد.

۲- مراسم فتوت

کهن‌ترین فتوت نامه‌ها آیین کمر بستن، شربت نوشیدن و ازار پوشیدن را به صورت زیر ثبت کرده‌اند:

در محفل فتوت، یعنی در اتاقی که اهل فتوت گرد می‌آیند، کبیر فتیان در وسط اتاق، سرپا و روی به قبله می‌ایستد. با اعوذ بالله و بسم الله خطبه فتوت را می‌خواند. احمد نقاش به عنوان خطبه فتوت از آیه ۳۲ تا پایان آیه ۳۹ از سوره بنی اسرائیل (اسرا، ۱۷) را برگزیده است: «به زنا نزدیک نشوید، زیرا که آن راه بسیار ناشایستی است. کسی را نکشید که خدا قتل نفس را حرام کرد جز به حق، و هرکس که به ستم کشته شود، به طلب‌کننده خون او قدرتی داده‌ایم، ولی در انتقام از حد نگذرد که او پیرومند است. جز به وجهی نیکوتر به مال یتیم نزدیک نشوید، تا آنگاه که به حد بلوغش برسد و به عهد خویش وفا کنید که بازخواست خواهید شد. چون چیزی را پیمان‌کنید، پیمان‌ه را کامل گردانید و با ترازوی درست وزن کنید که این بهتر و سرانجامش نیکوتر است. به دنبال آنچه نمی‌دانی چیست مرو، زیرا گوش و چشم و دل، همه را، بدان بازخواست کنند. به خودپسندی روی زمین راه مرو که زمین را نخواهی شکافت و به بلندی کوه‌ها نخواهی رسید. همه این کارها ناپسند است و پروردگار تو آن‌ها را ناخوش دارد. این حکمتی است که پروردگار تو به تو وحی کرده است. با خدای یکتا خدای دیگری میندار که ملامت شده و مطرود به دوزخ اندازند.» پس از تلاوت این آیات به پیامبر و اهل بیت او صلوات می‌فرستد. خلیفه (الناصر لدین الله) را یاد می‌کند و به پادشاه مملکت دعا می‌کند. سپس با دست راست مقداری نمک برمی‌دارد و می‌گوید: «خدای بزرگ آب را پاکیزه آفرید و نمک را برای کمال هر چیز آفرید» و «اوست که دو دریا بهم بیامیخت یکی

شیرین و گوارا و دیگری شورابی سخت گزنده.» (فرقان ۵۳/۲۵). و آن را نشانه پیمان، وام و کلام قرار داد. خدا لعنت کند کسی را که پیمانش را بشکند.» و نمک را درون آب می ریزد. در این لحظه طالب (تربیه) در جانب چپ او ایستاده است. سپس نقیب روی به حاضران می کند و می گوید: «حضار گرامی، این طالب راغب بر آن است که کمر بند منتهی به جد را بر کمر ببندد و با شما به درگاه خدای بزرگ متوسل شده است. می خواهد فلانی را شیخ خود انتخاب کند.» پس از رضایت حاضران مجلس و پذیرفتن او به اخوت و رفاقت، به نیابت از امام کمر بند فتوت را می بندد و شربت را می نوشانند.

۳- برادرگزینی

آن کس که کمر بند فتوت بسته است اگر بخواهد کسی را به برادری برگزیند، نقیب می گوید: «ای فتیان: این طالب راغب در میان شما در جایگاه سؤال ایستاده است، می خواهد فلانی را به سبب درستی، فتوت، مروت و تقوایش به برادری و رفاقت برگزیند و با شما به درگاه خدای بی نیاز و بزرگ که نگاه خائنه و آنچه را که از دل بگذرد می داند، توسل جسته است، چه می گوید؟» اگر اهل تشخیص دهند او را شدی می دهند و مدتی رهایش می کنند.

به کسی که خواهان تکمیل باشد، می گویند: «ای طالب چه آرزو داری، چگونه عروسی می خواهی، آیا می دانی؟ زنهار که دور و منافق نباشد. خلیل با اطاعت از خدا، نفس خود را به رحمان، مال خود را به آتش و پسر خود را به قربانی داد، باز هم خدا را شکر کرد و فتی نام گرفت. از اشک دیدگان او هم به عنوان ضیافت برای ما نمک پدید آمد. آیا تحمل این کار را داری؟ می توانی راز فتوت را نگهداری؟ زنهار، زنهار.» سپس لباس فتوت بر او می پوشانند. آنگاه نقیب او را در جانب راست خود می نشاند و شربت می نوشاند و به حاضران هم می دهد هر کس جرعه ای می خورد، بعد از همه خود او هم می نوشد. این شربت را «شربت مراضعه» (شربت برادر شیری) می گویند.

۴- شاخه‌های فتوت

در فتوت‌نامه نجم زركوب در مجموعه کتابخانه اياصوفيه ارباب فتوت به سه شاخه تقسيم شده‌اند:

۱. قولی، اينان کسانی هستند که لشکری نیستند، به سبب ثبات و وفایی که دارند به اهل فتوت پیوسته‌اند، به عبارت صحیح‌تر اينان محبان فتوت‌اند.
۲. سیفی، اينان افرادی هستند که به ظاهر با کافران و در حقیقت با نفس خود می‌جنگند. اينان به ارکان فتوت می‌پیوندند و شربت می‌نوشند. همانگونه که پیامبر (ص) به علی (ع) شمشیر داد، اخیان نیز به اينان شمشیر می‌دهند.

۳. شربی، اينان کسانی هستند که شربت می‌نوشند.

مؤلف پس از این تقسیم‌بندی مراسم نوشیدن شربت را این‌گونه توضیح می‌دهد: «پیش از آنکه نبوت به پیغامبر ما - صلی‌الله علیه و سلم - آمدی، فتوت‌داری چنان بود که قدح خمر خوردندی به نام صاحب، و ابوجهل در زمان مشهور بود به فتوت‌داری، و چهارصدکس به نام او قدح خمر خورده بودند و پیغامبر - صلی‌الله علیه و سلم - در آن زمان نوجوان بود و چهل کس از نوجوانان هم‌زاد پیغامبر بودند - علیه الصلوة والسلام - و ملازم خدمت پیغامبر بودند. مصطفی را - صلی‌الله علیه و سلم - گفتند که یا محمد به هر چه به ظاهر و باطن تعلق دارد، خاک قدم مبارک شما از وجود ابوجهل شریف‌تر و بهتر است، او فتوت‌داری کند، با وجود مبارک حیات‌بخش شما ما نیز البته می‌خواهیم که نام مبارک شما به فتوت ببریم. پیغامبر - علیه الصلوة والسلام - فرمود: اکنون میان ما خمر نباشد. نمک آب وضع کرد، تا ایشان شربت نمک و آب به نام مبارک پیغامبر - صلی‌الله علیه و سلم - بخوردند. این خبر به ابوجهل رسید در غضب رفت و برآشفست و گفت: پدر من سرور قبایل عرب باشد و او یتیم بو طالب، او با من هم‌سری کند؟» آن چهارصد تربیه خود را بفرستاد که بروید و محمد را و اصحاب او را بزنید. آن چهارصد کس بیامدند به جنگ این چهل کس، بر ایشان زدند و حق تعالی نصرت بخشید تا آن چهارصد لت خورده بگریختند. از آن زمان کینه در دل ابوجهل محکم شد. بعد از آن فتوت‌داری بر دو قسم شد: شراب‌خوارگان را نسبت ابوجهل و نمک و آب‌خوارگان

را نسبت به محمد مصطفی - صلی الله علیه و سلم - لاجرم مناسب این نیز آیت آمد: «هذا عذب فرات سایغ شرابه و هذا ملح أجاج» (فرقان، ۵۳/۲۵). آن روز که پیغامبر - صلی الله علیه و سلم - زیر شجره با صحابه بیعت کرد، اصحاب را شیر داد. از مولانا ملک العلماء و الفتیان عماد الملة والدين ارموی - دام فضلہ - شنیدم که گفت: در شجره ما، یعنی شجره شیخ المشایخ قدوة الاقطاب مربی السالکین شیخ محترم شهاب الملة والدين سهروردی - قدس الله روحه العزیز - و طریقه تربیت در طریقت و شریعت و حقیقت و فتوّت به کمال داشت؛ و او را نسبت فتوّت با خلیفه جهان ناصر خلیفه بوده است. نبشته است به خط خویش که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - نمک و آب می داد. غالب ظنّ این ضعیف آن است که ابودردا - رضی الله عنه - طیره شد که رسول - علیه السلام - در بیعت شیر را داد. چرا بدعت می نهی؟ امیرالمؤمنین - کرم الله وجهه - فرمود که تفاوت نکند، بدعتی حسن است، همه جای شیر حاصل نشود و مردم محروم مانند. اما اینجا نظر کنیم که جام شیر دهند و اندکی نمک آب در وی ریزند تا هر دو نگاه داشته باشند.» (۲۲۶-۲۲۷). سپس مؤلف شدّ بستن و نمک آب خوردن را چنین توضیح می دهد:

آب باید در قدح پاک یا سفال نو باشد که خداوند می فرماید: آدمی را از گل خشک شده‌یی چون سفال آفرید (رحمن، ۱۴/۵۵)، قدح باید فراخ باشد، قدح را در وسط بر کرسی پاک و نیکو نهند، در کنارش ازاری خاص از پشم یا کرباس قرار دهند. قولیان کمر به کرباس بندند، شُریان به صوف و سیفیان به دوال، از این رو در کنار قدح این هر سه نوع کمر بند را می گذارند. هر کس به هر صنفی منسوب باشد، کمر بند آن صنف را می گیرد و بر کمر می بندد و سپس باز می کند و در کنار قدح می گذارد. آن قدح، قدح پیامبر (ص) و علی (ع) است. کمر بند را هم به نام آنان می بندند. قدح نیز به نام آنان روی کرسی قرار داده شده است. اگر به پیروی از سنت علی (ع) شیر بدهند، باید به شیر اندکی آب و مقداری نمک هم بیفزایند. اگر شیر یافت نشود نمک آب می دهند. از حاضران مجلس کسانی که به تربیه یک اخی درآمده و به طریق فتوّت وارد شده‌اند، در اثنای اجرای آیین بلند می شوند و

کمربندی را که مربوط به صنف آنان است می گیرند و به نام مصطفی و مرتضی برکمر می بندند، سپس باز می کنند و کنار قدح می گذارند. کسانی که شربت نوشیده اند، نام شیخ خود را بر زبان می آورند و اگر شیخ آنان در مجلس نباشد، دست شیخ حاضر در مجلس را می بوسند.

کسی که به راه فتوت در می آید، باید وضو داشته باشد، توبه کرده باشد، و سر برهنه باشد. در دل با خدا مناجات کند که او را به صفت فتوت و مروّت آراسته دارد. آنگاه بر می خیزد و به وسط می آید و برارباب فتوت به تلقین خادمش کلمه به کلمه و روشن و فصیح می گوید:

«السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته، بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين و صلوات الله و سلامه و تحياته على سيد المرسلين و امام المتقين و خاتم النبيين محمد و آله اجمعين و اهل بيته الطاهرين و خلفائه الراشدين، المرشدين في الشريعة و الطريقة و الصابرين و الصادقين و القانتين و المنفقين و المستغفرين بالحقيقة و اتباعه في النصيحة و عن ارباب الفتوة و ارباب المروءة و اشرف الاخوة سلام عليكم ورحمة الله و برکاته باصحاب التربية و الباب الصعبة و ارباب الفتوة استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم و اتوب اليه، استغفر الله من كل ذنب و سهو و تقصير عفو انك ربنا و اليك المصير و لاحول و لا قوة الا بالله العلي العظيم، السلام عليكم ورحمة الله و برکاته. ايستاده ام استغفار گناه بي منتهی را، و ملازمت بندگی امر و نهی خدای تبارک و تعالی را، و متابعت سنت پاک دعوت و خلوت محمد مصطفی را، و متابعت سيرت و طريقت انبيا و اوليا را، و موافقت مسكنت اهل تسليم و رضا را، و مشايعت اصحاب تقوى و صفا را، و معاونت صفت سخا و وفا و حلم و حيا را، و مطاوعت امر امهات و آبا را، و محافظت اسناد فتوت صاحب «قاب قوسين او ادنى» (نجم، ۹/۵۳) را، و تسليم بيعت فتوت شير خدا و عم زاده مصطفی و موصوف «هل اتى» (انسان، ۱/۷۶) امير المؤمنين على مرتضى را، در حضور جوانمردان عزت و خدمت صلحا را، و قبول وصيت خادم الفقرا را، می خورم اين عذب فرات و ملح اجاج را به نام و تربيه صدر فتوت و قدر مروّت و بدر اخوانيت اخي فلان - دام فتوته و زاد مروّته و رضى الله تعالى عنه و عن جماعة

المؤمنين و المؤمنات و المسلمين و المسلمات الاحياء منهم و الاموات برحمتک يا ارحم الراحمين.»

اگر قولی باشد، خطبه را تا «قبول وصیت خادم الفقرا را» می خواند و «می خورم این عذاب...» را نمی خواند. اگر کسی نتواند همه را بخواند، می گوید: «الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام على محمد و اهل بيته الطاهرين و اصحابه اجمعين. ايستاده ام استغفار گناه بی منتهی را، و بندگی امر و نهی خدا را، و متابعت سنت مصطفی را، و مطاوعت امّهات و آبا را، و محافظت مرتضی را، میان جوانمردان عزت و خدمت صلحا را، به تربیه صدر فتوّت و بدر اخوّت اخي فلان را - دام توفيقه» و می رود و دست او (اخي) را می بوسد. همه این خطبه و دعا به فارسی (و عربی) است. در همان رساله مراسم ازار پوشیدن چنین توصیف شده است:

برادران فتوّت حلقه می زنند، صاحب (شیخ) و تربیه در میان حلقه می نشینند، قبله در طرف چپ آنان قرار می گیرد که چون برخیزند و باز گردند، رو به قبله بند زیر جامه را ببندند. اوّل صاحب ازاری بالای زیرجامه تربیه برای پوشاندن می بندد، سپس می نشینند و ازار اوّل از پای چپ بیرون می آورد، سپس پای راست را بیرون می آورد و در پای راست تربیه می پوشاند، بعد پای چپ از روی ازار برمی دارد و به پای چپ تربیه می پوشاند. هر دو بر می خیزند و روی به سوی قبله می کنند. سپس صاحب دست زیر پیراهن می برد و ازار را می بندد. زیرجامه طالب به خادم می رسد و شکرانه های دیگر. اگر صاحب در آن حال دو ازار داشته باشد بهتر است تا برهنه نماند. چون صاحب طالب را ازار پوشانید و اجازه فتوّت داد، طالب باید به صاحب در حدّ توانایی هدیه یی بدهد. ازار نباید فراخ فراخ یا تنگ تنگ باشد. اوّل کسی که ازار پوشید، ابراهیم خلیل بود. محمد (ص) گفته است اوّل کسی که ضیافت داد ابراهیم و اوّل کسی که ازار پوشید ابراهیم بود. گفته اند: «لا فتی الا بسراويل»، یعنی جوانمردی نیست جز به شلوار. معنی آن است که باید امانت شلوار نگه دارند تا به حرام نگشایند (۲۱۹-۲۲۸)^(۱).

۵- جای نشستن در محفل

در رساله بیستم از همان مجموعه که مؤلف آن معلوم نیست، همان ارکان نوشته شده است. اما علاوه بر آن افزوده است که هنگامی که ارباب فتوت یکجا گرد می آیند، ازار پوشیدگان در صدر، آنانکه هنوز پوشیده اند، پایین تر از آنان، آنان که اخی (شیخ) ندارند، پایین از دسته دوم می نشینند. اگر نقیب نداند که از میان جمع چه کسی این درجات را احراز کرده یا نکرده، مقداری نمک به دست راست می گیرد، به تک تک افراد عرضه می کند، کسانی که انگشت به نمک می زنند، نام اخی خود را بر زبان می آورند و بدین سان او هر کس را به میزان درجه اش جا تعیین می کند. کسانی که اخی آنان فاسق یا غمّاز باشد، پایین تر از همه می نشینند. شربت نوشیدن و ازار پوشیدن عین مراسم پیشین است (۲۱۹^ب-۲۲۸).

۶- ترکی شدن دعاها و ترجمانها

در فتوت نامه یحیی بن خلیل بن فتی البورغازی، خطبه ها و دعاها ترکی شده است. در این فتوت نامه چنانکه در سطور بالا گفتیم، در اصل ترجمه فتوت نامه احمد نقاش است، آیاتی از سوره بنی اسرائیل که احمد نقاش انتخاب کرده، عیناً اخذ شده است، اما پس از آیات این عبارات به زبان ترکی آمده است: «السلام علیکم ای حاضرین، این مرد تسلیم شد و نیت کرد به این راه واصلان، الله تعالی آب را پاک و صاف آفرید، این مرد به این آب و نمک در حضور این جماعت حاضران قسم داد که چون عبد از این در روی نگرداند و بر این راه و در این درگاه باشد» (۵۹^ب-۶۰^ب). این بخش نیز عیناً از فتوت نامه احمد نقاش ترجمه شده، گذشته از این تردیدی نیست که در ارکان نیز به این ترتیب عمل شده است، یعنی به ترکی سروده شده است.

۷- شد بستن و انواع شد

در کتاب فتوت نامه لأرکان المشایخ و اصحاب الشّد، یعنی در فتوت نامه شیخ حسین بن شیخ غیبی، ارکان فتوت کاملاً شیعی حتی ماهیتی غلوآمیز به خود گرفته

است. مؤلف حتی در آغاز کتابش فقط با ذکر «و رضى الله عن الصادق و العادل و الجامع القرآن»، بدون نام بردن از سه خلیفه اول، تقریباً به تلمیح این اوصاف را درباره علی (ع) به کار می‌برد و سپس با ذکر این عبارات: «و علی بن ابی طالب قاتل الکفار و علی السعیدین الشہیدین المظلومین المقتولین المقبولین الحسن و الحسین شبابی اهل الایمان (کذا) و علی زین العابدین و الباقر و الصادق امام الحق و هادی الجنان و علی کاظم و الرضا و التقی و النقی و العسکری و صاحب الزمان» با نام دوازده امام سخن آغاز می‌کند. از چهار تکبیر، یعنی تکبیر رضای آدم، تکبیر فناء نوح، تکبیر صفای ابراهیم، و تکبیر بقای محمد (ص) بحث می‌کند. سپس از امامتی که جبرئیل به پیامبر (ص) آورد، و پیامبر در حجة الوداع با گفتن «من کنت مولاه فهذا علی مولاه»، علی (ع) را برای خود وصی و بر امت خلیفه تعیین کرد، و سه مهر شد اشاره به الله، محمد (ص) و علی (ع) است، به سخن ادامه می‌دهد و می‌گوید: حلوا از سوی امام زین العابدین جزو ارکان اتخاذ شده است آیات و احادیث مربوط به علی (ع) و دوازده امام را پشت هم می‌آورد و در اثنای آن آیاتی درباره تبراً هم هست (بقره، ۱۶۶/۲-۱۶۷). و باز ائمه را بر می‌شمارد و می‌گوید که ابراهیم ادهم (۲۶۱ هـ. / ۸۷۴-۸۷۵ م.) به امام محمد باقر (۱۱۴ هـ. / ۷۳۳ م.)، بایزید (۲۶۱ هـ. / ۸۷۴ م.) به امام جعفر صادق (۱۴۸ هـ. / ۷۶۵ م.)، و شیخ جمال مجرد (بعد از ۴۶۳ هـ. / ۱۰۷۰-۱۰۷۱ م.) به امام محمد تقی (۲۲۰ هـ. / ۸۳۰ م.) پیوسته‌اند. (میان وفات ابراهیم ادهم و امام محمد باقر ۱۴۷ سال فاصله است. بایزید در ۱۶۰ هـ. / ۷۷۶-۷۷۷ م. به دنیا آمده، و امام جعفر صادق در سال ۱۴۸ هـ. / ۷۶۵ م. وفات کرده است. جمال الدین مجرد - که در تاریخ فرشته از احوال او بحث شده - رسیدنش به حضور امام محمد تقی غیر ممکن است زیرا که امام محمد تقی در ۲۲۰ هـ. / ۸۳۰ م. وفات کرده است. (درباره جمال الدین، به تاریخ فرشته نگاه کنید: چاپ هند، ۱۸۸۴، جلد ۲ صص ۴۰۷-۴۰۸. در سفرنامه ابن بطوطه هم اطلاعاتی درباره جمال الدین آمده است: ترجمه شریف پاشا، جلد ۱، صص ۲۷-۲۸). سپس درجات فتوت را که پیش از این آورده‌ایم، نقل می‌کند. پس از این همه، مراسم شد بستن را اینچنین توضیح می‌دهد:

اصحاب فتوت به ردیف در محفل می‌نشینند. بشارش در بند نعمت است. نقیبان سرپا می‌ایستند و هر کسی را بر حسب مقام و درجه در جایی که مناسب است می‌نشانند. در ارکان عراقیان، خراسانیان، و ترکستانیان، نقیب به دستی جارو به دست دیگر کوزه‌یی می‌گیرد. آب می‌پاشد، جارو را خیس می‌کند. «یعنی می‌خواهد بگوید: مِنْ بَعْدِ مِيزَانِ سَخْنٍ وَ طَلَبِ حَقْوَقِ اسْت.»، و به آرامی میانهٔ محفل را جارو می‌کند. پس از طلب حق و اظهار رضایت حاضران از یکدیگر، نقیب برمی‌خیزد، قدحی پر از آب به یک دست و اندکی نمک به دست دیگر می‌گیرد، نمک را درون آب می‌ریزد. یعنی تا کنون زمانِ حرف بود، و اکنون زمانِ ارکان است. پس از آنکه حاضران از همدیگر اظهار رضایت کردند، اگر کسی هست که می‌خواهد شدّ بندد به نقیب اطلاع می‌دهد. نقیب او را تا دم در یعنی پای‌ماچان می‌برد. نقیب یا نَقِيبُ التَّقْبَا ترجمانی طلب را به عهده می‌گیرد و می‌گوید: «السلام علیکم یا ارباب الشریعة و یا اصحاب الطریقة، السلام علیکم یا اهل الشّدّ و العهد و الوفاء، السلام علیکم یا اهل المروّة و الکرم و السّخا، آمدنِ ما برای خدا، درنگِ ما برای خدا و سخن گفتنِ ما برای خداست، مراد این برادرِ ما که به پای بزرگان آمده و در این مقام انصاف ایستاده است آن است که اختیارات خود را به این سلسله واگذارد و به این قطار بیاید، ارکان را ببیند، صاحب طریق شود، غلام کمر بسته درگاهِ شاه مردان شود و خدمتکار عاشقانِ خاندان گردد. دربارهٔ این عاشق چه می‌فرمایید؟» اهل محلّ می‌گویند: «أَهْلُهُ، مَحَلُّهُ، مصلحت می‌دانیم، مبارک باد.» تا استاد اعلام رضایت کند، نقیب طالب را به حضور پیر می‌برد. پیر دست طالب را می‌گیرد با اَعُوذُ بِاللّهِ وَ بِسْمِ اللّهِ این آیه را می‌خواند: «آنان که با تو بیعت می‌کنند جز این نیست که با خدا بیعت می‌کنند. دست خدای بالای دست‌های آنان است، و هر که بیعت را بشکند به زیان خود شکسته است، و هر که بدان بیعت که با خدا بسته است وفا کند، او را مزدی ارزشمند دهد.» (فتح، ۱۰/۴۸، این آیه دربارهٔ بیعت است که در حُدیثیه در زیر درخت صورت گرفته و بیعتِ رضا خوانده شده است. در همهٔ طریقت‌ها این آیه از سوی شیخ در بیعت خوانده می‌شود). و مرید را به توبه می‌خواند. از طالب می‌خواهد که بگوید: «اشهدان لا اله الا الله حقاً حقاً و اشهد أنّ محمداً رسول الله صدقاً صدقاً و أنّ علیاً

ولی الله و وصی رسول الله.» به محبت اهل بیعت تأکید می‌کند. سپس طالب برای خود پدر طریق برمی‌گزیند. در راه عشق پیر، پدر طریق و دو رفیق راه ارمغانی می‌دهد. پیش پدر طریق می‌رود و بر دو زانو می‌نشیند. برادران طریق یکی در طرف راست و یکی در جانب چپ او می‌نشینند، پدر با دست راست، دست راست پسرش را می‌گیرد، چنانکه انگشتان شست برابر هم قرار می‌گیرند. روی دست‌ها دستمالی می‌اندازند. در این اثنا برادران طریق هم دامن طالب را می‌گیرند و به سخنان پدر طریق گوش فرا می‌دهند. پیر طریق با اعوذ بالله و بسم الله، این آیه را می‌خواند: «ای فرزندان آدم آیا با شما پیمان نبستم که شیطان را نپرستید زیرا دشمن آشکار شماست؟» (یس، ۳۶/۶۰). سپس برادران طریق دامن طالب را رها می‌کنند و دست‌هایشان را روی دستان پدر و پسر می‌گذارند. پدر طریق بر این چهار دست، این چهار حدیث را می‌خواند:

«التعظیم لأمر الله، و الشفقة على خلق الله، و الدنيا بمسامحة، و الآخرة بالشفاعة»^(۱). سپس به صورت پسرش نگاه می‌کند و می‌گوید: «حسبه الله و صله لمرضاة الله، يوم لا ينفع مال ولا بنون الا من اتى الله بقلب سليم» (جمله دوم شعرا، ۸۸/۲۶). صلوات می‌فرستد و گلبانگ^(۲) می‌کشد و بدین سان طالب «نیم طریق» می‌شود.

برای صاحب طریق شدن، در جایی خلوت با شاگرد دیدار می‌کنند. نقیب سجاده‌یی پهن می‌کند. نام الله، جبرئیل، و محمد (ص) را بر زبان می‌آورد، دو قدم بر می‌دارد و به روی سجاده می‌آید، دو رکعت نماز می‌گزارد. مرید هم باید دو رکعت نماز به جای آورد. سپس نقیب کمربندی را که از پارچه‌یی پنبه‌یی فراهم شده به دست می‌گیرد، پنج لا تا می‌کند، سپس سه لا می‌پیچد و پیش شیخ که بر سجاده نشسته است می‌آورد و به شیخ می‌دهد. شیخ سه بار سوره اخلاص را تلاوت می‌کند و کمر را بر می‌دارد و به استاد می‌دهد. استاد بلند می‌شود، شد را به دست راست می‌گیرد و آن را سر به پایین به طرف قبله، کاملاً راست، یعنی شبیه حرف «ا» در

۱ - به چنین حدیثی برنخوردم، ضمناً با دستور زبان عربی هم منطبق نیست.

۲ - گلبانگ دعاهایی است که درویشان با صدای بلند می‌خوانند و با «یا هو» به پایان می‌رسد.

الفبای عربی می‌گیرد. سپس آن را دولا، بعد سه‌لا، بعد چهارلا، بعد پنج‌لا و سرانجام دوازده‌لا می‌کند. سپس آن را یک لا می‌کند و چون الف به دست می‌گیرد. آن را در حالت سجده روی سجاده می‌گسترده. بعد آن را با اشاره به نام جبرئیل به شکل «ل» در الفبای عربی در می‌آورد، سپس با اشاره به نام محمد (ص) به شکل حرف «م»، و سپس با اشاره به نام علی (ع) به شکل حرف «ع» در می‌آورد. سپس یک سر آن را به گوشه‌یی از سجاده مقابل قبله می‌گسترده، وسط آن را به جانب پایین سجاده تا می‌کند، این تا کردن را لام الف (لا) و مدّ گویند. دستش را روی سر جانب راست آن می‌نهد و «لااله الا الله» می‌گوید. بدون آنکه دستش را بلند کند، می‌کشد و روی گرهی که در پهنای سجاده است قرار می‌دهد، و «لااله الا هو» می‌گوید. سپس باز بدون بلند کردن دست، آن را به سوی آن یکی سر می‌کشانند، و «لااله الا انت» می‌گوید. سپس بار دیگر آن را چون الف صاف و دراز می‌کند و سپس آیه: «الْهَکْمُ اللَّهُ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ» (بقره، ۱۶۳/۲) را تلاوت می‌کند و دست راستش را در وسط شدّ قرار می‌دهد، دست چپ را زیر آن می‌گذارد و می‌گوید: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا» (آل عمران، ۱۰۳/۳). سپس آن را چون فتری که وسط آن کمی به پایین آویزان شده است، بر می‌دارد و آیه «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولَا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (آل عمران، ۱۸/۳) را قرائت می‌کند و بعد خطبه طریقت را که به عربی است و با عبارت «حمدالله رفع السموات والبروج» آغاز می‌شود، می‌خواند و دوازده امام را جداگانه صلوات می‌فرستند. سر شدّ را که در دست راست اوست از بالای سر طالب می‌اندازد، چنانکه سر چپ آن در جانب راست طالب قرار می‌گیرد. شروع می‌کند و این سخنان را می‌خواند: «بسم الله ملک التوفیق و الحمد لله على التحقيق و نشهد هذا الشّدّ (خطاست، به جای: بهذا الشّدّ) بأركان الطريق و الله من وراء هم محیط، بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ (بروج، ۸۵/۲۰-۲۲)، و شدّ را گره می‌زنند. در اولین گره می‌گوید: «این شدّ مَهر از علی است که از دست ما به دست شما رسیده است»، در دوم «شدّ علی است که به دست استاد رسید.» و سپس این دوازده امام^(۱) را می‌خواند:

۱ - دوازده امام یا چنانکه علویان آناتولی بر زبان می‌آورند، «دوازمان» به اشعاری گویند که نام‌های

یا الهی به حق پیامبر مبارک گردان
 به حقّ فخر عالم صاحب محراب و منبر
 به عزّت چهار محمّد و حرمت چهار علی
 هم به حق حسین و دو حسن و کاظم و جعفر^(۱)

سپس دو سر آن را یکی می‌کند و روی هم دوبار گره می‌زند و می‌گوید: «مُهر علی و مُهر محمّد است.» دو طرف شدّ که بر کمر طالب بسته شده از دو جانب او آویزان می‌شود. اما جانب چپ آن باید بیشتر آویزان شود، زیرا جانب چپ از آن حسین (ع) است، تعداد اولاد او بیش از امام حسن (ع) است. بعضی معتقدند که جانب راست به تولاّ و جانب چپ به تبرّا اشاره است. پس از بسته شدن شدّ، دستش را روی یک مُهر، یعنی روی گره می‌نهد و می‌گوید: «اللهم صَلِّ عَلَى النَّبِيِّ وَالْوَصِيِّ وَابْتُولِ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ الْعَابِدِ وَ الْبَاقِرِ وَ الصَّادِقِ وَ الْكَاطِمِ وَ الرِّضَا وَ التَّقِيَّ وَ النَّقِيِّ وَ الْعَسْكَرِيِّ وَ الْمَهْدِيِّ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ. سرّ دوازده امام و چهارده معصوم، سرّ صاحبان سکه صورت، سرّ شهدا، باطن اولیا، معنی اسماعیل و ابراهیم خلیل و اخی جبرئیل تکبیر بگویم.» پس از تکبیر می‌گوید: «عاشق بنشین.» طالب را می‌نشانند و خود نیز می‌نشینند. هر دو زانو می‌زنند. به طالب می‌گوید: «در شریعت استوار باش، در طریقت پایدار باش، از حقیقت خبردار باش، با دوستان خاندان یار باش، با دشمنان خاندان اغیار باش، صاحب طریق سکه باش» (آیا به‌طور صاحب طریق و سکه باش، است؟)، آنگاه به طرف مُهر خم می‌شود و می‌گوید: «لا اله الا الله، محمد رسول الله، علیّ ولیّ الله»، و این هشت کلمه را بر زبان می‌آورد: «یاد دار، نگه دار، سخت دار، گیردار، بپوش، ببر، بده، بستان، به مبارکی فاتحه.» احتمالاً معنایی که قصد کرده‌اند باید چنین باشد: این پیمان را به خاطر داشته باش و فراموش مکن، این شدّ را استوار نگه دار و محکم بگیر، عیب‌ها یا اسرار بندگان را بپوشان،

→ دوازده امام در آن باشد.

۱ - ترکی دوازده امام چنین است:

یا الهی سن مبارک قیل پیمبر حقّی ایچون
 دورت محمد عزتیچون، دورت علینون حرمتی
 فخر عالم صاحب محراب و منبر حقّی ایچون
 هم حسین ایکی حسن کاظم و جعفر حقّی ایچون

سلسله را به محمد منتهی کن، یا نیازمندان را به آنان برسان، مال و جان خود را در راه اخوان بده، سر حقیقت را بگیر، یا در داد و ستد خود حق بگیر و حق بستان، حيله به کار مبر. توضیح اخیر با فتوت نامه سید محمد منطبق است. در طریقت نقشبندیه هم یازده کلمه است که اساس سلوک است: یاد کرد، وقوف عددی، بازگشت، هوش دردم، نگاهداشت، وقوف قلبی، یادداشت، نظر بر قدم، خلوت در انجمن، سفر در وطن، وقوف زمانی. «یاد دار»، هشتمین کلمه در میان اخیان، با اولین عبارت این یازده کلمه، دومی به پنجم، باز سومی به هفتم شباهت تام دارد حتی اینها عین همدیگرند^(۱). پس از قرائت فاتحه، تکبیر می گوید، صلوات می فرستد، و گلبانگ می کشد. نقیب طالب را که دست بر سر گذاشته، می آورد و به اهل محفل معرفی می کند. همه می آید و مهر را زیارت می کنند. نقیب پس از تلقین تولا و تبرا آن مهر را با خواندن آیات باز می کند. بدین سان طالب صاحب طریق می شود.

در این فتوت نامه قید شده است که به مداحان شد الفی، به اهل قضا شد قوسی، به صاحبان سجاده شد محرابی (که شد تازیان هم گویند)، به سقایان شد لام الفی (شد اشتراک)، به فراشان شد سلیمانی، به اهل منقول شد یوسفی (شد مصریان) به دلاک و کسانی که در حمام خدمت می کنند شد خفی (شد سلیمانی) می دهند. و تصویر آنها را به صورت زیر به دست داده است:



شد لام الفی ۱



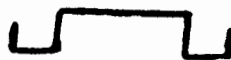
شد محرابی



شد قوسی



شد الفی



شد خفی



شد یوسفی

فتوت نامه موسوم به کتاب مفتاح الدقایق فی بیان الفتوة و الحقایق از محمد بن سید علاء الدین نیز شباهت زیادی به فتوت نامه سید حسین دارد. چهار تکبیر به چهار پیامبر، نازل شدن تاج، خرقه و کمر بند به پیامبر، سپس تعیین شدن علی (ع) در حجة الوداع از سوی پیامبر به خلافت و معرفی او به صحابه، کمر بستن پیامبر (ص) به علی (ع)، برادر خود خواندن علی (ع) را، حلوا پختن، و کمر بستن علی (ع) بر هفده تن عیناً به همان طرز بیان می‌کند، سپس مخصوصاً در تولا و تبرا اصرار می‌ورزد. ارکان فتوت در فتوت نامه سید محمد چنین است:

شیخ در مجلس می‌گوید: «هر کس حقی بر کسی دارد یا حلال کند و یا حق خود را طلب کند.» پس از آنکه همه از همدیگر اظهار رضایت کردند، طالب بیرون می‌رود و با هدیه‌یی باز می‌گردد. هدیه خود را در حضور شیخ می‌نهد، سپس به صف نعال یعنی آستانه در باز می‌گردد. نقیب لنگی می‌آورد با اشاره به پنج وقت نماز، اساس اسلام، و آل عبا پنج لا تا می‌کند. پس از آن یک نقیب الثقا بر می‌خیزد و آن جان (طالب) را به همراه دو نقیب به بیرون در می‌برد و یکی از دو ترجمان زیر را می‌خواند:

من کمینه بنده شما برای خدمت به درگاه آمدم

هر امر عالی که دارید آن را انجام دهم^(۱)

✱

رای عالی شما در این معنی چیست به درون بیایم یا از در دور شوم؟^(۲)

✱

این دعاگوی فقیر بنده مشتاق شماست

آیا درون بیاید یا بماند، فرمان از آن شماست^(۳)

۱ - بن کمینه بنده کز درگاه گلدوم خدمته هر نه امر عالینزدور آکا مامور اولایم

۲ - رأی عالینوز نه بویورور بو معناده سزک ایچرو گیرم، دورام، یاقپودک دور اولایم؟

۳ - بو دعاگوی فقیر بیر بنده کز مشتاقکز ایچرو گیره، دورا، نه درسکز، فرمان سزک

چون اجازه ورود دهند، بیرون در، یکی از دو ترجمان زیر را که ترجمان بیرون می‌گویند، می‌خواند:

من جان و سر در بیرون درگاه گذاشته‌ام تا وجودم صافی همچون زر شود
در بیرون در نیاز من این است که بر این فقیر نظری بیندازید^(۱)

✱

شاه‌ها جاروب‌وار آمدم که سر بر درگاه سایم
چون غلامی گردن بسته کمر بر خدمت بستم^(۲)

شیخ دست برمی‌دارد و دعا می‌کند^(۳) پس از دعا استاد^(۴) طالب و یا نقیب به حضور شیخ می‌آید، زانوی چپ بر زمین می‌نهد و امانت طالب، مثلاً ترازو یا تنوره^(۵) را روی سجاده شیخ می‌گذارد. شیخ تنوره را برمی‌دارد و بلند می‌شود. دو سر آن را برمی‌دارد و در حالی که به چهره طالب می‌نگرد، می‌گوید: «در شریعت استوار باش، و در طریقت پایدار باش و از حقیقت خبردار باش، و با خاندان رسول یار باش، با دشمنانش اغیار باش، زهر نوش باش، خاموش باش، عیب‌پوش باش. به سرّ انبیا و اولیا و سادات فقرا و شهدا و روح آدم صفی‌الله و شیث نبی‌الله را باطن جبرائیل، معنی سلمان، رضای رحمان را تکبیری بگویم.» پس از تکبیر به هنگام پوشاندن می‌گوید:

۱ - اشگینه قوموشام بن جان و سر تا وجودم اوله صافی همچو زر
اشگینه حاجتم بودور بنیم کیم قیلاسوز بو فقیره برنظر

۲ - اشگینه یوز صوره گلدیم شهاجاروب‌وار خدمته بل باغلادیم بیروینی باغلی‌قول گیبی

۳ - دعاها به فارسی است. خلفای اولیه نه به اسم بلکه چهار یار خوانده شده‌اند. اسامی دوازده امام جداگانه یاد شده است.

۴ - طالب به یکی از اصناف وابسته است. مقصود از استاد، استادی است که شاگرد تربیت می‌کند.

۵ - تنوره: پوششی است بدون آستین و بدون یقه و دامن بسیار فراخ که درویشان می‌پوشند، گاهی از پوست تهیه می‌کنند.

یا الهی به حق پیامبر مبارک گردان و...^(۱)

و زانوی چپ را بر زمین می‌نهد، ترازو را می‌گیرد، سرپا می‌ایستد، می‌گوید: «ای پسر! حق را ادا کن، به حق هیچکس طمع مکن، به هیچ کس کمتر از حقش مده تا حق سبحانه و تعالی به عمر و کیسه تو برکت دهد...» و ترازو را تسلیم می‌کند.

۸- انتخاب پیر:

کسی که می‌خواهد پیری برگزیند به نقیب مراجعه می‌کند. نقیب ارمغان و خرّقه را روی پوست (مسند) شیخ می‌گذارد. دست طالب را می‌گیرد و در کنار درِ محفل، ترجمان اجازت را به عربی، فارسی یا ترکی می‌خواند. به هنگام ورود از در می‌گوید: «السلام علیکم یا ارباب الشریعة و یا اصحاب الطریقة، السلام علیکم یا اهل الشّد و العهد، سادات فقراء باب‌الله، فتوّت داران و محبّ خاندان، حال این است که این برادر مؤمن - ادام الله بقائه مدّة مدیده و عهد بعیده - در طلب پیر کامل و مقتدای واصل بود، الحمدلله امروز از سادات به فلان عزیز یا فلان شیخ رسیده، مراد یافته و به حکم این حدیث که قال رسول الله صلی علیه وسلم و علی آله: «من طلب شیئاً و جدّ و جدّ» - صدق رسول الله.

ای واصلان شب و روز می‌خواستم بحمدالله اکنون میسر شد
شاهها مرا از درگاهت مران که اکنون به جان غلام تو شدم^(۲)

درباره این محبّ صادق و مرید عاشق چه می‌فرمایید؟ حاضران محفل می‌گویند: مبارک باشد. هنگامی که نقیب طالب را به حضور شیخ می‌برد، می‌گوید: «بر محمد صلوات»، و صلوات می‌فرستند. شیخ به طالب اندرز می‌دهد. در میان این اندرزها حتّی این عبارت که در تلقین بکتاشیان است، به چشم می‌خورد: «آن کس که

۱ - عین این دوازه امام در سطور بالا آمده است.

۲ - واصلان ایسترایدوم گئیجه گوندوز
مسنی ردّ ایلمه شاهها تاپوندان
بحمدالله میسر اولدی شیمدی
که قول اولدوم کوندلن سکا شیمدی

بیايد مالش می‌رود و آن کس که برود، خون و سرش می‌رود.» بعد از آن نقیب دست در دست طالب به حضور شیخ می‌رسد و این ترجمان را می‌خواند:

ما به خدمت شما واصلان به نیاز آمده‌ایم
قبله را دیدیم از آن رو به نیاز آمده‌ایم
نونیا‌یم، در این راه هر دم نیاز می‌آوریم
حق می‌داند که با جان و دل به نیاز آمده‌ایم^(۱)

طالب در حضور زانو می‌زند و تراش می‌کند. مراسم تراش عین مراسم بکتاشیه است. بعد از تراش طالب از شیخ شروع می‌کند و دست همه را می‌بوسد. به نوشته این فتوت‌نامه به صاحبان حرفه‌ها مطابق حرفه‌یی که دارند، چیزی می‌دهند. مثلاً به کسانی که با ترازو سر و کار دارند ترازو، به خیاطان قیچی، ذرع، سوزن نخ کرده، به قصابان کارد، به حلوافروشان تنوره یا ملاقه و کفگیر و یا پاروی آهنی، به نجاران آره و چکش و مته، و به بافندگان ماسوره می‌دهند. می‌نویسد که به کهنه‌فروشان، چکمه‌دوزان، آهنگران و قفل‌سازان تنوره می‌دهند. همچنین در این فتوت‌نامه قید شده است که شدّ را از پارچه پنبه‌یی می‌ساختند و نوشته است که سه نوع است به نام‌های قوسی، سلمانی و یوسفی و تصویرهای آن را به صورت زیر به دست داده است:



۱ - سیز ارنلر خدمتینه بیز نیازه گلمشز
نونیا‌زو اش‌بویولا ایدرز هر دم نیاز
قبله گوردوک آنک ایچون بیز نیازه گلمشز
حق بیلورکیم جان و دل له بیز نیازه گلمشز

باز در همان فتوت‌نامه، حلوا فرستادن، برای مشایخ سفره گشودن، چراغ و علم دادن نیز در میان ارکان ذکر شده است. علاوه بر ترجمان‌هایی که در سطرهای بالا نوشتیم، ترجمان‌های زیر نیز در این فتوت‌نامه آمده است: ترجمانی که به هنگام نزدیک شدن به شیخ خوانده می‌شود:

هست پیش آن دو ابرو سجده کردن فرض عین
قدر آن طاعت که داند جز امام کعبتین
اشک دانه دانه‌ام آلوده خون دل است
همچو تسبیحی که می‌آرند از خاک حسین

ترجمان خطا:

در طریقت سربریدن خطاست	راه و اصلاں راه تسلیم و رضا است
اگر گناه از زبان یا دست من است	بریدن دست و زبان من رواست ^(۱)
یک ترجمان خطای دیگر:	
خطا کردم شاها گناه را ببخش	به حق مرتضی و آل درگاه
به حق سِرّ (یا سِر) حسین کربلا	رَبَّنَا ظَلَمْنَا اسْتَغْفِرُالله ^(۲)

از این ترجمان‌ها، و ترجمانی که نام‌های دوازده امام با نام پیامبر به صورت: «چهار محمد، چهار علی، دو حسن، حسین، موسی و جعفر» یاد شده در فتوت‌نامه سیدحسین هم آمده است. احتمالاً بعضی از این ترجمان‌ها را سید محمد به نظم

۱ - طریقتده بویون کسمک خطادور
ارنلریولو تسلیم و رضا دور
الیم کسمک دلیم کسمک روا دور
گناه اولدیسه دلدن، یا الیمدن

۲ - خطا ایتدوم سوچوم عفوایله‌ای شاه
حسین کربلا سِرّی (یا سِرّی) حقیچون
رَبَّنَا ظَلَمْنَا اسْتَغْفِرُالله
(مصراع چهارم مأخوذ از اعراف، ۲۳/۷ است - مترجم).

کشیده است. اما یکی از آن‌ها که در فتوت نامه سیدحسین هم آمده است، نمی‌توانیم قاطعانه بگوییم از چه کسی و یا چه کسانی است. مخصوصاً این نکته را باید قید کنیم که بجز ترجمان فارسی، آیاتی که در اثنای اجرای مراسم قرائت می‌شوند، همه در میان بکتاشیان هم هست.

مراسم اخذ پدر طریق و دو برادر هم طریق هم در این فتوت نامه عین فتوت نامه قبلی است. در اینجا این مطلب را هم بگوییم که از فتوت نامه سیدحسین به بعد در می‌یابیم که دلائل، خدمه حمام و قصابان نیز در میان اهل فتوت درآمده‌اند. چنین استنباط می‌شود که این گروه به تأیید و تصمیم محافل فتوت به اهل فتوت پیوسته‌اند. به هر حال دلائل هم مشمول همین حکم‌اند. اما مسلم است که محتکران، شکارچیان و افراد فاسدالاخلاق هرگز به میان اهل فتوت راه نیافته‌اند.

۹- ترجمان‌ها در میان اهل فتوت

از توضیحات سطور بالا نیز معلوم شد که در میان اهل فتوت به هنگام اجرای مراسم آن سخنانی را که از زبان طالب بر می‌آید و اکثر آن‌ها منظوم است، ترجمان می‌گویند. این ترجمان‌ها در فتوت نامه‌های بعد از فتوت نامه سیدمحمد زیادتر شده است. مثلاً در فتوت نامه شماره ۹۰۰ در میان کتب شرعی ترکی کتابخانه علی امیری علاوه بر ترجمان زیر:

رویت شمع توفیق هدایت است	رویت اشارتی از صورت حق است
رویت بشارتی بر اهل توحیدست	رویت حج و احرام و زیارتست ^(۱)

ترجمان‌های زیر هم آمده است:

میهمانی آمد که رخس خاک درگاه شماست

اگر بپرسی در طریقت وجودش پاک است

۱- شمع توفیق هدایت‌دور یوزوک
صورت حق‌دن اشارت‌دور یوزوک
اهل توحیده بشارت‌دور یوزوک
حج و احرام و زیارت‌دور یوزوک

ای روح روان دایم نظر بر اهل ارکان داشته باش
 مسکن برای اهل مسکنت چون خورشید افلاک است
 آنکه صاحب سجاده است به دنیا نظر نمی‌کند
 ارمغان این گدا برگی سبز است^(۱)

*

جمال تو نور الهی است	روی تو مهر و ماه عالم است
ای مظهر حق، جای پای تو	تاج و کلاه سر واصلان است
در دنیا و عقبی سلام بر تو باد	که تو پادشاه دین و دنیایی ^(۲)

(ترجمان نیاز)

باز در فتوت نامه شماره ۱۰۰۹ در همان کتابخانه ترجمان زیر دیده می‌شود:

السلام علیکم ای واصلان ای کسانی که هستی دنیا را ترک گفته‌اید
 ای واصلان حاضر درود بر شما ای عدم شماران عالم درود بر شما^(۳)

دوباره علاوه کنیم که این ترجمان‌ها را بکتاشیان هم پذیرفته‌اند. هر دو ترجمان خطا به هنگام صدور جرمی خوانده می‌شود. نوشته‌اند که دو ترجمان اخیر را در حضور بابا می‌خوانند و در بعضی قید شده است که ترجمانی است که در زیارت

۱ - بیرمسافر گلدی یوزو ایشگنده خاکدور
 اهل ارکانه نظر قیل دایم ای روح روان
 صاحب سجاده اولان دنیا به قیلماز نظر
 سوراایسن گر طریفته وجودی پاکدور
 مسکنت اهلینه مسکن گون گیبی افلاکدور
 بن گدانیک برگذاری بیریشیل یپراقدور

۲ - جمالیندور سنک نور الهی
 ایافک باستیغی ای مظهر حق
 سلام اولسون سکا دنیا و عقبی
 یوزوندور عالمک مهر ایله ماهی
 ارنلر باشنک تاج و کلاهی
 که سن سک دین و دنیا پادشاهی

۳ - السلام علیکم ای ارنلر
 ای حاضر ارنلر سیزه عشق اولسون
 که دنیا وارلیغک ترکک قیلانلر
 عالمی یوقه صایا نلار عشق اولسون

قبور می‌خوانند. ترجمانی که با مصراع «رویت شمع توفیق هدایت است...» آغاز می‌شود و در میان بکتاشیان به هنگام مراسم افروختن چراغ می‌خوانند، ترانه‌یی از نسیمی است، این ترانه در دیوان نسیمی به صورت زیر است:

رویت اشارتی از صورت حق است	رویت بشارتی بر اهل توحید است
رویت حجّ و احرام و زیارت است	رویت عبارت از جمله اشیاست ^(۱)

در دیوان نسیمی ترانه زیر هم هست:

رویت شمع توفیق هدایت است	رویت کنایتی از صورت حق است
رویت بی‌بدایت و بی‌نهایت است	رویت هم‌بدایت هم‌نهایت است ^(۲)

می‌بینیم که اهل فتوّت مصراع‌هایی از این دو ترانه گرفته‌اند و آن را به صورت ترجمان به کار برده‌اند. بکتاشیان نیز این ترجمان را عیناً از اهل فتوّت گرفته‌اند. اما در بعضی ارکان نامه‌ها^(۳)، دیدیم که این ترجمان سه بیتی است که در میانه آن مصراعی که معلوم نیست از کیست افزوده شده است. بعد از تثبیت آنکه یکی از ترجمان‌های اهل فتوّت از نسیمی (۸۰۷ هـ. / ۱۴۰۴-۱۴۰۵ م.) است، بدین‌سان قاطعانه می‌توانیم بگویم که این ترجمان‌ها به مرور بر ارکان افزوده شده‌اند و اعتقاد و اساس موجود در ارکان، یعنی محبّت اهل بیت، شدّ بستن، ازار پوشیدن به همان صورت بوده، اما به مرور زمان با افزودن بعضی چیزها تغییر نسبی هم یافته است.

۱ - صورت حدّک اشارتدور یوزوک اهل توحیده بشارتدور یوزوک

حج و احرام و زیارتدور یوزوک جمله اشیا دک عبارتدور یوزوک

۲ - قبلاً عین این ابیات آمده است.

۳ - کتاب‌هایی که از ارکان بکتاشی بحث می‌کنند، به این نام خوانده می‌شوند.

مذهب و اعتقاد اهل فتوت

۱- اهل فتوت زمره شیعی یا متشیع است

از اطلاعاتی که تا کنون به دست داده‌ایم، آشکارا چنین بر می‌آید که اهل فتوت راه خود را «راه علی» می‌شمارند و محبت علی و اهل بیت را بزرگ‌ترین فضیلت و فریضه می‌پذیرند. در کهن‌ترین فتوت‌نامه‌ها حتی در بعضی از آن‌ها که نسبتاً ویژگی سنی دارند، این اساس آشکارا به چشم می‌خورد و این ویژگی در فتوت‌نامه‌های بعدی کاملاً تقویت می‌یابد و حالت کاملاً غالی و باطنی به خود می‌گیرد. محبت اهل بیت در میان اهل فتوت یک شعار است و اعتقاد بر اینکه فتوت از پیامبر (ص) به علی (ع) رسیده است، اعتقادی اساسی است. آنان پیوسته به آیات و احادیث مربوط به ولایت و فتوت علی (ع) و حتی به بعضی حکایات مجعول استدلال می‌کنند. قوی‌ترین نقطه مشترک در معتقدات دیرین آنان همین است. در فتوت‌نامه‌های احمد نقاش، شهاب‌الدین سهروردی، ناصری و حتی مؤلفان دیگر فتوت‌نامه‌ها که به ظاهر خصوصیتی سنی دارند و رسالاتی که دیگران درباره فتوت نوشته‌اند، این شعار گاه به صورت نزدیک به غلو تظاهری طغیان‌آمیز نشان می‌دهد. در فتوت‌نامه کتابخانه عبدالحمید اول و فتوت‌نامه موجود در کتابخانه ولی‌الدین افندی، ویژگی‌های معتقدات شیعه به وضوح دیده می‌شود. در فتوت‌نامه‌های سیدحسین و سیدمحمد

این خصوصیت دیگر چنان واضح است که پنهان نمی توان کرد. مخصوصاً این آخری که تقریباً صفویه را تبلیغ می کند. اساساً در سده های ۱۵-۱۶ م. / ۹-۱۰ ه. علویان و به هر حال بکتاشیان که هنوز پیش از این تاریخ نیز دوره تشکّل خود را به انجام نرسانده بودند، با اخذ بسیاری از نکات ارکان فتوت و مخصوصاً با پذیرفتن کلی ترجمان های آنان، شروع به تدوین اصول و ارکان خود کردند، و بعدها از سوی علویان و بکتاشیان فتوت نامه های زیادی نوشته شده است. در زمان شاه تهماسب (۹۸۳ ه. / ۱۵۷۵-۱۵۷۶ م.) شخصی به نام بساطی کتابی به نام مناقب الاسرار [و بهجة الاحرار که علویان آن را «فرمان بزرگ» و مناقب می خوانند، نوشته است که در آن نیز از فتوت و از اینکه در غدیر خم پس از آنکه علی (ع) وصی و خلیفه تعیین شد، کمر او به دست پیامبر بسته شد، و علی هم به امر پیامبر کمرهای سلمان، قنبر و جعفر طیار را بست و سپس به امر علی (ع) سلمان نیز بر چهارده تن شد بست، بحث شده است. یعنی این کتاب تقریباً محتوای یک فتوت نامه را هم در بر دارد. کاربرد ترجمان های موجود در فتوت نامه ها از سوی علویان و بکتاشیان، یاد شدن مطلق دوازده امام در دعاها و شناختن مهدی صاحب زمان (عج) و دعا برای ظهور وی، خلاصه همه اینها و چندین دلیل نظیر این، به طور وضوح نشان می دهد که اهل فتوت حال و هوای علوی دارند. اساساً خلیفه الناصر لدین الله که مذهب امامیه را پذیرفته و این را اعلام کرده بود، فتوت را پذیرفت و از سوی اهل فتوت به عنوان پیشوا شناخته شد، چنان است که تمایل اهل فتوت را آشکار می کند^(۱). برای آنکه توضیح کلی درباره مذهب این خلیفه به دست دهیم، افزودن سطرهای زیر را در اینجا ضروری احساس می کنیم:

شیخ بهاء الدین محمد بن حسین عاملی (۱۰۳۱ ه. / ۱۶۲۲ م.) می نویسد که علی بن صلاح الدین یوسف امیر شام علیه برادرانش ابوبکر و عثمان که به وصیت پدر عمل نکرده بودند، چهار بیت شکایت به الناصر لدین الله نوشت، خلیفه در پشت نامه منظوم او سه بیت تویع نوشت: «ای پسر یوسف، نامه ات حقانیت تو و صفای

۱ - ابن طقطقی، کتاب الفهری، مصر، ۱۳۱۸، ص ۲۸۷؛ ابوالفدا، مطبعة عامره، ۱۲۸۶، جلد ۳، صص ۱۴۳-۱۴۲.

درونت را آشکار می‌کند، آنان پس از پیامبر در مدینه چون علی (ع) یآوری نداشت، او را از حقش باز داشتند. صبور باش، فردا از آنان حساب پس خواهم گرفت، بشارت می‌دهم بر تو. یاور تو امام ناصر.^(۱)

با آنکه همه این دلایل به وضوح نشان می‌دهد که اهل فتوت گروهی متمایل به تشیع بوده‌اند، می‌توانیم این پرسش را مطرح کنیم: آیا اهل فتوت تا چه حد از مذهب امامیه آگاهی داشتند؟ این پرسش را با توجه به اینکه علویان و بکتاشیان تا چه حد و به چه شیوه‌ی این مذهب را از آن خود دانسته‌اند، می‌توانیم پاسخ دهیم. بکتاشیان و علویان مدعی شده‌اند که مذهب اثنی عشریه امامیه، یعنی مذهب جعفری را پذیرفته‌اند و به سالک تلقین کرده‌اند که مذهب تو جعفری است. اما از این مذهب جز نام دوازده امام آگاهی دیگری ندارند. در ترجمه احوال ائمه حتی روایات معمولی را باور دارند که عقل آنها را نمی‌پذیرد، در تولا و تبرا نیز قصه‌های غیراصیل بر ایمان اصلی حاکم است. حتی اعتقاد به معصوم بودن دوازده امام و محمد (ص) و فاطمه (س)، یعنی معصومیت چهارده معصوم نیز سبب شده است که در میان اینان به عنوان «چهارده معصوم» شاخه‌ی دیگری به وجود آید. یعنی بکتاشیان و علویان، معنی عصمت در کلمه معصوم را نفهمیده‌اند و از این کلمه معنی کودک نابالغ را که در زبان ترکی به کار می‌رود، فهمیده‌اند. و بجز دوازده امام به فرزندان این ائمه که در کودکی به شهادت رسیده‌اند و اکثر به چهارده کودک مجعول نام‌هایی داده‌اند و علاوه بر دوازده امام، در گلبانگ‌ها و دعاها، دیگر «چهارده معصومان، چهارده معصومان پاک، چهارده معصوم» نیز جداگانه یاد شده است. این چهارده معصوم به فتوت‌نامه سیدحسین هم راه یافته است. بکتاشیان و علویان که مدعی مذهب جعفری‌اند، از اصول و فروع این مذهب تقریباً هیچ چیز نمی‌دانند، حتی چنانکه گفتیم در ترجمه

۱ - کشکول، مصر، مطبعه شیخ شرف موسی ص ۱۷۰.

متن ابیات این است:

وافی کتابک یا ابن یوسف ناطقاً بالحق یخبر آن اصلک طاهر
مَنَعُوا عَلِیّاً اِرْثَهُ اذْلَمَ یکن بعد النبی بی‌شرب ناصر
فاصبر فانّ غدا علی حسابهم وایسر فناصرک الامام الناصر

(چاپ مصر، مقدمه ۱۹۶۱، صص ۳۷۱-۳۷۲ - مترجم)

احوال دوازده امام نیز به چیزهای ساختگی باور دارند، مخصوصاً به علی (ع) معجزاتی که اصلی ندارند و کارها و سخنانی اسناد می‌دهند و علی‌الخصوص در حبّ علی (ع) شیوه کاملاً جداگانه در پیش می‌گیرند و عقیده غالی دارند، همان‌گونه که از اوامر شرع پیروی نمی‌کنند، احتمالاً اهل فتوت نیز بجز در سرزمین‌هایی که شیعه امامیه در آنجاها اکثریت دارند، در اکثر جاها یعنی در آناتولی و روم ایلی به صورت زمره‌یی از بکتاشیان و علویان درآمده‌اند. روایات جعلی مندرج در فتوت‌نامه‌ها، مثلاً اینکه پیامبر (ص) روز غدیر خم کمر علی را بست و علی (ع) هم کمر سلمان و قنبر و جعفر طیار را که در آن هنگام خیلی زمان بود که وفات کرده بود، بست. سلمان نیز کمر کسانی را بست که اکثر در آن هنگام حتی در صلب پدر قرار نگرفته بودند، و یا شخصیت‌های کاملاً خیالی بودند، یا صحابه در آن روز همه با هم برادر شدند، علی (ع) نیز در آن روز از سوی محمد (ص) برادرخوانده شد، حلوا پخته شد و چیزهای دیگر نظیر این، هیچکدام در روایات اثنی عشریه امامیه پیدا نمی‌شود و باید در اینجا بیفزاییم که این معتقدات از سوی هیچ جعفری‌مذهب که عقلش سرجا و واقف بر مذهب خود باشد، پذیرفته نمی‌شود. از این رو تشیع اهل فتوت تشیعی آمیخته به خرافات است و ماهیت باطنی دارد. درج بعضی از این روایات غیراصیل در کهن‌ترین و سالم‌ترین فتوت‌نامه‌ها این نکته را اثبات می‌کند. این مطلب را هم باید علاوه کنیم که این روایات عجیب با گذشت زمان در فتوت‌نامه‌ها بیشتر شده است. اساساً آیین‌های فتوت که در ابتدا عبارت از شربت خوردن، شد بستن و ازار پوشیدن بود، با گذشت زمان تراش، علم و چراغ دادن، و حلوا پختن و کارهایی از آن قبیل وارد شده، و علویان و بکتاشیان با آنکه اساس ارکان خود را از اهل فتوت گرفته‌اند، اهل فتوت نیز این اساس‌ها را از ارکان آنان اخذ کرده‌اند و خلاصه در راه علویان و بکتاشیان و اهل فتوت یک نوع پیوند پدید آمده است. اما این پیوند همان نیست که اهل فتوت را رنگی باطن‌گرا داده است. از همان ابتدا در میان آنان درجاتی وجود داشت، به ارکان خود کسی را از بیرون راه نمی‌دادند، کسانی را که از خود آنان نبودند، «دیگر»^(۱) می‌خواندند، چون اسماعیلیه حروف مقطعه را

به عنوان رمز به کار می بردند، و کارهایی از این قبیل داشتند که شعارهای بارز باطنی بود. حتی از این سخنان احمد نقاش در مقدمه فتوت نامه اش معلوم می شود که تمایلات باطنیه تا حدی آشکار شده بود که پنهان کردنی نبود، چنانکه موجبات شکایت و انتقاد را فراهم کرده بود: «گروه های فتوت سرگردانند و سر در کوه ها گذاشته اند و سرگشته شده اند، از حق برگشته و به باطل گرویده اند، گرفتار هواهای نفس اند و راه ضلالت در پیش گرفته اند، از راه هدایت روی گردان شده اند، با بدعت، حيله و فتنه را تأویل می کنند. شقاوت بر آنان غالب آمده و گمراهی در دلهاشان استوار شده، مکرشان افزون و معرفتشان اندک شده است. احکام فتوت را از یاد برده اند و به آن احکام جاهل شده اند، میل آنان به مکابره و مجادله افزایش یافته است. تا آنکه سید و مولای ما از شجره امامت و باغ نبوت و از خاندان عباسیان، خلیفه ربانی امام مؤمنین و خلیفه رب العالمین امام ناصرالدین الله که مسلمانان جز او امامی ندارند و توجه گاهی جز او بر دین نمی شناسند - که درود بر او و خاندان وی باد - بنیادهای آن را استوار کرد و ارکان آن را محکم ساخت و میان اخوان الفت برقرار کرد و...» (آب ۱۰۸). گرویدن ناصرالدین الله به فتوت، به عبارت صحیح تر تقویت امپراطوری کاملاً فرسوده به یاری گروهی قدرتمند و هم آهنگ که اصناف را سازمان داده بودند، موجب شد که احتمالاً بخشی از اهل فتوت مخصوصاً نزدیکانش را از باطنیه بیرون کشد و اصول و فروع مذهب خود یعنی مذهب امامیه را به آنان بقبولاند. اما این احتمال را ممکن نیست درباره همه اهل فتوت تعمیم دهیم. در اینجا قید کنیم که قصد ما از کلمه «باطنی» اسماعیلیه نیست، بلکه کسانی هستند که احکام ظاهر شریعت را تأویل و اساس باطنیه را اتخاذ می کنند. از کلمه علوی هم مقصود ما کسانی است که علی (ع) را فراتر از صحابه می دانند و او را بعد از پیامبر خلیفه و امام می شناسند. زیرا کسانی که نظریه های باطنی را پذیرفته اند، حتی کسانی که از روش باطنی پیروی می کنند، گهگاه تأویلات جدیدی وضع می کنند. اینان همان گونه که در میان اثنی عشریه هستند در میان اهل سنت نیز وجود دارند. اما به نظر ما این طریقت در درجات، اصطلاحات و ارکان مخفی به تحقیق تحت تأثیر تشکیلات باطنیه اسماعیلیه بوده است.

در قبال این دلایل آشکار در رحله ابوالحسن محمد بن احمد بن جبیر به هنگام بحث از شیعیان سرزمین شام، اینکه بیان می‌کند طایفه‌بی سنی که نبویه (= Nubuviyye) خوانده می‌شدند و فتوت را شعار خود کرده بودند، بر این گروه مسلط شدند^(۱)، سنی بودن اهل فتوت را ثابت نمی‌کند. زیرا که اهل فتوت جز به نام‌های جوانمرد، فقی، عیار و بزرگان‌شان جز به نام‌های اخی، اخی ترک و اخی بابا یاد نشده‌اند، مخصوصاً به نام نبویه در هیچ جا و در هیچ اثری نمی‌توان برخورد. ابن جبیر در این توضیحات خود معنی لغوی کلمه فتوت را قصد کرده است که جوانمردی، جوانی، سلحشوری، گردن کلفتی، حتی جسارت و بی‌بند و باری است. چنانکه در کتب تاریخ دوره سلجوقیان هم از کلمه رند و رنود همین معانی قصد شده است. اما اگر در سرزمین شام گروهی از اهل فتوت واقعاً دشمن شیعه هم بوده باشند، تعمیم دادن این کیفیت ممکن نیست به این دلیل که در میان شیعه فرقه‌های زیادی هستند، شاید آنان غلات باشند. اتخاذ این سخن به عنوان سند سنی بودن اهل فتوت می‌تواند نتیجه حکمی باشد که قبلاً صادر شده است. همچنین توصیف ابن بطوطه که اهل فتوت را دارای اعتقادات سنی معرفی می‌کند نیز چیزی جز یک نظر خطا را افاده نمی‌کند. به سخنان این سیاح زبان‌ندان تا چه حد می‌توان اعتبار قائل شد که درباره حکیم، عارف و شاعری چون مولانا که در سطح جهانی شهره است، می‌گوید: «پس از خوردن حلوائی یک حلوا فروش به دنبال وی افتاد و گم شد. کسانی که او را می‌جستند نیافتند، چند سال بعد دوباره به قونیه آمد و کتابی به فارسی با بیت مقفی (به قالب مثنوی) سرود که معنی آن فهمیده نمی‌شود، بجز این اشعار چیزی نسروده است. از این اشعار بی‌معنی که یکی از شاگردانش آن را نوشته است، کتابی به نام مثنوی پدید آمده است^(۲). به بیان دیگر، این نوع معلومات به دست داده شده بدون تأیید شدن به یاری مآخذ عمده و اصلی و بدون عرضه کردن به نقد تاریخی، بی‌درنگ چگونه می‌توانند پذیرفته شوند؟ گمان می‌کنیم که به این اندیشه هم نیازی نیست. وی در اساس اهل فتوت وابسته به معتقدات اهل سنت را که می‌ستاید،

۱ - چاپ اوقاف گیب، ۱۹۰۷، ص ۲۸۰.

۲ - سفرنامه، ترجمه شریف پاشا، جلد ۱، ص ۳۲۳.

می‌گوید که هر شب با موسیقی و رقص سرگرم‌اند، مخصوصاً با تکرار این مسأله به تناقض می‌افتد. زیرا که نه تنها متدینان سنی، بلکه متشرعان شیعه هم موسیقی و رقص را حرام می‌دانند. ابن بطوطه تنها از سوی اخیان به عنوان مهمان پذیرفته شده، این انسان‌های جوانمرد که اهل هر دین و هر مذهب را به خوشی می‌پذیرند تنها با این بینش و این خصیصه او را گرامی داشته‌اند. او از شد بستن آنان، شربت نوشیدن، ازار پوشیدن، مراسم اتخاذ پیر و برادر آنان و فتوت‌نامه‌های آنان هیچ آگاهی نداشته است. اتخاذ سند از نظر او مستلزم آن است که ما هم به اندازه او نظری گذرا و موقت داشته باشیم. این را هم بگوییم که م. جودت نیز چون ابن بطوطه اصرار دارد که اهل فتوت دارای معتقدات شیعی و باطنی نبوده‌اند. اما این پافشاری او نیز بازتاب فکر ثابتی است که نمی‌تواند در برابر دلیل‌های واضح ایستادگی کند. م. جودت در اصل، فتوت را تنها جوانی، جوانمردی و صاحب خیرات بودن می‌شمارد، و همان‌گونه که اهل فتوت، بزرگان گذشته را از خود نشان می‌دهند، او نیز از زمان پیامبر (ص) بزرگان اسلام را که با قهرمانی و خیرات شهرتی یافته‌اند، ابتدا سنی وانمود کرده، سپس در دفتر فتوت ثبت کرده است، همه صاحبان وقف، مؤسسان تشکیلات لشکری و یا کسانی که در این تشکیلات ارجی یافته‌اند، از ارباب فتوت نشان داده است که این مسأله در میان همه گروه‌های باطنی شیوه‌ی مشترک است. اندیشه ثابت م. جودت او را مجبور کرده است که یکی از اصول باطنیه را که دوست ندارد، بپذیرد. نظر او درباره باطنیه نیز بسیار عجیب است. سبعیه، مؤوله، اثنی عشریه و یا از صوفیان آن دسته‌ی که اندکی معتقدات افراطی دارند، خلاصه در یک جمله هر طایفه و هر کسی که از چارچوب تسنن خارج شوند، به نظر او بدند، و بنابراین نمی‌توانند اهل فتوت باشند. اما باز از فتوت در دوره فاطمیان که نماینده اسماعیلیه و مروّج آنان بودند بحث می‌کند (الاحیة الفتیان، صص ۵۳-۵۴)، می‌گوید الناصرالدین الله که مذهب امامیه را پذیرفته بود، پیشوای ارباب فتوت شناخته می‌شود (۶۱-۶۲، ۶۸-۷۶) و در هر باب این گونه به تناقض‌گویی می‌افتد. مؤلف این کتاب چنان بی‌دقتی کرده است که یک بند از ترجیع‌بند موجود در دیوان سلطان ولد را که به شیوه همه دیوان‌ها مصرع‌ها روبه‌روی هم نوشته شده‌اند، مصرع‌های طرف چپ را

زیر هم نوشته و بیت بعدی بند ششم را هم به دنبال آن به عنوان بیت اول نقل کرده است.^(۱) مؤلف این کتاب که کتابش از نظر ترکیب، تحلیل و حکمی که صادر کرده است، کاملاً غیر علمی است، و چنان متعصب است که به اقتضای مقام هر کسی را که سنی نیست یا او خوشش نمی‌آید، آشکارا لعنت می‌فرستد. اما باید گفت که از این کتاب به سبب احتوای آن به اسناد می‌توان استفاده کرد و از این نظر کتابی وزین است.

خلاصه، اهل فتوت گروهی شیعه یا متشیع‌اند. معتقدات آنان با حروفیه درآمیخته است. راه آنان کاملاً ویژگی باطنی دارد. در میان اهل فتوت که مخصوصاً در قرن ۱۶ م / ۱۰ هـ. علیه آل عثمان به تبلیغ صفویه پرداخته بودند، در قرن ۱۷ م / ۱۱ هـ. این خصوصیت باطنی آرام آرام فراموش، و راه فتوت تنها منحصر به تشکیلات اصناف شده است، اما از این دوره به بعد ملامی - حمزویان بخشی از این تشکیلات را به دست گرفته‌اند، و ویژگی‌های اصیل فتوت را تا دوره‌های اخیر ادامه داده‌اند.

۲- کتاب‌های انتقادی درباره اهل فتوت و فتوت‌نامه‌ها

باید انتقادهای مربوط به اهل فتوت را به دو قسم تقسیم کنیم: قسم اول انتقادها، همان‌گونه که میان اهل تصوف نیز رایج است، انتقاد اهل فتوت از خود آنان است. مثلاً سلمی در کتاب الفتوه می‌نویسد که ابوبکر الوراق می‌گفت: «فتیان، پیش از این اخوان را می‌ستودند و نفس خود را نکوهش می‌کردند، اکنون نفس خود، یعنی خود را می‌ستایند و اخوان را نکوهش می‌کنند. پیش از این به نعمت رسیدن و راحت یافتن را بر اخوان می‌گزیدند، خود را به رنج و سختی می‌انداختند، اکنون رنج و سختی را بر اخوان و نعمت و راحت را بر خود گزیده‌اند.» (۹۰^۳). احمدبن محب‌بن شیخ محمدبن میکائیل اردبیلی نیز که از سلمی روایاتی نقل و از وی به رحمت یاد کرده، در کتاب الفتوه‌اش این جمله‌ها را عیناً آورده است (۱۰۲^۴). احمدبن الیاس نقاش هم در دیباچه کتابش نوشته است که تا هنگامی که الناصرالدین الله خلیفه شیعه ریاست

۱ - نگ. الاخیه الفتیان، ص ۱۶۲؛ دیوان سلطان ولد، تصحیح نافذ اوزلوق، چاپخانه اوزلوق، ۱۹۴۱. صص ۱۵۰-۱۵۱.

اهل فتوت را به دست گیرد، اهل فتوت به حالی سرگردان افتاده بودند، از راه راست برگشته به باطل چسبیده بودند، به هوای نفس میل کرده بودند، به راه انحراف می رفتند و از راه هدایت می گریختند، بدعت و حيله را تأویل می کردند، شقاوت بر آنان چیره بود، انحراف بر دلهایشان حکومت می کرد، حيله‌ها زیاد و معرفت کم شده بود... (آب ۱۰۸).

تردید نیست که این قبیل سخنان که در میان صوفیه به چشم می خورد، در میان اینان هم هست. همان گونه که در هر کتاب تصوف صوفیان کهن ستوده شده‌اند و صوفیان جدید مورد نکوهش قرار گرفته‌اند، به این قبیل مسائل در بسیاری از فتوت نامه‌ها هم می توان برخورد. اما حقیقتی که در این سخنان نهفته است، این مسأله را مطرح می کند که اهل فتوت نیز چون صوفیان با انتقاد از خویش خبر می دهند که در مشرب آنان افراد نامتناسب وجود دارند و ناهمگونی هایی دیده می شود که لااقل از سوی شریعتمداران مورد انتقاد قرار گیرد و از این رو برای نجات طریقت و مشرب خود، مجبور شده‌اند که از بعضی از هم مشربان خود انتقاد کنند.

انتقادات قسم دوم که طبعاً شدیدترین انتقادات است، از سوی کسانی است که اساساً فتوت را قبول ندارند. تاکنون تنها یک اثر در دست داریم که انتقاداتی درباره اهل فتوت و فتوت نامه‌ها و نظر علمای اهل سنت درباره این گروه را شامل می شود و نشان می دهد. این کتاب که به سال ۱۰۲۹ هـ. / ۱۶۱۹-۱۶۲۰ م. تألیف شده، و نسخه‌ی از آن که به سال ۱۰۶۶ هـ. استنساخ شده در میان نسخ خطی ترکی کتابخانه دانشگاه استانبول به شماره ۶۸۰۳ موجود است و ۵۹ برگ دارد. نسخه جدید دیگری به رائف یلکنجی کتابفروش متعلق است. نام این کتاب ترکی که مؤلف آن منیری بلگرادی است، نصاب الانتساب و آداب الاکتساب است. و در نقد فتوت نامه سید محمد موسوم به مفتاح الدقایق فی بیان الفتوة و الحقایق نوشته شده است. منیری که با حسین لامکانی (۱۰۳۵ هـ. / ۱۶۲۵ م.) از حمزویه درباره سماع مکاتبه داشته، و بعلاوه رساله‌ی به نام نقض رقص از وی به دست آمده است^(۱)، در این کتابش پیران اهل حرفه در میان فتیان را رد می کند. مثلاً نمی پذیرد

که اخى اورن پسر عباس يا ابن عباس است، يا ذوالنون از صحابه بوده، يا افراد مجهول مستند به روايات معمول چون جوانمرد قصاب را نمى پذيرد. و در عين حال در اينكه چه كسانى را بايد به عنوان پير شناخت، به مردانى چون كيومرث، هوشنگ، جمشيد و كاوه و اسراييليات سر مى زند، همان كارهايى را كه اهل فتوت كرده اند، بدین سان عيناً تکرار مى کند. مقصد اصلى مؤلف كه حرفه را اعتبارى قائل است، اين است كه اصول اهل فتوت را انكار كند. چنانكه در يكجا مى گويد: «اينكه مى نويسند: به ارواح فتوت داران و محبان خاندان و اهل شد و يد و بيعت در عرب و عجم و در جميع ديار اسلام [صلوات]، اوهام باطل است. زيرا آنكه فتوت داران مى گويد از القابى است كه با شريعت و لسان نبوت ثابت نيست كه معلوم شود آنان چه كسانى هستند. اگر كتاب را براى گروهى خاص اراده كرده و نوشته است، از چيزهايى است كه با حديث صحيح مردود است، آنچه را كه با حديث مردود شود، كسى نمى تواند آن را پيش برد و امام شعبى گفته است كه آن مقوله را در آبريز بينداز. اگر مراد اهل فتوت اهل صنعت است، و رسول الله صلى الله عليه و سلم گفته است: ان الله يحب المحترف، و در حق آنان نامى بالاتر از مؤمن محترف نمى تواند باشد. اما محبان خاندان گفتن دعائى خير درباره قزلباشان است، زيرا كه در آن باب آنان اختصاص بيشتر دارند (نسخه دانشگاه ۴۹، رائف، ص ۲۲۵). متأسفانه منيرى كه مانند همه علمائى سننى درباره مذهب شيعه اماميه هيچ نمى داند، بسيار متعصب است. قهوه را بدعت مى شمارد (برگ ۱۶-۱۷؛ صص ۷۵۰۶۰). فصوص، كتاب هاى امى سنان و پيروانش، واردات بدرالدین و این قبیل کتاب ها را نکوهش می کند (۳۴، ص ۱۵۰). طريقت هايى چون ملاميه، قلندريه، سماويه، حروفیه، حمزويه و نوربخشیه را ضلالت مى شمارد (۵۵-۵۶؛ صص ۲۵۲-۲۵۳، ۲۵۹). غدیر خم را انكار نمى کند و در عين حال به حق، تراش، شد بستن، و حضور ذوالنون مصرى و حسن بصرى و كسانى كه مدت ها بعد به دنيا آمده اند، در آن مجلس و چيزهاى ديگر را

→ شهيد على پاشا، مجموعه ۲۸۱۹، در شرح حال ميمشاه. در پايان اين مجموعه كه در سال ۱۰۴۵ هـ مرتب شده است، نامه يى كه لامكانى درباره سماع به منيرى بلگرادى نوشته نيز آمده است.

انکار می‌کند (أ، ۳۰، ص ۸۸). شد بستن را «حیلۀ ایشیق‌لار»^(۱) و طنطنۀ روافض» توصیف می‌کند (ب، ۴۷؛ ص ۲۱۵)، چراغ، کتل، عَلم و سفره دادن پیر به مرید را «حیلۀ ایشیق‌لار و فتنۀ روافض» می‌خواند (أ، ۵۰، ص ۲۲۹). سیادت شاه اسماعیل را تکذیب می‌کند (ب، ۵۰، ص ۲۳۰).

بجز این اثر منحصر به فرد و کامل که از اهل فتوت و فتوت انتقاد می‌کند، فتوایی هم در دست است که علیه فتوت و اهل فتوت صادر شده است. این فتوی که در دیوان شیخ زین‌الدین ابوحفص عمر بن مظفر بن عمر الوردی الشافعی از مَعَرَّة النعمان که در اواخر سال ۷۴۹ هـ. ۱۳۴۹ م. درگذشته است، آمده است، از آن جهت که نظرات و دیدگاههای اهل علم مخصوصاً بزرگان اهل سنت را بر ما معلوم می‌کند، بسیار ارزشمند است^(۲). در این فتوی اهل فتوت «منحرف، نادان، و آدم‌های تنبل، و بعضی جوانان و امردبازان» توصیف شده‌اند. بزرگان این طریق در شریعت حقیر و عاصی، فاقد علم و محروم از هدایت، و لباس‌های آنان را لباس شر خوانده شده است (ص ۱۵۴). آب‌نمک خوردن، اهل بدعت بودن آنان، پندار نیک داشتن درباره اعمال خود، سفره پهن کردن از راه قمار و جز آن، یا با پول‌هایی که از حرفه‌های پست چون: دبّاغی، جولا‌هگی و سقایی به دست آمده مهمانی‌ها ترتیب دادن، اجتماع مردم فاسق گرداگرد آن سفره، انتساب راه خود به امام علی (ع)، و کاملاً دروغ بودن اسناد این راه به اهل بیت بیان شده است. الوردی در این فتوای بلیغ می‌گوید: «فتی کسی را نگویند که با شمشیر و قمه آدم بکشد، کسی را گویند که مستمند و ضعیف را سیر کند. فتی کسی نیست که فساد کند و به روی امت سلاح بکشد، بلکه کسی است که در راه نیکی و اصلاح می‌کوشد. فتی امردباز را نگویند بلکه کسی را گویند که با نفس خود جهاد کند. اگر کسی از میان آنان برخیزد و بگوید که من قرض بدهکاران را ادا می‌کنم، به نیازمند یاری می‌رسانم، بار مردم را به دوش می‌کشم، باز می‌گویم که تو با این کارها لذت نفس خود را قصد کرده‌ای. حتی اگر این اعمال را خالصانه هم

۱ - ایشیق: منحرف کلمۀ عاشق است.

۲ - فتوای مورد بحث در صفحات ۱۵۴-۱۵۶ مجموعه‌یی آمده است که شامل لامیة العرب و شرح آن و بعضی آثار ادبی دیگر که در ضمن دیوان الوردی را هم حاوی است که در سال ۱۳۰۰ در مطبعۀ الجوائب استانبول به چاپ رسیده است.

انجام دهند، چیزی جز ترک واجب نیست. اگر بگویند که فتوت را از خلیفه گرفته‌اند، و این ادعا درست باشد، این نیز بدعتی چون آستان‌بوسی چیز دیگری نیست. از خلفا اقتدا به خلفای راشدین لازم است که دانایان دانش خود را از آنان اخذ می‌کنند... هر آن چیزی که بعداً پدید آمده باشد بدعت است و هر بدعت ضلالت است. آن کسی که به بدعت رضا دهد، خود عامل بدعت است. خداوند نابود کردن اینان را نصیب ما کند. زیرا که فتوت راهی مذموم است و کاری حرام و زهرآلود است.» و با این سخنان واقعاً بسیار تند رودروی اهل فتوت می‌ایستد (ص ۱۵۵) و فتوای خود را با این سخنان به پایان می‌رساند: «اگر از اطاله کلام نمی‌ترسیدم، با دلیل بیان می‌کردم که آن چیزی که بعضی شیطان‌های انسانی فتوت می‌گویند اصل و پایه‌ی ندارد» (ص ۱۵۶).

این فتوی علی‌رغم آنکه کاملاً خصمانه است، حتی‌الامکان برای ما روشن می‌کند که در قرن هشتم هجری علما مخصوصاً علمای سنی در سوریه درباره فتوت و سالکان این طریقت چگونه نظری داشته‌اند و درباره مذهب و مشرب آنان اطلاعی به دست می‌دهد.

۳- اهل فتوت، بکتاشیان و علویان

پس از نخستین بکتاشیان، و به عبارت صحیح‌تر پس از اعدام بابااسحاق و بابالیاس از ارکان بقایای بابائیان که بابابکتاش را پیر خود می‌شناختند و اطراف او گرد آمده بودند، آگاهی قطعی در دست نداریم. در مناقب حاجی بکتاش (ولایت‌نامه) که در زمان بایزید تألیف شده است، قید شده است که حاجی بکتاش، کسوتی را که متسبان او بر سر دارند، تکبیر می‌کرد، همچنین مطالبی از تراش، کمر بستن، سفره، چراغ، تاج و علم دادن نیز آمده است^(۱). در ترجمه‌های منظوم و منثور مقالات منسوب به حاجی بکتاش درباره ارکان چیزی نیست. تاریخ کتابت و مؤلف آن هم معلوم نیست، اما وجود سه بیت از ترجمه ملا سعدالدین (سعید امره) از

۱ - نسخه کتابخانه ملت، شرعیّه، شماره ۹۸۷ که در ۱۲۶۳ استنساخ شده است، ۷۷، ۹۷-۹۸، ۱۰۱، ۱۱۲، ۱۱۷. در این کتاب در مباحث بعدی نیز همان مطالب تکرار می‌شود.

مقالات در آن، و اخذ بعضی جاها عیناً از **مقالات** و محتوای آن، و از کاغذ و شیوه خط می توان حدس زد که نهایت به سده پانزدهم / نهم هجری منسوب است، مباحثی از خرقة، امام خرقة، نماز، قبله، طهارت، کلمه، جان، تکبیر، احکام، توبه، ارکان طریقت، چهل مقام، ابجد طریقت و چیزهای دیگر در این رساله پانزده صفحه‌یی، عیناً شبیه فتوت نامه‌هاست، و نشان می دهد از همان آغاز بکتاشیان از راه فتوت با هم آمیخته‌اند.

در باب کمر بستن می گوید وقتی می خواهی کمر ببندی، این آیت بر خوان تا حق تعالی قبول فرماید، قوله تعالی: **إِنَّ الَّذِينَ يَبَايِعُونَكَ...** وقتی می خواهی مرید بگیری، این آیت برخوان تا خدای تعالی قبول فرماید قوله تعالی: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ...** در حال تلقین این دعا بخواند تا حق تعالی جل جلاله قبول فرماید: **قُلْ اسْتَغْفِرُ اللَّه...**^(۱). در این کتاب کمر بستن و دست بیعت گرفتن و اصول حلوا پختن چیزی جز آیین و اصول رایج میان اهل فتوت نیست. حتی آن عاداتی که در فتوت نامه‌ها به هنگام بستن و باز کردن از سوی آن کسی که کمر می بندد عمل می شود در این رساله نیز نوشته شده است (ص ۵). در رساله بخشی نیز به سقایان اختصاص دارد (ص ۶) این بخش تقریباً خلاصه فتوت نامه خاصی است که درباره سقاها نوشته شده که زمان تألیف آن معلوم نیست^(۲). همچنین درج این سخنان در این رساله که «میان بسته آن است که اول کمر خدمت را ببندد، یعنی مادام که پیرش زنده است در خدمت باشد، ظاهر و باطن خود را به پیر بسپارد و از در او جدا نشود (ص ۷). چون قربان فرا رسد، به ابراهیم تکبیر فرستد» و توضیحاتی که درباره آن آورده است (صص ۸-۹)، نزدیکی میان بکتاشیان و اهل فتوت، یا به عبارت صحیح تر این نکته را که بکتاشیان شعار اهل فتوت را عیناً پذیرفته‌اند، نشان می دهد^(۳). به مراسم تیغ بند و دگمه‌ها و سبب‌های آن در بستن آنها که می‌رسیم،

۱ - این رساله متعلق به رائف پلکنجی کتابفروش است. نسخه‌یی که استنساخ کرده‌ام، ص ۵.

۲ - فتوت نامه‌یی مهم درباره سقایان بنی چری در کتابخانه ملت در میان کتب شرعیه علی امیری در شماره ۸۹۸ نگهداری می‌شود.

۳ - درباره این رساله به کتاب موسوم به **یونس و عاشق پاشا و باطنی بودن یونس** از مؤلف، ۱۹۴۱، مطبوعه کنعان. صص ۲۵-۲۶ مراجعه کنید.

می‌بینیم که حقیقتاً چیزی جز شد بستن در میان اهل فتوت نیست. ضمناً نصیب دادن (اقرار) در میان بکتاشیان، جارو زدن میدان، گاهی پیش از مراسم ارکان، و اکثر بعد از مراسم، ترجمان‌های آستان و قبول، تسلیم کردن طالب با صلوات به مرشد، گرفتن مرشد دست طالب را چنانکه انگشت‌های شست برآمده و درون‌ها بهم بافته، تلاوت آیه بیعت (فتح ۴۸/۱۰)، توبه، صلوات فرستادن به دوازده امام، نام بردن از فرد فرد آنان، اقرار شهادت، تلقین و وجود عباراتی چون «در شریعت استوار باش...» در تلقین^(۱)، زانوی چپ بر زمین نهادن به هنگام نیاز^(۲)، شربت که بعد از نصیب عرضه می‌شود، تماماً از ارکان فتوت گرفته شده است. ارکان تراش که از قلندریه نفوذ کرده، سفره، کتل و علم دادن به خلیفه، خرقة و تنوره نیز احتمالاً از رسم‌هایی است که از بکتاشیان به ارکان فتوت وارد شده است. اساساً ولایت‌نامه (مناقب حاجی بکتاش) که اخی اورن و حاجی بکتاش را دوست یکدیگر معرفی می‌کند، دیرینه بودن قرابت بکتاشیه و اهل فتوت را هم نشان می‌دهد^(۳). وجود این نزدیکی و تداخل حتی از زمان‌های بسیار کهن که با مرور زمان تقریباً به صورتی واحد درآمده است، این احتمال را به ذهن می‌آورد که بابائیه نیز که پایه بکتاشیه است، با طریق فتوت جوش خورده است. اما می‌رسیم به علویان که در سرزمین‌های عثمانی طریقت صفویه - اردبیلیه را تمثیل می‌کردند:

یکی از کتاب‌های عمده اینان و مهم‌ترین کتابشان کتابی است که در زمان شاه تهماسب به وسیله فردی به نام بساطی تألیف شده است. در این کتاب، یعنی مناقب الاسرار [و] بهجة الاحرار نیز عیناً چنانکه در فتوت‌نامه‌های سیدحسین و سیدمحمد آمده است، غدیر خم را توضیح می‌دهد، می‌گوید که در آنجا صحابه به

۱ - بکتاشیان به این سخنان که پنهانی به گوش راست طالب می‌خوانند، تلقین گوش و امانت گوش می‌گویند.

۲ - بوسیدن زانوان، سینه و زمین، و یا نهادن انگشت شست پای راست روی انگشت شست پای چپ و دست‌ها را با قراردادن دست راست در بالا و باز نگاه داشتن انگشتان در حذای کتف و ضربدری روی سینه قرار دادن و سر را در حضور پیر به پایین خم کردن را نیاز گویند.

۳ - فصل در بیان اوصاف حمیده اخی اورن سلطان، نسخه متعلق به نگارنده، ۱۱۹۱-۱۲۷۰، در فصل دیدار ملاسعدالدین با حاجی بکتاش نیز اسم اخی اورن آمده است، ۱۳۴۳.

دستور پیامبر با یکدیگر برادر شدند و پیامبر نیز علی را به عنوان برادر خود برگزید. سپس می‌گوید که در مدینه جبرئیل به فرمان خداوند کمربندی را که بر کمر آدم پیامبر بسته شده بود بر کمر پیامبر بست، پیامبر نیز کمر علی را بست و بدین سان ائمه تا مهدی (عج) شد بر کمر همدیگر بستند، در عین حال علی (ع) کمر سلمان، قنبر و جعفر طیار را بست و سلمان نیز بر کمر چهارده تن شد بست، نام هفده کمر بسته را قید می‌کند و شرایط شد بستن را بر می‌شمارد^(۱). مراسم کمر بستن، دست بیعت، و اصول حلواپختن نیز چیزی جز آیین و اصول رایج در میان اهل فتوت نیست. نسخه متعلق به نگارنده (که متأسفانه از آغاز ناقص است و بیش از ۴۵ برگ نیست)، در ابتدا رساله‌یی دارد که حاوی مطالبی است درباره پوست، تاج، خرقه، شد، کمر بستگان، آشپزان، مطبخ، کشکول، پالهنک، حلوا، هستی یافتن بچه در رحم مادر، خلیفه، تطبیق عالم به وجود انسان، روایات مربوط به ترجمه احوال دوازده امام، نادعلی^(۲) های متعدد، صلوات‌نامه^(۳)، تکبیرنامه‌های تاج و تعداد زیادی ترجمان، این رساله تقریباً یک فتوت‌نامه است. در این رساله علی (ع) با نام «شاه فتوت» یاد شده (مثلاً در ۱^ب، ۱۵^ب)، بخشی از ترجمان‌هایی که سید محمد قید کرده است نیز عیناً به چشم می‌خورد. اساساً مصاحب گرفتن و اتخاذ پیر، خلیفه بودن، و مربی بودن در میان علویان از اخیان اخذ شده است. خلاصه آنکه بکتاشیان، علویان و و اخیان چنان بهم آمیخته‌اند که مخصوصاً تفکیک آنان از نظر ارکان بسیار دشوار است. در اینجا باید این نکته را هم ذکر کنیم که به جای آب نمک خوردن، در میان علویان آب خالی و در میان بکتاشیان آب شیرین نوشیده می‌شود. این تداخل و حتی وحدت در فتوت‌نامه شماره ۱۰۰۹ در میان کتب شرعی کتابخانه علی امیری، فوق‌العاده بارز

۱ - نسخه‌یی که از نسخه استنساخ شده ۱۰۱۷ هـ متعلق به مرحوم سید مختار رونویس کرده‌ایم، صص ۲۱-۲۸. درباره توصیف این نسخه به: عبدالباقی گولپینارلی، یونس امره، زندگانی، استانبول، ۱۹۳۶، کتابشناسی، صص ۳۰۷-۳۰۸ نگاه کنید. نام مؤلف این کتاب را بعدها از نسخه‌یی که به دست آوردیم، یافتیم.

۲ - به قطعه‌یی از شاعر عرب به نام دعبل که معاصر امام رضا بود و از علی (ع) یاری خواسته است، این نام را داده‌اند. بکتاشیان با اضافات زایدی این قطعه را مفضل تر کرده‌اند.

۳ - به حضرت محمد و حضرت فاطمه و دوازده امام جداگانه صلوات می‌فرستند. به نسخه‌های مکتوب این صلوات‌ها صلواتنامه می‌گویند.

است. حتّی در میان سؤال و جواب‌ها که «اگر بگویند که به هنگام صفا نظر پیر بر تو دستت کجا بود و سرت کجا؟ جواب: دستم بر سرم و سرم در دستم بود»، «اگر بپرسند که پیر نهصد و نود و نه پیر که بود؟ بگو: الحاج بکتاش ولی. پیر حاجی بکتاش ولی کیست؟ جواب: حضرت علی است. اگر بگویند که در زمان حضرت علی حاجی بکتاش ولی نبود. جواب: این اصول آنان است. نه غایب است و نه حاضر، ولی چون حضرت علی است.» (آ-۶۴)، نشان می‌دهد ارباب فتوٰت تا چه حدّ با بکتاشیان یکی شده‌اند. سؤال اوّل در میان بکتاشیان هم هست، تنها فرق این است که بکتاشیان به صورت: «دستم بر سرم بود و سرم پیش پیرم بود.» یا «دستم بر سرم و گوشم به پیرم بود.» جواب می‌دهند.

در فتوٰت نامه شماره ۸۹۸ در میان کتاب‌های ترکی شرعی کتابخانه علی امیری که گفتیم منسوب به دسته سقایان ینی چری و تشکیلات سقایان است و اهمیت آن را بازگو کردیم، این سؤال و جواب که: «آن زمان که به تو صفا نظر داشتند، دستت کجا و سرت کجا بود؟ الجواب: دستم بر سرم و سرم در دستم بود و یا سرم در سجده بود.» (آ-۱۰) «کسوت استادان از حاجی بکتاش ولی ماند، کسوت سقایان از حضرت علی - کرم الله وجهه - ماند.» همه همان نکته را نشان می‌دهد (ب-۲۹). در دعاها نیز اسم حاجی بکتاش ولی می‌آید (ب-۳۲). اگر مؤلف، رساله‌اش را فقط برای سقایان نوشته باشد، در ۹۱ فتوٰت نامه دیگری هم دارد. به این دلیل که این فتوٰت نامه به ینی چریان مربوط است، اگر از حاجی بکتاش ولی که ینی چریان خود را «طایفه بکتاشیان» می‌خوانند و او را پیر خود می‌شمارند نام برده شود، بسیار طبیعی است، اینکه عاشق پاشازاده واصلان روم ایلی را به چهار دسته «غازیان روم، اخیان روم، ابدالان روم، و باجیان روم»^(۱) تقسیم کرده است، نقش آلپ ارنلر^(۲) را در نخستین دوره تأسیس عثمانیان و اهمیت آلپ‌ها، جدا بودن شاخه سیفی در میان اصل فتوٰت، اشاعه اخیان در این دوره، و اینکه هر صنفی در این دوره یکی از

۱ - تاریخ عاشق پاشازاده، استانبول، مطبعة عامره، ۱۳۳۲، ص ۲۰۵.

۲ - به درویشانی که در اواخر دوره سلجویان و اوایل دوره عثمانیان در جنگ‌ها شرکت می‌کردند آلپ‌ارنلر می‌گفتند، عاشق پاشا، فضل نهم معارف نامه خود را به آلپ‌ارنلر اختصاص داده است.

واصلان را پیر خود شمرده است، اگر همه این مطالب مدّ نظر قرار گیرد، معلوم می‌شود که ینی‌چریان هم تحت تأثیر همین مسائل حاجی بکتاش را پیر خود اتخاذ کرده‌اند و این کیفیت که تا کنون نظر دقت را به خود جلب نکرده نیز بسیار طبیعی است که مناسبات اهل فتوت و بکتاشیه و سرانجام ارتباطات بکتاشیه و ینی‌چریان را نشان می‌دهد.

۴- اهل فتوت و دیگر طریقت‌ها

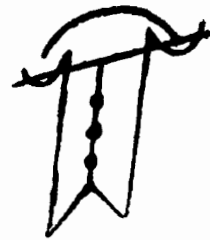
فتوت تنها بکتاشیه و علویان را تحت تأثیر قرار نداده، بلکه تقریباً بر همه طریقت‌ها اثر گذاشته است. اما گذشته از بکتاشیان و علویان، فتوت در میان طریقت‌ها مخصوصاً در رفاعیه مؤثر بوده است و این طریقت را به صورت طریقت فتوت درآورده است. فتوت‌نامه‌یی که به هنگام بحث از فتوت‌نامه‌ها از آن یاد کردیم (سلیمانیه، کتاب‌های حاجی محمود، ۲۵۳۲) در این مورد دلیلی آشکار است. روی این کتاب ۵۳ برگه هر چند نوشته‌اند: «فتوت‌نامه یاسین الرفاعی»، مؤلف در مقدمه کتاب می‌نویسد که شیخ وی شیخ یاسین شامی است. در این کتاب سلسله رفاعی قید شده، و پس از بحث درباره شربت دادن، سنجاقدار، چاووش، نقیب، تعیین نقیب الثّقبا و چیزهای دیگر، بابی با عنوان «فی بیان طریق فتوت» می‌گشاید. در اینجا برادر کردن پیامبر صحابه را با همدیگر، برادر خواندن علی (ع) با خود، دادن عمامه خود به علی (ع)، و اینکه در معراج در حجره‌یی از مروارید سفید صندوقی از نور دید، خرقة، تاج و عمامه درون صندوقچه را گرفت، سپس آن‌ها را به علی (ع) داد، و مانند فتوت‌نامه‌های دیگر توضیح می‌دهد که علی (ع) کمر هفده کمر بسته را بسته است و نام آنان را قید می‌کند، سلمان نیز به فرمان علی (ع) پنجاه و پنج نفر را میان بسته کرده است. به نوشته این کتاب، علی (ع) بدان قصد که ارکان تا قیامت ادامه پیدا کنند، مداین حارث (؟) را به عراق، سهیل رومی را به روم، ذوالنون را به مصر و سیف یمانی را به یمن اعزام کرده است. در این کتاب تصویر شده‌ها به صورت زیر آمده است:



سلیمانی



الفی، چوگانی و محوی



محرابی



قوسی



لام الف



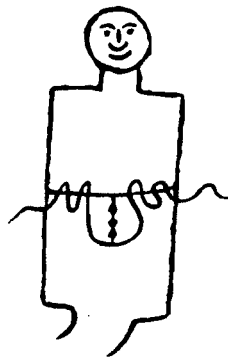
یوسفی

همچنین در این کتاب، شرایط خلافت، مردانی که به آنان شد نباید داد و مسائل دیگر عین فتوت نامه‌های دیگر توضیح داده شده است، بعلاوه اصول شربت دادن، قاعده فتح شد و اصول دیگر بیان شده است. درباره وقف^(۱) های رفاعیه، اصول شمشیر زدن، گل‌ها^(۲) و دیگر ویژگی‌ها نیز توضیحاتی آمده است. پس از مطالعه نسخه دیگر این کتاب در کتابخانه سلیمانی، نسخه کاملی از این کتاب بسیار ارزشمند را به دست آوردیم. این کتاب که به نام **منهاج المریدین** خوانده می‌شود و در سال ۱۲۲۱ هجری از سوی محمد طاهر بن عبدالله بن اسماعیل المعروف به خواجه زاده، خلیفه شیخ یاسین شامی بانی خانقاه رفاعی برچیده شده اسکدار نوشته شده است،

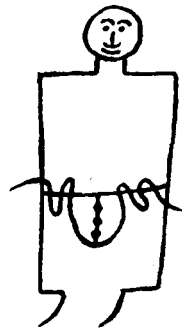
۱ - نوشتن آیات و یا نام‌های خداوند را به حساب ابجد و یا حروف مقطعه به طور عمودی و ضربدری و خط کشیدن زیر آن‌ها و در آوردن آن به شکل چهارگوش را وقف کردن، شکل به دست آمده را وقف و به فنی که طرز ساختن آن را نشان دهد علم وقف گویند.

۲ - به سیخ‌های باریک فلزی و نوک پهن، مخصوصاً به نوک پهن آن «گل» می‌گویند. درویشان رفاعی این قسمت پهن را روی آتش سرخ می‌کنند و با لیسیدن آن را خاموش می‌کنند و بدین صورت کرامت نشان می‌دهند و این عمل را ارائه برهان می‌گویند.

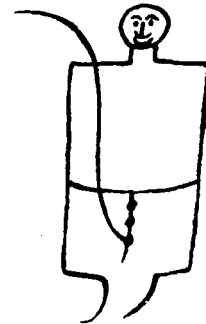
۱۶۰ برگ کامل دارد. این اثر که هیجده فصل دارد، در نسخه سلیمانیه تنها آخرین فصل کتاب است. چون تصاویر شد و نحوه بسته شدن آن به زیباترین صورت نشان داده است، عین آنها را نقل می‌کنیم:



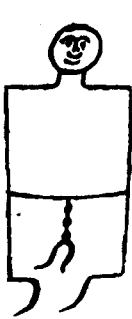
سلیمانی-



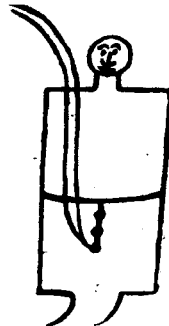
محرابی



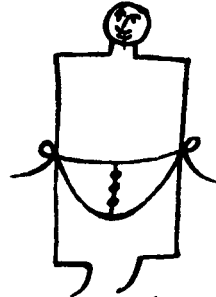
قوسی



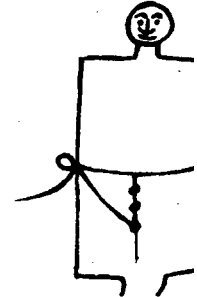
لام الفی



یوسفی



چوگانی، مخفی



الفی

(برگ ۱۳۹^ب - ۱۴۰^ا)

این کتاب از آن جهت که نشان می‌دهد رفاعیه در آناتولی مخصوصاً در استانبول و روم ایلی به راستی تحت تأثیر فتوت ماهیت غلوآمیز علوی به خود گرفته و حتی این طریقت با فتوت عجین شده و تقریباً به صورت شاخه‌یی از این طریقت درآمده است، بسیار ارزشمند است.

اگر چه به نسخه کهنی بر نخورده‌ایم که ارکان رفاعیه را نشان دهد، اما از آنجایی که می‌دانیم از آغاز قرن دوازدهم / ششم هجری، و در زمان حیات مولانا جلال‌الدین رفاعیه در آناتولی گسترش یافته بود و این طریقت که احمدیه هم خوانده شده، بعدها در آناتولی در حد رقابت با مولویه اشاعه پیدا کرده و از همین رو به تاریخ بکتاشیه هم وارد شده است، قاطعانه می‌توانیم بگوییم که ارکان فتوت از آن زمان بر رفاعیه تأثیر گذاشته است. و بدین سان دلیل پیدا شدن این ضرب‌المثل میان ارباب طریقت که همان علوی بودن افراطی را آشکار می‌کند، خود به خود معلوم می‌شود: می‌گویند: «از زیر هر تاج شیخ رفاعی یک عضو افتخاری بکتاشی بیرون می‌آید.»

۵- فتوت و ملامت

در سطور بالا گفتیم که از همان زمان‌های نخستین ملامتیه با ارباب فتوت جوش خورده‌اند، ارباب ملامت فتوت را هم شعار خود کرده‌اند و بسیاری از بزرگان ملامت در عین حال در طریق فتوت هم بوده‌اند. اهل ملامت که برای تفکیک از مردم لباس خاص، اوراد معین، ذکر و آیین را نپذیرفته بودند، و مردم را چنانکه بودند به خود می‌پذیرفتند، حتی فراتر از دین و مذهب نیز همه را به یک چشم می‌دیدند، و در وحدت وجود تلقی پیشرفته‌ی داشتند، از نظر اساس معتقدات، چون فتوت و مروت را شعار خود قرار داده بودند، جوشش با اهل فتوت بسیار زود و به حالتی پرمغز به حصول پیوسته بود. در میان ملامتیان، سالک باید به شغلی و حرفه‌ی مشغول باشد که این مسئله تشکیلات اصناف اهل فتوت را تمثیل می‌کند، به عبارت صحیح‌تر با سازمان دادن اصناف تناسب زیادی دارد. بعد از حاجی بایرام (۸۳۳ هـ. / ۱۴۲۹-۱۴۳۰ م.) شاخه امیر سکینی از بایرامیه (۸۸۰ هـ. / ۱۴۷۵-۱۴۷۶ م.) که ملامت را پذیرفته بود، مانند ملامتیه نخستین با اهل فتوت درآمیختند. صاری عبدالله (م ۱۰۷۱ هـ. ۱۶۶۰ م.) در *ثمرات الفوائد* مخصوصاً یادآور می‌شود که سالک باید به کاری مشروع مشغول باشد^(۱) و حدیث پیامبر (ص) به این مضمون را نقل می‌کند که «خداوند مؤمن کوشا و مشغول به داد و ستد و اهل حرفه را دوست

دارد. هر پیامبری کاری دارد، من نیز دو کار دارم: فقر و جنگ. هر کس این دو را دوست داشته باشد مرا دوست دارد، هر کس آن را دوست نداشته باشد، مرا دوست ندارد.» و قید می‌کند که زکریا نجار بود، داوود در جوانی کشاورز و بعدها زره‌ساز بود، سلیمان زنبیل‌بافی می‌کرد، ادریس خیاط بود، ابراهیم و موسی به چوپانی سرگرم بودند، صالح و جرجیس نیز به تجارت می‌پرداختند (ص ۸۰-۸۱). ادریس مختفی ۱۰۲۴ هـ. / ۱۶۱۵ م. از بزرگان ملامی - حمزوی به تجارت مشغول بود و بعد از وی حاجی کیوان قیابی (۱۰۳۷ هـ. / ۱۶۲۸ م.) که مرشد ملامت بود در بازار لباس می‌فروخت. بشیر آغا شیرفروش (۱۰۷۳ هـ. / ۱۶۶۲-۱۶۶۳ م.) چنانکه از اسمش نیز معلوم می‌شود، شیر می‌فروخت^(۱). این روال از زمان حاجی بایرام بر این سان بود. حاجی بایرام و درویشان او به کشاورزی مشغول بودند^(۲). حمزویان نیز مخصوصاً در زمان ادریس مختفی با تشکیلاتی مناسب با تشکیلات ارباب فتوت سازمان‌یافته بود. بزرگان ملامتی عموماً به لنگ‌بافی مشغول بودند. همان‌گونه که بزرگان ملامت در دکان‌های بیرونی و تحتانی مهمانسرای ادریس مختفی در محله سلطان سلیم به تجارت مشغول بودند، در محله فاتح در نزدیکی آت‌پزاری، خان پشمالچیلر در قرق چشمه نیز مرکز ارباب ملامت بود. در این خان چهل تن پشمالچی بودند. اگر یکی از این چهل تن که رجال حمزوی را تشکیل می‌دادند، وفات می‌کرد، از خان دوم پشمالچیلر در نزدیکی اگری‌قاپو در جوار مسجد عیوض افندی یک نفر را برمی‌گزیدند و این چهل تن را کامل می‌کردند. اگر هم کسی ارتقای درجه پیدا می‌کرد، کسی را از بیرون می‌آوردند و تعلیمش می‌دادند. ابراهیم افندی بازنشسته از کاتبی سپاه سلاحدار، درگذشته ۱۲۶۴ هـ. / ۱۸۴۸ م. که از سوی ملامتیان قطب شناخته می‌شود و ابراهیم بابای ولی خوانده می‌شود، کهیا (کدخدای صنف پشمالچیان بود. (همان، ۱۷۹). این تشکیلات رفته‌رفته کم‌رواق شد و تا انقلاب ۱۹۰۸ ادامه پیدا کرد. در سال‌های بعد اتفاقی که در خان پشمالچیان

۱ - ملامت و ملامتیان، عبدالباقی گولپینارلی، دانشگاه استانبول، انتشارات انستیتوی ترکیات، ۱۹۳۱، مطبوعه دولت. ترجمه کتاب به وسیله راقم این سطور، انتشارات روزنه، ۱۳۷۸.

۲ - همان کتاب، ص ۳۷.

در قرق چشمه سالکان را به حضور می‌پذیرفتند^(۱)، به صورت زیارتگاهی درآمده بود. پس از آتش‌سوزی چیرچیر آثار این تشکیلات تنها در خاطره‌ها باقی ماند.

۶- فتوت و ماسونها

ریشه‌ها و اساس ماسونها چیست؟ در چه زمانی و تحت چه شرایطی وارد ترکیه شده و در اینجا چه نوع رنگ محلی به خود گرفته است؟ من این‌ها را نمی‌دانم. از این رو برای من ممکن نیست که با قاطعیت، حتی با تخمین دربارهٔ قرابت میان اهل فتوت و ماسونها، و یا دربارهٔ آن چیزهایی که ماسونها از اهل فتوت اخذ کرده‌اند، سخنی بگویم. اما اینکه ماسونها هم مثل اهل فتوت به پنهان‌کاری اهمیت قائل‌اند و آیین‌ها را پنهان می‌کنند، درجاتی در میان آنان هست، و در این درجات از اصطلاحات اصناف چون شاگرد، خلیفه، استاد، استاد اعظم استفاده می‌کند و بنابراین از اهل فتوت اخذ شده، مخصوصاً پیش‌بندی که ماسونها می‌بندند، شباهتی تام به شد دارد، حقیقتاً شایان دقت است و این موضوع موضوعی است که با اهمیت باید بررسی شود.

تاریخچه فتوت و سرزمین‌هایی که در آنجاها گسترش یافته

۱- عیاران و جوانمردان به نوشته کهن‌ترین مأخذ ساسانیان، بنی عباس و سلجوقیان

در قابوس‌نامه که امیر عنصرالمعالی کیکاووس از آل زیار در سال ۴۷۵ ه. / ۱۰۸۲-۱۰۸۳ م. به پسرش گیلان‌شاه نوشته است^(۱)، در عین آنکه از کهنه‌ترین و زیباترین نمونه‌های نثر فارسی است، بسیاری از آداب و رسوم دوره ساسانی را هم ثبت کرده است، باب چهل و چهارم کتاب به «جوانمردان» اختصاص دارد. کیکاووس در این باب می‌گوید که همه انسان‌ها خود را به خرد، راستی و مردمی متّصف می‌دانند، هیچکس را نمی‌توان یافت که بگوید من از یکی از این صفات محروم‌م، اما هر کسی از این صفات به یک درجه نصیب نبرده است. برخی از مردم تنها مظهر تن‌اند، برخی هم مظهر تن و هم مظهر جان‌اند، برخی مظهر جان و تن و حواس‌اند، برخی مظهر تن و جان و حواس و معانی‌اند. آن قوم که مظهر تن‌اند، عیاران و بازاریان و سپاهیان‌اند که مردم آنان را جوانمردان نامند، آن گروه که مظهر تن و جانند، خداوندان معرفت ظاهرند و فقرای تصوّف، آنان که مظهر تن و جان و حواس‌اند،

۱ - درباره آل زیار به لین‌پول، خلیل ادهم، دول اسلامی، استانبول، مطبعة دولت ۱۳۴۵ ه. / ۱۹۲۷، صص ۱۸۳-۱۸۴ نگاه کنید.

حکما و انبیا و اصفیاء، و آنان که مظهر تن و جان و حواس و معانی‌اند، روحانیان (فرشتگان) و پیامبران صاحب شریعت‌اند. آنانکه که جوانمردند، حقیقت را می‌دانند. اصل جوانمردی سه چیز است:

- ۱- یکی آنکه هر چه گویی بکنی
- ۲- دیگر آنکه خلاف راستی نگویی
- ۳- آنکه شکیب را کار بندی

جوانمردترین عیاران آن است که دلیر و مردانه و شکیبا و صادق‌الوعد و پاک‌عورت و پاک‌دل باشد، به کسی زیان نرساند، زیان خویش از بهر سود دیگران روا دارد، از اسیران دست بدارد، بر بیچارگان ببخشد، بدان را از بدکردن باز دارد، بلا را راحت بیند و چون نیک بنگری این همه بدان سه چیز باز می‌گردد که گفتیم. عنصرالمعالی در اینجا حکایتی نقل می‌کند:

روزی در کوهستان عیاران با هم نشسته بودند، مردی وارد شد و گفت: من رسول عیاران مروم. عیاران مرو از شما سؤالی دارند، جوانمردی چیست و عکس آن چیست و چه فرقی میان آنهاست؟ اگر عیاری بر سر راهی نشسته باشد، مردی از آنجا بگذرد و پس از مدتی مردی با شمشیر پشت سرش بیاید به قصد کشتن وی، و از آن عیار پرسد که چنین کسی از اینجا گذشت؟ آن عیار چه جوابی باید بدهد؟ اگر گوید که نگذشت، دروغ گفته باشد و اگر گوید که گذشت، غمز کرده باشد و این هر دو در عیار پیشگی نیست. عیاران مرو گفتند که قهستانیان به این سؤال پاسخ دهند یا مهتری ما را بپذیرند. عیاران قهستان از پاسخ عاجز ماندند و به همدیگر نگریستند. در میان آنان کسی به نام فضل همدانی گفت اگر اجازه دهید من پاسخ می‌دهم. اجازه دادند، گفت: اصل جوانمردی آن است که هر چه بگویی بکنی. فرق میان جوانمرد و ناجوانمرد صبر است. اما مسأله دیگر آن عیار که سر راه نشسته بود یک قدم آن‌ورتر بنشیند و بگوید: تا من اینجا نشسته‌ام از اینجا هیچ کس نگذشت تا راست گفته باشد. عنصرالمعالی پس از این حکایت، جوانمردی سپاهیان را توضیح می‌دهد و فرق میان سپاهیان و عیاران را باز می‌گوید^(۱). جوانمردی بازاریان در فصل سی و سوم کتاب

بیان شده است (صص ۱۷۷-۱۷۸). در *قابوسنامه* حکایتی دیگر درباره عیاران نیز آمده است (ص ۱۰۳). همه این توضیحات تقریباً عین اوصاف مربوط به اهل فتوت است. می‌دانیم که اساساً در زبان فارسی اهل فتوت را جوانمردان می‌گویند. خلاصه، این کتاب که درباره آداب علما، شاعری، ندیمی، کاتبی، وزارت، سپاهگیری، پادشاهی و زراعت و اهل حرفه، و جوانمردی بحث می‌کند، از نظر موضوع کاملاً یک کتاب مروت و فتوت است، و اگر این کتاب را در شمار اولین فتوت‌نامه‌ها بشماریم، هیچ محظوری نیست.

بدین سان در می‌یابیم که در دوره عباسیان عیاران را جوانمردان یعنی اهل فتوت می‌شمردند، و احتمالاً در پیدا شدن شاخه سیفی از اهل فتوت و سرانجام در پدید آمدن «آلپ ارنلر» اینان عاملی بوده‌اند، اینان در خراسان و قهستان تمرکز داشته‌اند. در اینجا اضافه کنیم که باطنیه اسماعیلیه از زمان‌های بسیار کهن در قهستان بوده‌اند و در قرن ۱۲ م/ ۵۶۰ شهرهایی هم در تصرف خود داشته‌اند^(۱)، و سرانجام در بغداد نیز قدرتی بهم‌زده بودند^(۲). بدین سان تاریخ جوانمردی تا دوره ساسانیان ادامه پیدا می‌کند. اساساً چنانکه بعداً نیز توضیح خواهیم داد، شد که شعار اهل فتوت است، حتی خرقة در میان صوفیان، رسمی است که از آیین زردشت نفوذ کرده و جزو آیین اسماعیلی شده است. شیخ شهاب‌الدین سهروردی مقتول در *مجموعه فی الحکمة الالهیه* می‌گوید: «اما مایه و سحیة خسروان»^(۳): این به سیاران^(۴) بسطام رسید، سپس به جوانمرد بیضا (حسین بن منصور حلاج)، و پس از آنان به سیاران آمل و خرقان (یعنی به ابوالعباس قصاب آملی که در سده‌های ۱۰-۱۱ م. / ۴ هجری می‌زیست و ابوالحسن خرقانی درگذشته ۴۲۵ ه. / ۱۰۳۳ م.) رسید. این سخن او بسیار شایان دقت است^(۵). بدین سان آیین فتوت که بعد از ساسانیان به اسماعیلیه

→ ۱۷۹-۱۸۳.

۱ - طبری، تاریخ، چاپ مصر، ۱۲۹۰، جلد ۹، ص ۷۹.

۲ - همان، جلد ۱۲، ص ۸۲.

۳ - یعنی شاهان ساسانی و بزرگان آن دوره.

۴ - بنا به اصطلاحاتی که سهروردی پذیرفته، سیار یعنی عارف و مرد کامل.

۵ - چاپ هانری کربن، استانبول، مطبعة معارف، ۱۹۴۵، ص ۵۰۳.

رسیده بود، به وسیله ملامتیه گسترش یافته و از سوی خراسانیان پذیرفته شده است. در ابتدای مقاله خود گفتیم که ما از قرن دوم به اهل فتوت بر می‌خوریم. اگر سرزمین صوفیانی را که درباره فتوت سخنی گفته‌اند مدنظر قرار دهیم، در می‌یابیم که این گروه از سده سوم هجری در سرزمین‌های خراسان، بغداد، عراق و شام تمرکز داشته‌اند. میان اینان فی الواقع کسانی مانند اخی فرج زنجانی بوده‌اند که به راستی «اخی» خوانده شده‌اند. اسم این شخص که از صوفیان مشهور قرن پنجم بود و در غره رجب سال ۴۵۷ هـ. (۱۰۶۵/۴/۸ م.) وفات کرده در قابوسنامه هم آمده است^(۱) علاءالدوله هم از ترجمه احوالی که خود برای خویش نوشته است، در می‌یابیم که به فتوت منسوب بوده است، یکی از خلفایش همچون اخی فرج، از کسانی بوده است که اخی علی مصری خوانده می‌شده است^(۲). گمان می‌کنیم آن شیخ علی مصری که به نوشته بزم و رزم در زمان کودکی به قاضی برهان‌الدین تاج پوشانده است، همین شخص است^(۳).

در اواخر دوره عباسیان خلفا در میان آن عناصر مختلفی که برای تقویت خلافت خود بدان متوسل می‌شدند، به دست آوردن ریاست اهل فتوت بود که به هر حال به وسیله تشکیلات اصناف در میانه طبقات مردم بخش عظیمی را در دست داشتند و این قدرت آنان را نشان می‌دهد. چنانکه قبلاً گفتیم الناصر لدین‌الله که مذهب امامیه را پذیرفته بود، خود را امام و مقتدای اهل فتوت نیز اعلام کرد و به اهل فتوت در هر دیار به نام خود ازار پوشانید، کمر بست، شربت نوشانید و امر به تیراندازی کرد^(۴). در زمان این خلیفه، فرمانروای سلجوقیان آناتولی، عزالدین کیکاووس، کلنگی (دُرناپی) را که ملک اشرف به نام خلیفه شکار کرده بود، نمک سود کرد و با هدایا به پیشگاه خلیفه فرستاد. و چون شنید که خلیفه هم برایش اسب و استر و لباس فرستاده است، شیخ مجدالدین اسحاق را با هدایا، غلام، کنیز، استر، پارچه، اسبان

۱ - قابوسنامه، ص ۱۸۵، حاشیه صص ۲۸۹-۲۹۰؛ ترجمه نفحات، استانبول، ۱۲۸۹، ص ۱۹۸.

۲ - ترجمه نفحات، صص ۵۰۰-۵۰۱.

۳ - بزم و رزم، چاپ انستیتوی ترکیات، استانبول، مطبعة اوقاف، ۱۹۲۸، صص ۵۹-۶۱.

۴ - مثلاً نگاه کنید: ابن اثیر، مصر ۱۳۰۲، جلد ۱۲، ص ۱۸۱؛ ابوالفدا، مطبعة عامره، ۱۲۸۶، جلد ص. صص ۱۴۲-۱۴۳؛ ابن طقطقی، کتاب الفخری، مصر، ۱۳۱۷، ص ۲۸۷.

اکدش و عربی، اشتران و طلا و نقره به بغداد پیش خلیفه فرستاد. چون مجدالدین به بغداد رسید، گرامیش داشتند و به هنگام بازگشت اجازت‌نامه فتوت خلیفه و شلوار فتوت و هدایای بسیاری به قونیه آورد^(۱). خلیفه ناصر، صوفی مشهور شهاب‌الدین سهروردی، مؤلف *عوارف المعارف* و *فتوت‌نامه* را نزد علاءالدین کیقباد اعزام کرد و به همراه او منشور سلطنت و حکومت روم، ارمنستان و دیاربکر را با شمشیر و انگشتر و هدایای دیگر روانه کرد. شهاب‌الدین در آق‌سرای از طرف پادشاه، علما و مشایخ مورد استقبال قرار گرفت. پادشاه دست شهاب‌الدین را بوسید و شهاب‌الدین در حضور بزرگان قونیه بر پادشاه کلاه و خرقه پوشانید. پادشاه را اندرز داد و اجازه فرمود که بر تخت جلوس کند. به هنگام سوار شدن بر اسب، علاءالدین در حضور مردم شم اسبی را که خلیفه فرستاده بود بوسید. بسیاری از رجال از دست شیخ خرقه پوشیدند و تراش شدند. جلال‌الدین قراطایی نیز در میان آنان بود. پادشاه امیرجلال‌الدین قراطایی و نجم‌الدین طوسی را با صد هزار آقچه و پنج هزار دینار از خراج روم و ارامنه، با بسیاری اسب و استر و غلام و چیزهای دیگر نزد خلیفه فرستاد و خود نیز تا خان زنجیرلو شیخ را بدرقه کرد^(۲). یک بار نیز محیی‌الدین بن جوزی از سوی خلیفه به رسالت به آناتولی آمد. سوار بر اسب تا سر خوانی که پادشاه نشسته بود آمد. پادشاه از تخت به زیر آمد و پای فرستاده خلیفه را بوسید. محیی‌الدین لباس‌ها و عمامه‌یی که از سوی خلیفه آورده بود به تن پادشاه پوشانید و او را بر تخت نشاند. خلیفه از پادشاه برای مقابله با محمد خوارزمشاه دو هزار سوار می‌خواست. پادشاه برای آنکه تحقیر نشود، پنج هزار سوار فرستاد. هنگامی که سپاهیان اعزامی به موصل رسیدند، خلیفه وجود آن‌ها را ضروری ندانست و آن سپاه را پس فرستاد، پادشاه هدایای زیادی به خلیفه ارسال کرد^(۳). همه این رویدادها نشان می‌دهد که فتوت در زمان خلیفه الناصر لدین‌الله تا چه حد گسترش یافته بوده است. اگر چه هیچ سندی در دست نداریم که الظاهر بامرالله (خلافت ۶۲۲-۶۲۳ هـ. / ۱۲۲۵-۱۲۲۶

۱- ابن‌بی‌بی، *الاورامر العالیه*، طبع هوتسما، لیدن، ا.گ. بریل، ۱۹۲۰، صص ۱۳۹-۱۴۱.

۲- ابن‌بی‌بی، صص ۲۲۰-۲۲۷.

۳- همان کتاب، صص ۳۶۰-۳۷۱.

م) که بعد از الناصر به خلافت رسید با اهل فتوت چه رفتاری داشت، اما از کتاب *رسالة ادالة العيان على البرهان* سهروردی در می‌یابیم که المستنصر بالله (خلافت ۶۲۳-۶۴۰ هـ. / ۱۲۲۶-۱۲۴۲ م.) نیز چون الناصر از سوی اهل فتوت مقتدا شناخته شده است که این نکته را قبلاً متذکر شده بودیم. بنابراین می‌توانیم حکم کنیم بنی‌عباس تا انقراض خلافت پا به جای پای الناصر گذاشته‌اند. ابن مهنا مؤلف *عمدة الطالب* به هنگام بحث از استادش تاج‌الدین محمد بن نسابه^(۱)، در گذشته ۷۷۶ هـ. / ۱۳۷۴ م.، می‌نویسد که وی مهتر اهل فتوت زمان خود بود، لباس فتوت و خرقة تصوف می‌پوشانید و می‌افزاید که این مقام بر این نسل از خلیفه ناصرالدین‌الله مانده است. حتی می‌نویسد که نقیب فخرالدین بن معیه با ناصرالدین بن قریش بن معیه با هم به رقابت پرداختند و از این رو در عراق میان مردم اختلافی بروز کرد، ولی پس از وفات این هر دو، ریاست فتوت به نقیب تاج‌الدین ماند. همه این توضیحات نشان می‌دهد که یک و نیم قرن پس از مرگ الناصر، علی‌رغم هجوم مغول فتوت تا چه حد در عراق گسترش یافته و ریشه دوانده است (صص ۱۵۸-۱۵۹).

اساساً در کتاب‌هایی که در این سده‌ها نوشته شده، به اسامی اخیان و اهل فتوت به فراوانی بر می‌خوریم. مثلاً در *صحبت‌نامه* عماد فقیه (۷۷۳ هـ. / ۱۳۷۱-۱۳۷۲ م) که خود صوفی بود ولی ملامتیه را فروتر از صوفیه می‌دانست، مقاله هفتم کتاب خود را به آداب اهل فتوت اختصاص داده است^(۲). حکایت جوانی از اخیان در دیار روم که دوستش فریب شیطان را خورده و دزدی کرده بود، حیلایی به کار برد که دست خودش را به جای دوستش بریدند، دلیلی زیبا و شفاف بر فداکاری اهل فتوت است.

در *صفوة الصفا* نیز می‌بینیم که در میان درویشان شیخ صفی‌الدین اردبیلی افرادی به نام‌های اخی میرمیر (نامش محمد)، اخی امیرعلی، اخی شهاب تبریزی، اخی علی، اخی بدل خلخالی، اخی علی دلوزی، اخی ملک‌شاه، اخی جبرائیل، اخی

۱ - درباره این شخص که نه تنها در علم انساب، بلکه در تمام علوم ماهر و برتر بوده و کتاب‌های زیادی تألیف کرده است، به *عمدة الطالب* نگاه کنید، چاپ نجف اشرف، ۱۹۱۸، صص ۱۵۸-۱۵۹.

۲ - کتابخانه دانشگاه استانبول، نسخ خطی فارسی، شماره ۲۷۵، ۶۷۳-۶۹۳.

شادی نانوا، و اخی ابوبکر بوده‌اند^(۱)، این مسأله نشان می‌دهد که در سده هشتم در ایران اهل فتوت تا چه حد گسترده بودند.

اشاعه فتوت در آناتولی مصادف با اواخر دوره عباسیان بوده است. استیلای مغول طبعاً سبب شد که بسیاری از رجال فتوت به آناتولی سرازیر شوند، این مسافرت هم عرصه آنان را گسترده کرد و هم اقامت و نفوذ اهل فتوت در آناتولی را قوت بخشید.

در دیوان سلطان ولد مدیحه‌ی درباره شخصی به نام اخی احمد زکی الدین آمده است^(۲)، در شعری هم که بزرگان قیصریه را بر می‌شمارد و می‌ستاید از شخصی به نام اخی امیرحاج نام برده است^(۳). در ترجیع‌بندی که به مناسبت وفات اخی محمد سیدواری که هم رتبه مولانا به نظر می‌رسد، اخی محمدشاه که به گمان ما فرزند و خلیفه این شخص است، ستایش شده است. در همان ترجیع‌بند از یوسف، اخی چوپان و اخی قیصر نیز نام برده شده است (ص ۱۵۰). در کتاب افلاکی از محبان مولانا، از اخی ناطور، اخی محمد سید آبادی، اخی چوپان، اخی قیصر، اخی احمدشاه کزاز، اخی احمد بایبوردی، اخی علی پسر اخی احمد، اخی مصطفی، اخی احمد دیوانه، اخی محمد، اخی موسی، اخی محمدبیگ، و اخی مصطفی که از معارضان مولویه بود که در زمان سلطان ولد به دست یخشی‌خان قرامان به همراه رندان گربز بر در دروازه قونیه به دار آویخته شد و نیز افرادی چون اخی پولاد و اخی احمد که از معارضان مولویه بودند، اخیان قونیه، نکیده، سیواس، بایبورد و جاهای دیگر، در دومین نزول شمس به قونیه اخیان نیز در میان استقبال‌کنندگان بودند، همچنین جابه‌جا رندان و گربزانی که در آن کتاب آمده، و دو شعر دوازده و شش بیتی از یونس امره به ردیف «اخی» در دیوان او^(۴)، و همچنین

۱ - نسخه کتابخانه بلدیة استانبول، ۲۱۵^ب، ۲۷۱^ب، ۲۳۳^ب، ۲۴۱^ب، ۴۷۶^ب، ۵۶۱^ب، ۷۲۸^ب، ۸۸۱^ب.

۲ - دیوان سلطان ولد، نافذ اوزلوق، چاپخانه اوزلوق، ۱۹۴۱، صص ۳۷۰-۳۷۱.

۳ - همان، ص ۴۵۳.

۴ - عبدالباقی گولپینارلی، دیوان یونس امره، کتابخانه احمد خالد، استانبول، ۱۹۴۳، صص ۱۱۷-۱۱۸.

ذکر اخیان در بیت زیر از همین شاعر:

صوفیان را صحبت باید، اخیان را اخوت باید
مجنون‌ها را لیلی باید، مرا تو بایسته‌ای، تو بایسته^(۱)

ابن بطوطه در علائیه، لاذق، برسین، نکیده، بولی، قسطنطنیه، سینوب، سیواس، ارزروم، گوموش‌خانه، ارزنجان، تیره، بروسه و جاهای دیگر در زاویه‌های اخیان حاضر شده است. می‌نویسد که حاکم شهر قیصریه اخی بود و خبر می‌دهد که شریف حسین که در آق‌سرای اخوان بسیار زیاد دارد و صاحب زاویه است، نایب ارتنا والی عام مغول است و نام اخیان زاویه‌ها را اخی سنان، اخی تومان، اخی علی، اخی جاروق، اخی امیرعلی کفشدوز، اخی جلبی کاردساز، اخی تومان دیگر، اخی مجدالدین، اخی نظام‌الدین، اخی محمد، اخی شمس‌الدین، اخی عزالدین احمد جلبی ثبت کرده و توضیح داده است که هر یک چگونه او را گرامی داشته‌اند^(۲). عزیزبن اردشیر در بزم و رزم که به نام قاضی برهان‌الدین تألیف کرده، از اخی عیسی از محارم قاضی برهان‌الدین، اخی رکن‌الدین و اخی عادل‌شاه و از مخالفان او از ناصرالدین و اخی محمد، اخیانی که به حیات سیاسی هم وارد شده‌اند جابه‌جا نقل کرده است^(۳). این‌ها همه نشان می‌دهد فتوت در آناتولی چقدر وسیع و پرنفوذ بوده است. همچنین در آن عصر در آنطالیه شخصی به نام اخی یوسف بوده که سنگ مزار او سال ۶۴۷ هـ. را نشان می‌دهد و مسجد او^(۴)، همچنین وجود جامع‌ها و مسجدها از اخی سنان، اخی الوان، اخی یعقوب، اخی طورا، اخی شرف‌الدین، یشیل اخی، اخی حسام‌الدین، اخی حسام‌الحسنی، اخی یوسف، اخی علی و اخی حسن و بسیاری

- ۱ - صوفیله صحبت گرک، اخیلره اخوت گرک، مجنونلره لیلی گرک، بکا سنی گرک سنی
- ۲ - سفرنامه، جلد ۱، صص ۳۱۲-۳۱۳، ۳۱۸-۳۱۹، ۳۲۲، ۳۲۵-۳۲۹، ۳۳۴، ۳۳۹-۳۴۰، ۳۴۴، ۳۴۹، ۳۵۴.
- ۳ - بزم و رزم، چاپ انستیتوی ترکیات، استانبول، مطبعة اوقاف، ۱۹۲۸، به فهرست اعلام آن نگاه کنید.
- ۴ - تاریخ انطاکیه، سلیمان فکری، ۱۳۳۸-۱۳۴۰، ص ۱۲۴.

از اخیان دیگر^(۱) تکیه‌یی در نیکسار که اخیی پهلوان درگذشته ۶۹۰ هـ. در آن آرمیده است^(۲)، و می‌دانیم که در توقات مزار عبدالرحمن بن اخیی ادا درگذشته ۹۱۱ هـ. موجود است^(۳)، از کتیبه منبر مسجد اخیی شرف‌الدین آنکارا معلوم می‌شود که این منبر را دو اخیی در سال ۶۸۹ هـ. تعمیر کرده‌اند^(۴). یک سنگ مزار در گورستان آق‌سرای قونیه با تاریخ ۷۵۲ هـ. متعلق به خاص ملک بنت سیدالفتوه اخیی رمضان، مزاری دیگر در همان گورستان با تاریخ ۷۶۴ هـ. متعلق به سید الفتیان شیخ حسن بن المرحوم امیر علاءالدین علی^(۵)، و نیز چنانکه فریدون نافذاوزلوق به م. جودت خبر داده است، در همین گورستان مزار اخیی محمود بن حاجی با تاریخ ۷۳۵ هـ. و حمامی که اخیی احمد در سال ۷۳۰ هـ. در آق‌شهر بنا کرده^(۶)، نیز سنگ‌های مزار مربوط به اخیی یادگار و اخیی حسین پسر اخیی یادگار با تاریخ‌های ۷۴۱ و ۷۴۳ هـ. در آق‌شهر و سنگ‌های مزار بدون تاریخ که احتمالاً باید از همان سالها باشد، اخیی عثمان، اخیی محمد، اخیی یوسف، اخیی رضی‌الدین، اخیی ابراهیم، اخیی علاءالدین، اخیی شمس‌الدین، یک اخیی یادگار دیگر، اخیی علاءالدین و اخیی یوسف^(۷)، نه وقیّه بین سال‌های ۷۰۳-۷۳۴ که م. جودت در قسطنطنیه، نیکسار، ملطیه، چوروم، توقات، ویزه، دنیزلی، آماسیه و آنکارا درباره اخیان دیده است^(۸)، همه اسنادی است که معلوم می‌کند که اخیان چگونه و تا چه حدّ در آناتولی تمرکز یافته بودند.

- ۱ - مبارک غالب، کتیبه‌ها، بخش اول، استانبول مطبعه دولت، ۱۳۴۱، صفحات گوناگون، بخش دوم صفحات گوناگون.
- ۲ - این تکیه را تکیه ایشیق نیز می‌گویند، نامی که به گروه‌های باطنی مخصوصاً حروفیه داده شده که شایان دقت است. اسماعیل حقّی، کتیبه‌ها، استانبول، مطبعه ملی، ۱۹۲۷/۱۳۴۵، صص ۶۸-۶۹.
- ۳ - مبارک غالب، کتاب پیشین، ص ۳۳.
- ۴ - خلیل ادهم، دو کتیبه درباره اخیان آنکارا، انجمن تاریخ عثمانی، سال ۷، جزء ۴۱، کانون اول، ۱۳۳۲، ص ۲۱۲.
- ۵ - یوسف آق‌یورت، آیده‌های ترک، ۲، چاپ نشده.
- ۶ - ذیل علی فصل الاخیه الفتیان... فی کتاب رحله ابن بطوطه، ص ۱۷۵.
- ۷ - رفیق ملول مریچ، آرامگاه‌ها و مزارهای آق‌شهر، مجموعه ترکیات، جلد ۵، مطبعه دولت، ۱۹۳۶، صفحات گوناگون.
- ۸ - همان، ص ۱۷۹.

۲- فتوّت در دورهٔ تأسیس و گسترش آل عثمان

وابسته بودن شمس‌الدین برادر اده‌بالی پدرزن عثمان غازی و برادرزاده‌اش حسن به اخیان^(۱) سبب احترام اورخان به اخی حسن را که در فتح بروسه شرکت داشت، روشن می‌کند. جامع اخی حسن در بروسه در کنار دربار واقع شده بود. اورخان در کنار آن جامع، مسجد و زاویه‌یی به نام اخی حسن بنا کرد^(۲). احتمالاً قراجه خلیل جاندار از اقربای اده‌بالی پدرزن عثمان که قاضی بیلجک تعیین شده بود، به ارباب فتوّت انتساب داشت^(۳). اخی یونس که در آزینه از توابع چناق قلعه در تکیهٔ یونس‌لر آرمیده است، از یاران هم‌رمز شاهزاده سلیمان پاشا بوده است^(۴). اساساً اینکه عاشق پاشازاده واصلان روم را به چهار قسم ابدالان روم، اخیان روم، غازیان روم، و باجیان روم جدا می‌کند، همان‌گونه که بهم آمیختن این گروه‌ها را نشان می‌دهد، به نظر ما مسلّم است گروهی که غازیان روم خوانده می‌شوند، شاخهٔ سیفی فتوّت را تمثیل می‌کنند^(۵). می‌دانیم مراد اوّل که آنکارا را از اخیان پس گرفت، به «اخی موسی صاحب‌الفتوّه و المروّه» در مَعْلَقَرَه مقداری زمین وقف کرد به این شرط که پس از خود وی به فرزندان ذکور یا اناث او خواهد رسید و از سوی هیچکس تجاوزی به عمل نخواهد آمد. در این وقفیه، مخصوصاً این جمله حائز اهمیت است و به این وقفیه ماهیت یک اجازت‌نامهٔ فتوّت می‌بخشد^(۶): «دختر خویشاوندم سیّد سلطان را به زنی گرفتم و کمربندی را که اخوانم بر کمرم بسته بودند، به دست خودم بر کمر اخی موسی بستم و بر معلقره اخی تعیین کردم.» بدین نحو در می‌یابیم که مراد اوّل هم اخی بوده، و هم حائز این صلاحیت بوده است که از میان اخیان یک اخی را در هر جایی که می‌خواهد زاویه‌دار تعیین کند و اخی بخواند، بنابراین ریاست اخیان را

۱ - تاریخ عاشق پاشازاده، مطبعهٔ عامره، ۱۳۳۲، ص ۱۲۴؛ نشری، نسخهٔ خطی ترکی کتابخانهٔ دانشگاه استانبول، شماره ۲۴۳۸، ۳۹؛ محمد عطا، ترجمهٔ تاریخ هامر، جلد ۱، ص ۷۷ و ۱۵۵.

۲ - پاشازاده، پیشین، ص ۲۹ و ۳۶، نشری، ۳۸.

۳ - پیشین، ص ۴۰.

۴ - محمدضیا، آثار عتیقه، مجموعهٔ شهبال، ۱۳۲۸، شماره ۵۸، ص ۱۹۴.

۵ - پاشازاده، پیشین، ص ۲۰۵.

۶ - وثیقه‌های تاریخ، وکالت معارف، جلد ۱، شماره ۱۷، ۲۴۱ و بعد. تصویر وقفنامه هم ضمیمه است.

به دست آورده بوده است.

در زمان مراد دوم هم اخی قدم و اخی یوسف از موقعیت بالایی برخوردار بودند^(۱). در زمان ایلدرم (بایزید) هم اخیان آنکارا همان نفوذ را صاحب بودند. حتی با بستن مغازه‌ها و دست بردن به سلاح تقریباً اعتصابی ترتیب دادند و بر اثر این اعتصاب که بیست روز به طول انجامید، حق خود را به دست آوردند^(۲). بورغازی، می‌نویسد که فتی ابتدا قولی است و بعد سیفی می‌شود، اگر اخی وی از وی راضی باشد، کمر بر او می‌بندد و دستور و چراغ به وی می‌دهد، اگر اخی وی وفات کند، پیش خلیفه می‌رود و کمر می‌بندد و یا این صلاحیت را خود به دست می‌آورد، اگر خلیفه نباشد، به تلقین اهل فتوت در آن شهر پادشاه یا قاضی شهر کمر آن فتی را می‌بندند و چراغ می‌دهند^(۳). و ابن بطوطه می‌نویسد اگر در سرزمینی پادشاه نباشد، اخی آن شهر حاکم می‌شود و چون سلطان فرمان می‌راند و برآیندگان و روندگان احسان می‌کند^(۴)، که این نوشته به تأثیر اخیان و درجه نفوذ آنان اشاره می‌کند. احمد بن علی قلقشندی (۷۵۶-۸۲۱ ه. / ۱۳۵۵-۱۴۱۸ م.) در *صبح الاعشی* در مبحث رَمَى البُنْدُق پس از دادن اطلاعاتی مختصر درباره فتوت، می‌نویسد که پادشاهان و امیران ازار فتوت می‌پوشند و دو فرمان فتوت را هم نقل می‌کند^(۵). تردید نیست که همه این‌ها از الناصرالدین الله باقی مانده است. از طریق تاریخ‌گزیده آگاه می‌شویم که اخی شجاع‌الدین کوتوال و حاکم قلعه بم^(۶)، و امیر اخی جوق امیر تبریز بوده‌اند^(۷). در همان کتاب اخی ایکجه نیز در شمار اُمراست^(۸). در *شجرة فتوت* در *فتوت‌نامه* حسین بن شیخ غیبی می‌نویسد که پادشاه معاصر پیر عمر خلوتی (۸۰۰ ه. / ۱۳۹۷-۱۳۹۸ م.) به اهل فتوت پیوسته بود. در زمان حیات

۱ - وثیقه‌های تاریخ، پیشین، ص ۱۰۱.

۲ - ایلخان تاروس، اخیان، آنکارا، انتشارات وزارت کار، چاپخانه اولوس، ۱۹۴۷، ص ۴۲.

۳ - ترجمه سفرنامه، جلد ۱، صص ۳۱۲-۳۱۴.

۴ - چاپ قاهره، ۱۳۳۶ ه. / ۱۹۱۸، جزء ۱۲، صص ۲۶۹-۲۷۳.

۵ - از انتشارات اوقاف گیب، چاپ ادوارد براون، لندن، ۱۹۱۰، ص ۶۳۳ و بعد.

۶ - همان، صص ۶۷۷-۶۷۸.

۷ - همان، ص ۶۸۵.

عمر خلوتی که در تبریز وفات یافته است، خطّه آذربایجان گهگاه به دست قرامحمد طورموش (۷۹۲ هـ. / ۱۳۸۹-۱۳۹۰ م.) و پسرش قرايوسف (۸۲۳ هـ. / ۱۴۲۰ م.) از قراقویونلوها^(۱) و احمد جلایری (۸۱۳ هـ. / ۱۴۱۰ م.) افتاد. اگر روایت سید حسین صحیح باشد، مسلماً یکی از این پادشاهان نیز با اخیان ارتباطی داشته است. لازم است در اینجا متذکر شویم که در میان خلفای ابراهیم زاهد گیلانی نیز اخیانی بوده‌اند. مثلاً شیخ محمد خوارزمی (۸۷۰ هـ. در هرات / ۱۳۷۸-۱۳۷۹ م.) برادرزاده عمر خلوتی نیز به عنوان اخی یاد می‌شد^(۲). شیخ اخی یوسف خلوتی (۷۰۸ هـ. / ۱۳۰۸-۱۳۰۹ م.) که از خلفای زاهد گیلانی بود، به نکیده آمد و در آنجا وطن‌گزید، و اخی میرم (۸۱۲ هـ. / ۱۴۰۹-۱۴۱۰ م.) که به روایتی از تبار اخی اورن و از خلفای عمر خلوتی که در دوره فترت تیمور به قیرشهر آمد و سکنی‌گزید، چنانکه از نام‌هایشان بر می‌آید، از اخیان بوده‌اند^(۳). احمد شمس‌الدین (۹۱۰ هـ. / ۱۵۰۴ م.) مؤسس شاخه‌یی که خلوتیه احمدیه یا اورتاقول (شاخه میانی) می‌خوانند نیز از اخیانی است که در فتوت به درجه یگیت (جوانمرد) رسیده، و فتی‌الفتیان و ابوالفتیان نیز خوانده شده است^(۴).

در آناتولی درباره روستاها، اوقاف و وقفیه‌هایی که با نامی مصدر به اخی آغاز می‌شوند و یا به نام اخیان خوانده می‌شوند، اگر چه نام‌ها و وقفیه‌هایی هم که از اهل فتوت نیستند، در آمیخته است، مع الوصف در کتاب م. جودت اسناد بسیار با ارزشی آمده است (صص ۲۱۴-۳۰۶). از همه این مطالب معلوم می‌شود که اخیان و فتوت در آناتولی حقیقتاً بسیار شایع بوده است.

فتوت‌نامه شیخ حسین بن سید غیبی که در دوره سلطان محمد فاتح نوشته شده، و **مفتاح‌الدقائق فی بیان الفتوة و الحقایق** سید محمد، مناقب‌الاسرار [و]

۱ - در متن، «آق قویونلوها».

۲ - لمظات، نسخ خطی ترکی کتابخانه دانشگاه استانبول، ۱۸۹۴، ۱۲۴۳-۱۲۶۳.

۳ - همان، ۱۲۳۳-۱۲۴۳.

۴ - درباره ترجمه احوال او به عثمانلی مؤلف‌لری، طاهر، استانبول، مطبعه عامره، ۱۳۳۳، جلد ۱، صص ۱۹۷-۱۹۸؛ م. صادق وجدانی، طومار طرق علیه دن خلوتیه سلسله‌سی، استانبول، مطبعه اوقاف، ۱۳۳۸-۱۳۴۱، صص ۹۱-۹۲.

بِهَجَّةِ الْاَحْرَار، فتوت‌نامه‌های کوچکی که گهگاه مخصوصاً از سوی بکتاشیان نوشته شده است، و اطلاعاتی که اولیاچلبی در باره اصناف به دست می‌دهد، همه قدرت اهل فتوت را در سده‌های ۱۵-۱۷ م. / ۹-۱۱ ه. نشان می‌دهد. اولیاچلبی به تفصیل توضیح می‌دهد که اخیان در استانبول تا چه حد ریشه‌دار بوده‌اند^(۱)، در اثنای آن از دباغان بحث می‌کند^(۲)، به هنگام توصیف گردشگاه پیاله پاشا، می‌گوید که در آنجا خلفای اهل حرفه حضور داشتند، باز در توصیف دباغان، مناقب اخی اورن را ذکر می‌کند و می‌نویسد که دباغان اگر قاتلی هم به آنان پناهنده شود، تسلیم حکومتش نمی‌کنند و می‌افزاید که این ارباب حرفه‌ها که هفتصد کارگاه و سه هزار کارگر دارند، آن قاتل را تا زمانی که اصلاح شود به کاری وا می‌دارند (صص ۵۹۴-۵۹۵).

خلاصه، اهل فتوت از قرن ۸ م. / ۲ ه. در سرزمین‌های خراسان، عراق، ایران و شام تمرکز یافته بودند، در نیمه دوم قرن ۱۲ م. / ۶ ه. در آناتولی، سوریه و مصر گسترده شدند، در قرن ۱۳ م. / ۷ ه. در قونیه و آنکارا جایگزین شدند. بکتاشیه و علویان مخصوصاً با هم جوش خوردند، به همراه آل عثمان به روم ایلی نفوذ کردند، رفاعیه که به صورت طریقت غالی علوی در آمده بود، باقی نماند، تقریباً به صورت شاخه‌یی از فتوت درآمد. ویژگی اصلی آن در قرن ۱۷ م. / ۱۰ ه. از سوی حمزویان تمثیل شد، اما به تأثیر مدرسه از اوصاف شیعی - باطنی رفته‌رفته دور و سازمانی شد وابسته به شکل و تشکیلات، در قرن ۱۸ م. تحت تأثیر امور اقتصادی یواش‌یواش عقب‌نشینی کرد و رو به خاموشی گذاشت. سرانجام انقلاب ۱۹۰۸ و دوره جمهوریّت این سازمان عرفانی - اقتصادی را به تاریخ سپرد.

۱ - مطبوعه اقدام، ۱۳۱۴، جلد ۱، صص ۴۷۴-۴۸۷.

۲ - همان جلد، صص ۳۹۱-۳۹۲.

برخی ملاحظات دربارهٔ ارکان فتوت

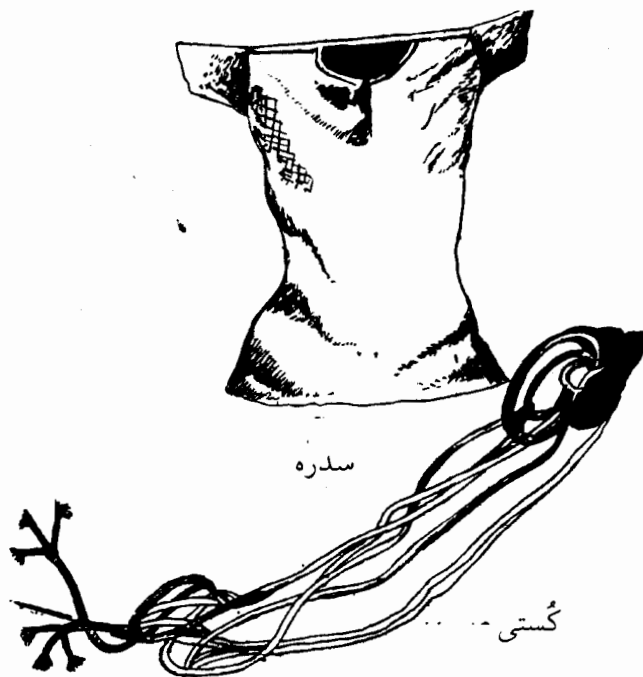
۱- برخی اساس‌ها که به گمان ما از آیین زردشت اخذ شده

شبهات میان «شد» اهل فتوت و «گستی» شعار زردشتیان حقیقتاً شایان دقت است. زردشتیان گستی را «بنددین» می‌گویند. شبهات این نام با «تیغ‌بند» بکتاشیان نیز عجیب است. هر زردشتی ناگزیر است که گستی ببندد. در هند و ایران باستان، پیش از آیین زردشت نیز این رسم وجود داشته است، احتمالاً این رسم نشانه‌یی از شروع دورهٔ جوانی است. در هندوستان برهمنان در هشت سالگی، لشکریان در ده، و رؤسا در دوازده سالگی گستی می‌بستند. در میان هندوان گستی را تنها به مردان می‌بستند، اما در میان زردشتیان به دختران هم بسته می‌شد.

گستی در میان زردشتیان کمربندی است که از بافتن شش پارچه و دوازده نخ ساخته می‌شود، سه بار دور کمر می‌پیچند، دو سر آن به اندازه‌یی دراز است که از دو سو آویزان می‌شود و بدین سان از هفتاد و دو نخ بافته شده است (هفتاد و دو نخ به شش رشته تقسیم شده، هر رشته دارای دوازده نخ است). شرط است که گستی را موبدی ببافد. آیین بستن گستی وقتی انجام می‌گیرد که کودک هفت ساله شده باشد. دختران را باید از شش تا نه سالگی گستی بست. اگر مانعی پیش آید آیین گستی بستن را می‌توان تا پانزده سالگی کودک به تعویق انداخت. در اصل *اوستا*، دیگر کتب دینی

و پازند پذیرفته‌اند که این مراسم در ده‌سالگی باید انجام شود. کستی از پشم گوسفند سفید بافته می‌شود. پشم بز یا شتر هم می‌تواند باشد. بافتن آن از پنبه را هم مجاز شمرده‌اند، اما بافتن آن از ابریشم مُجاز نیست.

کودک قبل از مراسم حمام می‌کند. در مراسم به نزدیکان و دوستان ضیافتی می‌دهند. آنان نیز هدایایی برای کودک می‌آورند. کودک پس از آنکه به پایه‌های دینی اقرار کرد، موبد پیراهنی آستین کوتاه به نام سدره به کودک می‌پوشاند، دعاهایی می‌خواند، حاضران مجلس و موبدان دیگر نیز در خواندن دعا شرکت می‌کنند. سپس موبد پشت سر کودک می‌ایستد، اگر پیش از ظهر باشد هر دو رو به مشرق، اگر به غروب نزدیک باشد هر دو رو به مغرب، و اگر شب باشد رو به چراغ یا ماه بر می‌گردانند. موبد کستی را سه دور روی سدره می‌پیچد و می‌بندد. در این اثنا نیز موبدان و کودک دعاهای خاصی را می‌خوانند.



(از کتاب مزدیسنا، ص ۲۴۸)

هفتاد و دو نخ کستی به هفتاد و دو فصل مهم‌ترین بخش اوستا، یعنی «یسنا»، شش پارچه که از دوازده نخ به وجود آمده به دوازده ماه سال، و شش جشن دینی در آن ماه‌ها، و سه باریپچیدن دور کمر به سه اصل دین زردشت: «پندار نیک، کردار نیک، و گفتار نیک» اشاره است. در دومین پیچش کستی در جلو دو گره و در سومین پیچش در عقب دو گره می‌زنند که اولین گره رمزی از هستی خدای یگانه، دومی بر حق بودن دین زردشت، سومی بر پیامبر بودن زردشت، و چهارمی رمزی از پندار نیک، کردار نیک و گفتار نیک است.

پس از بسته شدن کستی، کودک به زمرهٔ به‌دینان درمی‌آید و تازه به دنیا آمده تلقی می‌گردد.

پس از برخاستن از خواب، قضای حاجت، هنگام استحمام و پیش از غذا خوردن باید کستی را باز کرد و دوباره بست. در این حال باید خدا را یاد کرد و به اهریمن لعنت فرستاد و نیرنگ کستی خواند. به هنگام بستن کستی همانند اولین بار رو به خاور، باختر، چراغ و ماه باید کرد^(۱).

شبهات کستی زردشتیان، گره‌های شد در اهل فتوت، تیغ‌بند^(۲) در بکتاشیان، و گره‌های تیغ‌بند که اشاره به دست و زبان و کمر است، شد در رفاعیه و کمر در طریقت‌های دیگر جداً شایستهٔ دقت است. ما میان سدره و خرقة هم قرابت زیادی می‌بینیم.

احساس می‌کنیم که مطلب دیگری را به این بحث باید بیفزاییم:

۲- شعار فتوت در نصیریّه

سلیمان عدنه‌یی که به گفتهٔ خود او در ۱۲۵۰ هـ. / ۱۸۳۴-۱۸۳۵ م. در آنطالیه به دنیا آمده، سپس به مذهب نصیری پیوسته، پس از آنکه دروغ بودن آن را دریافته به

۱ - مزدیسنا و تأثیر آن در ادب فارسی، دکتر محمد معین، دانشگاه تهران، ۱۳۲۶، صص ۲۴۲-۲۵۲.

۲ - تیغ‌بند که به معنی بند شمشیر است، در میان بکتاشیه به هنگام نصیب یافتن یعنی در مراسم درآمدن به طریقت بکتاشی می‌بندد، نخ پشمی است که ابتدا به گردن طالب می‌اندازند و سپس بر کمرش می‌بندند. این نخ از پشم گوسفندی که به مناسبت مراسم قربانی می‌کردند، بافته می‌شد. آن نیز مانند شد گره‌هایی دارد. در میان علویان به جای آن دستمال به کار می‌بردند.

آیین مسیحیت درآمده، معتقدات و ارکان نصیریه را در کتابی به نام کتاب الباکورة السليمانية فی کشف اسرار الديانة النصيرية بیان کرده است. او می نویسد که در میان آنان نیز نایب امام را نقیب می گویند و در مراسم آنان شراب می نوشند (صص ۳-۴). که این نکته را به خاطر می آورد که اهل فتوت برآنند که پیش از اسلام ابو جهل با نوشیدن شراب آیین را اجرا می کرده است^(۱).

۳- شد و لنگ

از سفرنامه اولیاچلی معلوم می شود که اهل فتوت به جای شد که کمربندی پشمی بود، بعدها لنگ به کار برده اند. در حالی که در فتوت نامه های پیشین، شد چیز دیگر و لنگ چیز دیگری است. لنگ به هنگام پوشاندن شلوار به کار می رود. در میان برخی از بکتاشیان، طالب را در حالی که لنگی بر کمر بسته به میدان می آورند و بابا تیغ بند را در حضور بر میان وی می بندد.

۴- رسم نمک

می دانیم که نمک از قدیم الایام مقدس بوده است. رومیان و یونانیان در مراسم دینی نمک را به عنوان مقبول ترین چیز به معبودان خود عرضه می کردند. در مهمانی های خود بر سر سفره نمک می گذاشتند. هومر نمک را با صفت «الهی» توصیف می کند. در میان رومیان نمک رمز دوستی است. در مراسم عقد پیشاپیش عروس نان نمک سود حمل می کردند و این نان را میان مهمانان تقسیم می کردند. یهودیان به هنگام خوردن سوگند صداقت در حضور سلطان، ناگزیر بودند که نمک بخورند. در میان اعراب، نمک مثل یهودیان رمز دوستی بود. دو نفری که با هم نمک می خورند، با مقدس ترین پیوند بهم پیوسته می شدند. در انجیل متی قید شده است که عیسی کسانی را که به وی ایمان آورده بودند، «نمک روی زمین» گفته است. همه این ها و مخصوصاً با همدیگر نمک گرفتن و بهم پیوسته شدن، اهمیت معنوی نمک

۱ - تاریخ و محل چاپ این کتاب مهم معلوم نیست. (این کتاب در سال ۱۸۶۴ در بیروت چاپ شده است - مترجم).

را نشان می‌دهد^(۱).

در میان ما هم نمک مقدّس است. رمز حق، برکت و لذت است. در میان ترکان آذری «نان و نمک خوردن» و در میان ترکان غربی «حق نان و نمک» از مجازهای عرفی است. مخصوصاً در طریقت‌ها نمک بسیار مقدّس است. در سر سفره حتماً نمک می‌گذارند، غذا را با نمک آغاز کردن و با نمک به پایان رساندن سنت است. شربت مراضعه در میان اهل فتوت و قرابت آن با این آداب و شباهت آن شایسته دقت است.

۵- زاویه‌های اخیان و شکل و قیافهٔ اهل فتوت

در فتوت‌نامهٔ ناصری و سفرنامهٔ ابن بطوطه اگر اندک هم باشد به اطلاعاتی بر می‌خوریم. ناصری می‌گوید که زاویهٔ ارباب فتوت را که محل اجتماع آنان است، آستانه می‌گویند. آستانه باید چهار طرفه باشد، یعنی به بنای دیگر نباید متصل باشد، باید درون محوطه‌یی قرار گیرد، در و دیوارهای آن باید به شکلی پسندیده ساخته شده باشد، برای آنکه روشن باشد باید دیوارهای آن سفید باشد. زاویه را باید تمیز نگه داشت. حتماً باید آب داشته باشد، برای آنکه دم در چارپایی نبندند باید کسی مواظب در باشد. زاویه را باید با قالی‌های گران یا گلیم‌های زیبا فرش کرد. اما بر در اخی پرده آویخته نمی‌شود، زیرا که این نشانهٔ سروری است. دیگر آنکه در زاویه زن حضور پیدا نمی‌کند، زیرا اگر زن حضور یابد، رها شدن از بار تهمت دشوار است. اخی باید با واصلان هم صحبت باشد، در زاویه باید از بزرگان پذیرایی شود (در آنچه آستانهٔ اخی بر چه نسق باشد، آ^{۱۰۴}).

ابن بطوطه هم به هنگام بحث از زاویه‌های اخیان می‌گوید: زاویه با قالی‌های خطّهٔ روم فرش شده، با چراغدان‌های عراقی تزئین یافته در اتاق میهمانان چندین چراغ روشن است. این چراغ‌ها مسی است که روی سه‌پایه قرار دارند، در وسط آن لوله‌یی گذاشته‌اند که فتیله از میان آن می‌گذرانند. ظرف پیه‌سوز را از پیه مذاب پر می‌کنند و

۱- کتاب مقدّس، استانبول، انجیل متی، باب ۵، ص ۵، آیه ۱۳؛

Grand Dictionnaire Universel du xix siecle, paris, V. xix, pp. 500-501.

در کنار ظرف مسی پر از پیه یک عدد مقراض برای چیدن سر فتیله قرار می دهند، کسی که مواظب اصلاح و ترتیب چراغ هاست، چراغچی نامیده می شود. اهل فتوت آنچه هر روز از کسب و کار به دست می آورند، هنگام عصر به آن اخی که در زاویه است تحویل می دهند. با این پول خوراک و میوه خریداری می شود. اگر مهمانی بیاید در زاویه اقامت می کند. اساساً در اتاق اجتماع آنان برای مهمانان تخت چوبی جداگانه‌یی است. فتیان با هم غذا می خورند و سپس به صحبت و رقص و سماع مشغول می شوند. اخیان بسیار جوانمردند، این جوانمردی را در گرمی داشت مهمان تا حدی پیش برده اند که با هم بر سر مهمان کلنجار می روند^(۱).

درباره لباس و شکل و قیافه اخیان و فتیان هر مبحث «ارکان فتوت» به استناد ابن بطوطه و بورغازی اطلاعات مختصری به دست دادیم. چنین استنباط می شود که در لباس های اهل فتوت تکلف و چون طریقت های دیگر ویژگی خاصی نیست. لباس های پشمی به رنگ سیاه، سفید و سبز پوشیدن و کارد حمل کردن ویژگی خاص شمرده نمی شود. عرقچین پشمی و طیلسان خصوصیت بارز ندارد. اساساً طریق فتوت که با ملامتیه که تمام اصناف را در برگرفته و کلاً مخالف هر نوع لباس و کسوت خاصی است، جوش خورده است، عقلاً جایز نیست که خود را مقید به این قید و بند کند. از این رو توضیحاتی که درباره لباس داده شده است، ماهیتی عام دارد. اما لازم است قید کنیم که بنا به مشاهده عینی ابن بطوطه که فتیان کلاه سفید پشمی بر سر داشتند که از فرق آن منگوله‌یی به اندازه یک ذراع و عرض دو انگشت آویزان بود، این کلاه شباهت زیادی به کلاه (عمامه) ینی چریان دارد که این نیز به تأثیر آیین فتوت و اخیان است. در ینی چریان که حاجی بکتاش را مرشد خود تلقی کرده اند و گمان می کنیم که این مسأله آن نقطه نظر ما را که قبلاً به آن اشاره کرده ایم، تأیید می کند. بعلاوه بنویسیم که چراغ سه پایه در اتاق اجتماع اهل فتوت، عین همان چراغی است که علویان هم به کار می برند و شباهت تامی هم به چراغ کانون بکتاشیان دارد^(۲).

۱ - ترجمه سفرنامه، جلد ۱، صص ۳۱۲-۳۱۳.

۲ - در میان بکتاشیان به ظرف سه راهه‌یی که روی پایه قرار می گیرد، چراغ کانون گویند. این ظرف سرپوشی به شکل تاج بکتاشی دارد. در این ظرف روغن زیتون می ریزند و فتیله های قرار گرفته در

۷

فتوّت و تشکیلات اصناف

۱- حرفت، هنر، اصناف

چون حرفت مطلقاً به معنی کار است، حریف، هنرمند، بازرگان و یا کسی که به کاری مشغول باشد، معنی می‌دهد. و از این نظر در مفهوم کلمات حرفت و حریف که شمول دارند، معانی هنر و هنرمند هم داخل است. هنر (صنعت) به معنی کار هنرمندانه، و اثری ماهرانه پدید آوردن به کار می‌رود که این تعریف معنی خاصی را افاده می‌کند. اما تعبیر اصناف مانند صنف برآزان، صنف نجاران اکثر در حال ترکیب استعمال می‌شود، و برای نشان دادن صنف‌های مختلف ارباب صنعت، بعدها مردم ترکیب‌ها را حذف کرده‌اند و به تمام کسانی که با هر صنعتی یا هنری سرگرم بوده‌اند، یعنی همه اهل حرفت و اهل هنر را یک باره با کلمه «اصناف» بیان کرده‌اند.

۲- اخی، اهل صنعت است

حتّی در کهن‌ترین فتوّت‌نامه‌ها نیز در میان شرایط اهل فتوّت قید شده است که

→ سه‌راه را روشن می‌کنند. بدین نحو در این ظرف سه شعله قرار می‌گیرد که اشاره به الله، محمد، و علی است. در میان علویان جای این را ظرفی می‌گیرد که با لوله آهنی یا برنجی به پایه‌ی وصل شده است که در آن پیه گوسفند قربانی را می‌سوزانند.

اخی باید صاحب صنعتی باشد. قبلاً گفته‌ایم که در قایوسنامه عیاران، لشکریان، و بازاریان را جوانمرد می‌گفتند. اساساً در حالی که فتیان سیفی را که از اواخر دوره سلجوقی و اوایل آل عثمان بیش از دیگران آلپ‌ها، آلپ ارنلر تشکیل می‌دادند، و فتیان شربی و قولی به راستی اهل حرفه و اهل هنر بودند. از این نظر اهل فتوت که تشکیلات صنفی و صنعتی را از خود شمرده‌اند، و یا به عبارت صحیح‌تر اهل صنعت را متشکل ساخته‌اند، این رسم از زمان‌های بسیار دور و شاید از دوره ساسانیان آغاز شده است.

این گروه که مانند طریقت‌های دیگر با ذکر، ورد، کسوت، لباس خاص و چیزهای دیگر تمایز ندارند، هستی و موجودیت خود را مخصوصاً با اهمیتی که به شکل قائل شده‌اند، حفظ کرده‌اند. آیین‌ها حتی در ساده‌ترین کارها نیز ماهیت فریضه‌یی را داشت که مطلقاً اطاعت از آن و به جای آوردن آن ضروری بود. این شکل‌گرایی که امروز در نظر ما کاملاً غیرضروری و بی‌اهمیت جلوه می‌کند، از خلقیات بارز و ضروری فتوت بود. اهل فتوت با این خصیصه توانسته است درجات موجود در تشکیلات را حفظ کند، اسرار صنعت را از دستی به دستی و از فردی به فردی انتقال داده است، توافق و تعاون را مهم شمرده، قدرت آن را یافته است که افراد نااهل یا بیکاره را که به میانشان راه یافته بودند، تصفیه کند، و تقریباً همیشه دینی و عرفانی باقی مانده، و با آنکه مدلول یک توصیف سیاسی نشده، اما به سبب استعداد نجیب‌زادگی که در بُنیۀ او بود، در مواقع مقتضی در تأسیس حکومتی، و باز در مواقع مقتضی به اتکای قدرت سازندگی که در وی بود، در اسکان و تشکل نقش عمده‌یی داشته است. از آن جمله نقش بزرگ اهل فتوت در تأسیس دولت عثمانیان حقیقتاً جداگانه قابل بررسی است^(۱). این گروه همان‌گونه که در تأسیس دولت‌ها نقش داشتند، به همان مقدار، حتی بیش از آن و مهم‌تر از آن در بنای روستاها و مسأله اسکان دارای نقش بوده‌اند. اولین بررسی جدی و مستند و اصیل و ارزشمند در این

۱ - در این باره به مقاله موسوم به مسأله تشکل امپراطوری عثمانی از فردریک گایسه، ترجمۀ احمد جمال کوپرلی‌زاده، مجله ترکیات، استانبول، مطبعۀ عامره، ۱۹۲۵، جلد ۱، صص ۱۵۱-۱۷۱، نگاه کنید.

باره را پروفیسور عمر لطفی بارکان که در حال حاضر ریاست دانشکده اقتصاد دانشگاه استانبول را به عهده دارد، انجام داده است. در این تحقیق که محصول تلاشی غبطه برانگیز است وجود زاویه‌های اخیان در گوشه و کنار این سرزمین، برهان‌هایی بر نظریه‌هایی است که مطرح شده است^(۱).

اهل فتوت به یاری تعاون که یکی از اصول عمده آنان است، عنصری سازنده است، باز به استناد همین تعاون و ویژگی اعتقادی از نفوذ دولت دور مانده است و کوشیده است که در برابر این نفوذ سر تسلیم فرود نیاورد، حتی مراجعه اخوان به محاکم رسمی را توصیه نکرده است، خود با تشکیلات خصوصی خود پیوسته چون دولت در میان دولت به حیاتش ادامه داده، حتی گاهی توانسته است بر دولت نفوذ کند. اعتصاب اصناف در زمان ایلدرم بایزید و قیام اصناف در زمان مراد چهارم در ۱۰۶۱ هـ. / ۱۶۵۱ م. از ادله زنده این مدعاست. در هر دو قیام اصناف پیروز شده‌اند، در قیام دوم وزیر ملک احمد پاشا عزل شده است. حتی خفه شدن کوسم سلطان، و قتل بکتاش آغا نیز با این قیام ارتباط دارد^(۲).

اساس مشترک فتوت با طریقت صوفیانه بودن آن است. فقط عمده‌ترین و مهم‌ترین فرق در این میان، اهمیتی است که اهل فتوت به دنیا قائل‌اند. کسب حلال و دارای یک صنعت بودن، ایثار، یاری به اخوان و تعاون از شروط عمده اهل فتوت است. در حالی که اکثر طریقت‌ها پیروان خود را از دنیا دور می‌کنند، فتوت سالک خود را به دنیا و سودهای دنیوی سوق می‌دهد. اما در این سوق نفع شخصی و فردی هدف نیست بلکه غرض یاری به مردم و اخوان است.

اعتقاد صوفیانه در میان اهل فتوت نیز قناعت را سرلوحه کار قرار داده است. این شرط که اخی نباید بیش از هیجده درهم داشته باشد از دلیل‌های ملموس این اعتقاد است. اما در قناعت نیز اندیشه اجتماعی حاکم است. اخی مردی نیست که هیجده درهم سود کند. چون این قید و شرط مربوط به سود نیست، هر چه به دست آید

۱ - درویشان استعمارگر در دوره استیلا و زاویه‌های آنان، مجله اوقاف، شماره ۲، آنکارا، ۱۹۴۲، صص ۲۷۸-۳۸۶.

۲ - نگاه کنید: تاریخ نعیم، استانبول، مطبعه عامره، ۱۲۸۰، جلد ۵، ص ۹۷ و بعد؛ سفرنامه اولیاچلبی، جلد ۳، صص ۲۷۸-۲۸۹.

همان مقدار سود می‌کند. حتّی چون هرچه بیشتر سود کند به همان نسبت به یاران کمک می‌رساند، می‌کوشد که زیاد سود کند. فقط سود او در میان نهادنی است. خود برای خودش تنها هیجده درهم می‌تواند نگه دارد.

در فتوّت، تشکیلات اصناف و اعتقاد صوفیانه و آیین‌ها کاملاً با هم عجین شده‌اند. بی‌تردید در میان اصناف مفاهیم کلماتی چون: شاگرد، استاد، یگیت باشی (رئیس جوانمردان)، اخّی، نقیب، نقیب النقباء، خلیفه، شیخ، شیخ المشایخ، یا دعا خوان، چاووش، کهپا (کدخدا) گهگاه نسبت به درجات خود به مرور زمان تغییراتی پیدا کرده‌اند و سالکان یا بزرگان طریق فتوّت شده‌اند. برای ارتقا از درجه‌یی به درجه بالاتر همان‌گونه که اهلیت شرط است، مهارت در صنعت و صبر هم شرط است. از این نظر طریق فتوّت یک طریق خاص است که به نظم اهمیت خاص قائل است. جوانی که در صنفی سلوک می‌کند، تا مهارت کسب نکند، مخصوصاً منتظر وقت و زمان نباشد، امکان ارتقا یا دکان بازکردن ندارد. بنابراین از منابع استنباط می‌شود، در قرن ۱۷ م. / ۱۲ ه. آیین ارتقا و رسیدن به مرحله استادی و اجازه دکان بازکردن که با بستن لنگ صورت می‌گرفت، در میان بعضی اصناف هر پنج و شش سال، در میان جواهرسازان هر بیست سال یک بار تشکیل می‌شد که این مدت همان‌طور که دقّت در صنعت و دشواری پیشرفت را نشان می‌دهد، این قانون محدودکننده با توجّه به این حقیقت که انبوهی و افسارگسیختگی چه ضربه‌یی بر صنعت می‌زند، وضع شده است، احترام به تخصص را هم نشان می‌دهد.

جوان تا فراگرفتن رمز و راز صنعت و شغلی که بدان انتساب جسته، مجبور است که به استادش خدمت کند. سالک با گزیدن یک پدر طریق و یک رفیق طریق به آیین فتوّت پیوسته و قول داده است که از شرایط فتوّت پیروی کند، در طول حیات به پدر و رفیق طریق احترام می‌کند و یاری می‌رساند و خود نیز مظهر محبّت و احترام و یاری آنان قرار می‌گیرد. آنان و اخوان، مادام که به رسته و صندوق رسته، صنف و صنعت خود، طریقت و اخوان‌اهانتی روا ندارند، حیات و آینده آنان تأمین می‌شود. مهم‌ترین وظیفه هر اهل فتوّت این است که ابتدا به پدر طریق، رفیق طریق، استادش، صنفس و شغلش، و عموماً به اخوان، یعنی اهل فتوّت و سپس بدون در نظر گرفتن

هیچگونه فرقی به همه انسان‌ها یاری کند. در طریق فتوت هر چیز ردیف و نظامی دارد و تابع قانون است. هیچکس اگرچه بزرگ‌ترین فرد این طریق باشد، نمی‌تواند حرکتی به دلخواه خود انجام دهد. از این نظر در میان اهل فتوت نوعی دموکراسی و نظم فرمانروایی می‌کرد. کارهای جدید و جدی فقط با تصمیم عمومی اهل این طریق تصویب می‌شد. از این رو نیز اهل فتوت حتی الامکان با انطباق با زمان و اقتضای زمان موقت شدند راه خود را هموار کنند.

در هر شهر با تشکیلات اصناف، مشایخ اصناف، مجلس کدخدایان و به وسیله اجتماعات با هم ارتباط برقرار می‌کردند و با تشکیلات اصناف در شهرهای دیگر نیز با فرستادن حلوا به همدیگر ارتباط را فراهم می‌ساختند. بدین سان این تشکیلات جداگانه فعالیت داشت، اما تشکیلات خاصی بود که در میانشان فرعی اتحاد اجتماعی وجود داشت.

۳- گروه‌های اصناف و پیران، هفده کمر بسته

هر گروهی از اصناف برای گروه خود در فتوت پیری تاریخی و موجود یا خیالی و جعلی را ولی می‌شمردند. به نام او شد می‌بستند، دکان را به نام او می‌گشودند، در دعاها و گلبانگ‌ها از وی نام می‌بردند، و آن پیر حامی آن صنعت شمرده می‌شد. فتوت نامه‌یی کوچک به شماره ۳۲۲۵ در کتابخانه ولی‌الدین افندی (۴۶۳-۴۸۳) در این مورد ذهن ما را کاملاً روشن می‌کند. به نوشته این فتوت نامه گروه اصناف و پیران آنان بدین قرارند:

جولاهگان: ابونصر عبدالله؛ قصابان: ابوالمخجن؛ نانویان: عمر بربری؛ بقالان و میوه‌فروشان: عدی بن عبدالله؛ سقایان: سلمان کوفی؛ ختنه‌گران: عبید مصری؛ ناطوران: محسن بن عبدالله؛ گرمابه‌بانان: منصور بن قاسم بغدادی؛ دباغان: اخی اورن؛ خیاطان: داوود بن عبدالرحمن بربری؛ تیراندازان: ابوسعید؛ حافظان: عقیله؛ معرفان: منصور بن عبدالله؛ شاعران: حسان بن ثابت؛ خوب‌نفسان: بوحیب محیی‌الدین؛ سوزن‌زنان: ابوالقاسم مبارک؛ نعلبندان (بیطاران): ابوسلیمان بن قاسم؛ جواهرسازان: نصر بن عبدالله؛ حلوافروشان: حسین (حسن؟) بصری؛ عطاران:

حسام بن عبدالله کوفی؛ کزازان: عبدالله بن جعفر طیار؛ بازرگانان: سعید بن ابو عبیده؛ لنگ فروشان: محمد بن اکبر یمنی؛ سراجان: بوالنصر بن هاشمیه بغدادی؛ پنبه دوزان: عمار بن یاسر؛ شمشیر سازان: اسیر هندی؛ چاقو سازان: ابو الفتح بن عبدالله؛ خیمه دوزان: نصر بن عبدالله المکی؛ فراشان: نصری هندی؛ سپر سازان: حسن قتال؛ چاووشان: عمران خزاعی؛ ماهی فروشان: نصرالله سماک؛ جراحان: ابو عبیده جراح؛ چراغ سازان: عبدالله حبیب نجار؛ سنگ تراشان: قاسم بن عبدالله؛ تیراندازان: سعد بن ابو قاص؛ بنایان: ابو محمد بن عمران القوسی؛ رنگرزان: عمر بن عبدالله صباغ؛ زهتابان: عمر بن نصر الوساری (۴)؛ کاسه سازان: عبدالفتاح المدنی؛ کشاورزان: غیاث الحرانی؛ باغبانان: ابوزید بابارتنی هندی؛ تنماج سازان: ورقه؛ خرده فروشان: عون بن عمران؛ چوپانان: ابوشارب عراقی، دلالان: طیفور مکی؛ ریخته گران: وعیدالله البحری؛ صابون سازان: احمد بن عبدالله؛ شربت فروشان: محمد بن عبدالله. علاوه بر اینان هفده کمر بسته که پیر طایفه اصناف اند، عبارتند از:

- ۱- سلمان فارسی؛ آرایشگران؛ ۲- عمر بن امیه؛ نامه رسانان؛ ۳- بلال حبشی؛ مؤذنان؛ ۴- بریده اسلمی؛ سنجاقداران؛ ۵- ذوالنون مصری؛ طیبیان؛ ۶- صهیب رومی؛ اخیان؛ ۷- حسن بصری؛ مشایخ؛ ۸- قنبر؛ سائسان؛ ۹- کمیل بن زیاد؛ بعضی مشایخ؛ ۱۰- عبدالله بن عباس؛ مفسران؛ ۱۱- مالک اشتر؛ بیگ ها و سلاح داران؛ ۱۲- محمد بن ابوبکر؛ معماران؛ ۱۳- جوانمرد قصاب؛ قصابان؛ ۱۴- جابر انصاری؛ نقیبان؛ ۱۵- ابوذر غفاری؛ پالان دوزان؛ ۱۶- ابودردا؛ متراضان؛ ۱۷- ابو عبیده؛ رئیسان.

چنانکه می بینیم بسیاری از این افراد مجهول و تخیلی اند، برخی ضد یکدیگر و بسیاری هم کسانی هستند که خیلی بعد از پیامبر حیات داشتند. اسامی بعضی هم چندبار تکرار شده است. در مجموعه یی متعلق به رائف یلکنجی کتابفروش در فتوت نامه کوچک شش برگی از شخصی به نام حاجی بابان حاجی شیخ ابراهیم طوسیه لی نیز صنایع و پیران آن ها نوشته شده است. در میان آنان ابونصر سراج^(۱) پیر سراجان نشان داده شده است، اما در پایان نام وی کلمه «انصاری» افزوده شده و از

۱ - ابونصر سراج درگذشته ۳۷۸ هـ / ۹۸۸-۹۸۹ م که کتابی به نام اللمع در تصوف دارد.

صحابه وانمود شده است. به جای صهیب پیر اخیان، ابوالفضل عباس پسر علی (ع) و برادر امام حسین که در ۶۱ هـ. / ۶۸۰ م. به همراه امام حسین در کربلا به شهادت رسید، و پسر او اخی اورن را قید کرده است. در این فتوت نامه این صنعت ها علاوه است:

عابدان: عبدالله طیار؛ کشتیانان: حجاجش بعیر (۴)؛ صحافان: ابن عمر؛ حلاجان: منصور حلاج و به واسطه او امام بشیر؛ خوشخوانان: رحمان یتیم^(۱).
در این مجموعه فتوت نامه یی درباره کفشدوزان (۷-۸) و فتوت نامه یی هم درباره سراجان (۹-۱۰) وجود دارد. قبلاً گفتیم که به فتوت نامه یی هم درباره سقایان ینی چری برخورده ایم. چنین استنباط می شود که درباره هر یک از گروه های اصناف به شرط رعایت همان اساس، فتوت نامه یی نوشته شده است. اگر چه لازم نیست گفته شود که تا هر جا که مقدور است برای آگاهی یافتن از هر صنف و معتقدات و دیگر ویژگی ها به دست آوردن و چاپ کردن آن فتوت نامه ها چه خدمت بزرگی به عالم دانش انجام خواهد داد. اما این را خدا می داند که چه کسی خواهد جست، چه کسی خواهد یافت، و به چاپ خواهد سپرد و چه کسی چاپ خواهد کرد؟

این هم شایسته دقت است که در میان این صنف ها اهل ریاضت، یا نظیر عابدان که اهل هیچ حرفه یی نیستند نیز قرار دارند، و یا اینکه افرادی چون اهل ریاضت و عبادت که اوصاف معنوی دارند نیز خود حرفه یی به شمار آمده و شاعران نیز در میان این زمره قرار دارند. سنگ مزاری در درگاه حاسب بابا بکتاشی در قره آغاج استانبول که حاوی کتیبه زیر است، این خصیصه را به صورتی بسیار ارزنده اثبات می کند:

الله بس، باقی هوس

کدخدای شاعران

از محبان آل عبا

۱ - درباره خوشخوانان به کتاب تعریفات از فقیری قالداندللی درگذشته ۹۷۴ هـ / ۱۵۶۶-۱۵۶۷ م، نسخ خطی ترکی کتابخانه دانشگاه استانبول، شماره ۳۰۵۱، آ. ۷.

مرحوم و مغفور

عاشق خیری

روحش شاد باد

۱۲۸۸

سنه (۱)

تردید نیست که شاعرانی چون نفعی، نائلی و ندیم از کدخدایی پیروی نمی‌کردند و این شاعران رسته بالا صنفی نداشتند. در اینجا مقصود از «شعرالر» چنانکه از کلمه «عاشق» هم فهمیده می‌شود، شاعران مردم و شاعران ساز است. می‌بینیم که فتوّت اوصاف و سجایای معنوی را نیز اهمال نکرده است و تقریباً همه صنف‌ها را تحت سلطه درآورده است.

اطلاعاتی که اولیا چلبی (۱۰۹۴ هـ. / ۱۶۸۲-۱۶۸۳ م.) در سیاحتنامه‌اش به دست داده است، اگر اندک هم باشد، از آن دیدگاه که در قرن هفدهم / یازدهم هجری، قدرت اهل فتوّت در استانبول را نشان می‌دهد درباره اصناف بسیار ارجمند است. اولیاچلبی، ذیل عنوان «من بیان امام جعفر الصادق»، فتوّت‌نامه‌یی را که در دست بکتاشیان بوده خلاصه می‌کند، و ارکان شد بستن را توضیح می‌دهد و در این میان از پوشش درویشان و شکل و قیافه آنان سخن می‌گوید^(۲). و سرانجام آداب رژه را در استانبول به تفصیل بیان می‌کند (صص ۵۰۵-۶۷۴) و به هنگام بحث از رژه دسته‌ها در مصر اصناف آن دوره و پیران آنان را بر می‌شمارد^(۳).

گروه اصناف که اولیا چلبی در جلد اول برشمرده است، اگر اصنافی را که درون یک صنف قرار می‌گیرند، استثنا کنیم، درست چهارصد و هشتاد گروه‌اند. اما اولیا چلبی جزو کسانی که در رژه شرکت کرده‌اند، از وزرا، میرمیران‌ها، اعیان، ملایان، مأموران احضار و خطبا که وظایف دینی به عهده داشتند، گروه‌بانان دسته، غلمان‌ها، غلام‌بچگان، عسس‌ها، جلادان، سرمفتشان صاحبان وظایف لشکری و اداری، حتی

۱ - کتیبه عیناً چنین است: الله بس باقی هوس / شعرالر کنخداسی / محب آل عبادن / مرحوم و مغفور / عاشق خیرینون روحی / شاد اوله / ۱۲۸۸ / سنه.

۲ - سیاحتنامه، مطبعة اقدام، ۱۳۱۴، جلد ۱، صص ۴۸۷-۵۰۵.

۳ - استانبول، مطبعة دولت، ۱۹۳۸، جلد ۱۰، صص ۳۵۸-۳۸۱.

حبیب‌بران جوانانی که روابط نامشروع داشته‌اند، و دلالان ناموس را هم شمرده است. اما می‌گوید افرادی که عمل آنان از نظر مردم بد شمرده می‌شود، پیر ندارند. از توضیحات اولیا چلبی، چنانکه معلوم است، آن صنف‌هایی که داخل سپاه بودند، نظیر: معرفان، نعت‌خوانان، پادشاه، وزیر و اعیان، مداحان، منجمان، رمالان، عمله موت، توتیاچیان، معجون‌سازان، عکّامان^(۱)، شیربانان، خرس‌بازان، تیر و کمان‌سازان، زره‌سازان، سازندگان ساعت‌های شنی، منگوله‌سازان، صدف‌کاران، کنده‌کاران، نعلبندان، تعمیرکاران راه آب، ارابه‌چیان، بازیگران ایوب، قاشق‌سازان، حکاکان، کلاه پوست دوزان، مرکب‌سازان، دوات‌سازان، هلال‌سازان و چیزهای دیگر را آورده است که همه به تاریخ پیوسته‌اند و دوران طفولیت ما را به یاد می‌آورند و گروه‌هایی هستند که امروز نشانی از آنان نمانده است. در همان رژه قصابان یهودی، عطاران یهودی هم هستند که از مسلمانان نیستند. طبعاً اینان نمی‌توانستند در گروه اهل فتوت وارد شوند. اساساً از قرن ۱۷م/۱۱هـ. در سرزمین آل عثمان، فتوت - چنانکه قبلاً هم متذکر شدیم - ویژگی شیعی - باطنی خود را گم کرده، در عین تعقیب آن نشان‌ها کاملاً به صورت تشکیلات اصناف درآمده است، و این خصیصه اصلی در میان حمزویان و صنف پشمالچی که حمزویان را تمثیل کرده‌اند، باقی مانده است و از سوی دیگر بکتاشیه نیز ارکان فتوت را پذیرفته‌اند. و بدین‌سان گروه‌های صنفی غیرمسلمان هم به رسته‌ها پیوسته‌اند. آنان نیز بر همان اصول گردن نهاده‌اند و در میان آن آیین و رسوم حتی الامکان ذوب شده‌اند. چنانکه تا زمان‌های اخیر که بازار استانبول باز می‌شد، غیرمسلمانان هم در دعاها و گلبانگ‌های شیخ اصناف بازار و امام جماعت مسجد بازار شرکت می‌کردند، به صندوق بازار پول می‌ریختند و در مواقع مقتضی از صندوق پول وام می‌گرفتند و یا از کمک آن بهره‌مند می‌شدند.

۱ - عکّام: در لغت عربی کسی است که بار بر شتران بندد. در دوره عثمانی گروهی بودند از اعراب که در مراسم «صّره» از پانزدهم شعبان طبل به دست در استانبول محله به محله می‌گشتند و پول جمع می‌کردند، آن پول‌ها را به حرمین شریفین می‌فرستادند. این آیین را اولین بار سلطان محمد چلبی آغاز کرد، یاوزسلیم آن را نظم و سامان داد - مترجم.

۴- آیین اخی اورن در میان اهل فتوٰت در دورهٔ آل عثمان

باز از طریق اولیا چلبی در می‌یابیم که اخی اورن در میان اهل فتوٰت جایگاهی رفیع داشته است. علی‌رغم آنکه در *شقایق النعمانیة* این شخص پیر دباغان خوانده شده است^(۱)، کسانی که در شهرها به اخی باباها اجازت‌نامه می‌دادند، به سرزمین‌هایی که اخی بابا نداشتند، حتی به ایالات دوردست چون بوسنه - هرسک و بلغارستان می‌رفتند، و در آنجا امتحان خلافت و شاگردی می‌گرفتند و لنگ می‌بستند، همه از مشایخ تکیهٔ اخی اورن در قیرشهر بودند. مطلقاً شرط نبود که اخی بابا از اصناف باشد، از رجال مملکت و از علما نیز می‌توانستند باشند.

جایگاه اخی اورن در آیین بکتاشیه را هم از مناقب حاجی بکتاش به دست می‌آوریم. با توجه به این کتاب اخی اورن که «سرور و سرچشمهٔ فتوٰت داران» است، گفته است: «هر کس که ما را به مشیخت برگزیند خنکار حاجی بکتاش شیخ اوست، هر کس بخواهد ما را زیارت کند، خنکار حاجی بکتاش را زیارت کند»^(۱). در این کتاب که ولایت‌نامه هم گفته می‌شود، می‌گوید که اخی اورن مناقبی هم داشته است^(۲)، وقفنامهٔ او با تاریخ ۷۰۶ هـ. / ۱۳۰۶ م. در ذیل *علی الاخیه الفتیان* م. جودت آمده است (صص ۲۷۹-۲۸۲). جودت تارم تصویر این وقفنامه را به صورت بسیار پریشان در کتاب موسوم به *قیرشهر و گل‌شهر در تاریخ خود* آورده است. تاریخ این تصویر سال ۶۷۶ هجری / ۱۲۷۷ م. را نشان می‌دهد، و همین تاریخ هم به عدد و هم به حروف قید شده است^(۲). در چاپ ۱۹۴۸ این کتاب هم در نقل عبارات عربی وقفنامه به ترکی همین تاریخ دیده می‌شود^(۳). در حالی که در هر دو متن و ترجمه در میان شرایط وقف، این شرط آمده است که در مسجد متصل به آرامگاه شب‌های جمعه و دوشنبه بعد از نماز صبح سورهٔ یاسین و اوراد شیخ حامد ولی از طرف شیخ، خوانده شود^(۴). شیخ حامد ولی، مرشد حاجی بایرام در گذشته ۸۳۳ هـ. / ۱۴۲۸-۱۴۲۹ م. ممکن نیست که در ۷۰۶ یا ۶۷۶ وفات کرده، یا حتی به دنیا آمده

۱ - ترجمهٔ شقایق، مطبعهٔ عامره، ۱۲۶۹، ص ۳۳.

۲ - قیرشهر، مطبعهٔ ولایت، ۱۹۳۸، صص ۱۷۴-۱۷۶.

۳ - استانبول، مطبعهٔ ینی‌چاغ، صص ۸۳-۸۵.

۴ - م. جودت، ص ۲۸۱؛ *قیرشهر در تاریخ*، ص ۱۷۵، ترجمه، ص ۸۴.

باشد. روایتی در دست است که حامد ولی حدود سال ۸۰۵ هـ. / ۱۴۰۲ م. وفات کرده است^(۱). از این رو در تاریخ وقفنامه مسلماً خطایی راه یافته است. احتمالاً سال ۸۰۶ به صورت ۷۰۶ و ۶۷۶ خوانده شده است. به این تقدیر چون عبارت «قدس سرّه» درباره حامد ولی به کار رفته، استنباط می شود که پیش از تنظیم وقفنامه فوت کرده است. در شجره نامه یی هویت اخی اورن تثبیت شده است^(۲). بنابراین شجره نامه اخی اورن پسر عباس عموی حضرت پیامبر (ص) است. نامش محمود است. در یکی از جنگ ها از سوی پیامبر علمی به وی داده اند و گفته اند: «اخی! تو اورنی»^(۳)، از این رو او را به نام اورن خوانده اند. پس از جنگ هر یک از صحابه علمی به وی داده اند و پیامبر (ص) هم دخترش رقیه را به عقد او درآورده و بر او شد بسته و او نیز به دستور پیامبر بر سی و دو پیر از گروه اصناف کمر بسته، به سرزمین روم آمده و در قیر شهر ساکن شده است، ازدهایی را که در آن شهر بود گرفته، زنجیری بر گردنش افکنده و بر درکارگاه خود بسته است. پس از مواجهه با این همه وقایع در نود و سه سالگی وفات کرده است. پس از ثبت این هویت خرافی، شرایط ایمان و اسلام ذکر شده، آیات مربوط به فتوت نوشته شده، سپس گشودن در آستانه، قندیل افروختن، تربیه (مرید) گردآوردن، با آیندگان و روندگان چون شیر و شکر جوش خوردن، کمر بستن و گشودن، از شرایط فتوت شرطی را فرونگذاشتن، اجازت نامه دادن با رعایت احترام خدا، پیامبر و همه مسلمانان آمده است. کسانی که به صاحب این اجازت نامه اخی سنان دست ارادت می دهند، لازم است بدانند و بپذیرند که دست او دست «سلطان الفتوة و المروة اخی جهان ناصرالدین اورن» است. و شجره فتوت را از خود تا محمد (ص) به این ترتیب ردیف می کند:

اخی سنان - اخی محمد - حاجی انعام - اخی طرود - اخی شرف الدین -
خواجه عثمان - سنان الدین آق سرایی - اخی امیرجی قراحصاری - اخی
ناصرالدین اورن - اخی احمد قیصر - اخی عبدالله - اخی فرج زنگانی - اخی علی

۱ - مستقیم زاده سلیمان سعدالدین، *مجلة النصاب فی النسب والکنی واللقاب*، استانبول، کتابخانه حالت افندی، سلیمانیه، شماره ۶۲۸، آ ۱۹۱۱.

۲ - تصویر این شجره نامه در چاپ ۱۹۳۸ آمده است.

۳ - اورن (= evren) به معانی: جهان، دنیا، روزگار، کائنات و ازدهاست - مترجم.

عربان - اخي محمد حصيرباف - اخي محمد بخاري - اخي رشيد كبرى - علي (ع) - حمزه - محمد (ص).

اخي فرج كه نامش در شجره آمده - چنانكه گفته شده، از صوفيان قرن پنجم هجري است. اخي قيصر، شيخ اخي اورن بايد همان اخي قيصر باشد كه سلطان ولد او را ستوده است^(۱). چون اجازت نامه در اواخر محرم ۸۷۶ هـ / ۱۴۷۱ م. نوشته شده، شرف الدين عثمان در سلسله نسبت احتمالاً اخي شرف الدين است كه در ۷۸۹ هـ / ۱۳۸۷ م. وفات كرده است^(۲). صاحب اجازت نامه، سنان، يا چنانكه در سلسله نسبت آمده، «سنان الدين» نيز به احتمال اخي سنان است كه مزارش در آنكاراست^(۳). اين سلسله نسبت، مخصوصاً از نظر تثبيت روزگار اخي اورن بسيار مهم است. گلبانگي اخي در پايان اجازت نامه، هر چند خصوصيت سني را حايز است، اما اگر فتوت نامه شيخ حسين بن غيبي كه كمابيش با اين اجازت نامه در يك تاريخ نوشته شده و اساس هاي آشكار و غير قابل انكار شيعي - باطني در فتوت نامه سيد محمد رضوي كه پنجاه و پنج سال بعد از اين اجازت نامه تأليف شده و آماج انتقاد شديد منيري بلگرادي قرار گرفته، و همچنين همين نوع تمايلات در فتوت نامه هاي متأخر مدنظر قرار گيرد، گمان مي كنيم كه اين مسأله را بايد بر تقيه حمل كرد. همان گونه كه اجازت نامه هاي بكتاشي، و وكالت نامه هايي كه از سوي وكيلان در شاخه چلبى از علويان به چلبيان داده مي شود، همين ويژگي را دارند. در حالي كه بكتاشيان و علويان به سالك تلقين مي كنند كه او جعفري است و معتقدات آنان كاملاً متكي بر اساس هاي باطني است.

درباره اخي اورن مثنوي به نام «كرامات اخي اورن طاب ثراه» در دست است كه به گلشهرى نسبت داده شده، تصوير اين مثنوي را ف. تيشنر در سال ۱۹۳۰ در هامبورگ چاپ كرده است. رائف يلكنجى كتاب فروش مي گويد كه اين كتاب معمول است و با گرفتن بعضي ابيات از منطق الطير گلشهرى و برخي اضافات پديد آمده

۱ - ديوان سلطان ولد، ص ۱۵۰، بيت ۱۰.

۲ - مبارك غالب، كتيبه هاي آنكارا، بخش دوم، ص ۱۹.

۳ - همان، بخش اول، ص ۱۲.

است (منطق الطیر گلشهری ترجمه منطق الطیر عطار نیست. کتاب دیگری است که با اساس قرار دادن منطق الطیر تألیف شده است. در این مورد به مقدمه ترجمه ما از منطق الطیر، آثار کلاسیک شرق، ۶، وکالت معارف، استانبول، ۱۹۴۴، صص XIV-XII نگاه کنید). این اثر را به راهنمایی رائف یلکنجی با منطق الطیر گلشهری مقایسه کردیم، حقیقتاً بعضی جاهای آن، مخصوصاً از مصراع «آلتی شرطی وار فتوت یولونون» (راه فتوت شش شرط دارد) به بعد یازده بیت عیناً مطابق است، یک بیت را کمی تغییر داده‌اند و در میانه ابیات، بیت‌های دیگر و مبحث مربوط به فتوت را افزوده‌اند و به نام گلشهری یک چنین مثنوی پدید آورده‌اند. اما اگر توجه کنیم که مناقب حاجی بکتاش که در سال ۸۴۴ هـ. / ۱۴۴۰-۱۴۴۱ م. تألیف شده، و خبر می‌دهد که اخی اورن مناقبی داشته است، مسلماً چنین کتابی موجود بوده است. همچنین در ولایت‌نامه در ابتدای بحث اخی اورن می‌گوید: «باز معلوم شود که اصل و نسل و مولود و مکان اخی اورن سلطان را کسی نمی‌داند زیرا که از رجال غیب است. شیخ صدرالدین سمرقندی او را معرفی کرد. مقدم بر او کسی او را نمی‌شناخت و بر سرش واقف نبود» (۱۲۰). با توجه به این عبارت، این مناقب از گلشهری نیست، بلکه از صدرالدین سمرقندی است که هنوز از هویت وی آگاه نیستیم. خلاصه کلام اینکه می‌بینیم اخی اورن در دوره آل عثمان و از قرن ۱۵ م. / ۹ هـ. به بعد در میان اهل فتوت اعتباری عظیم کسب کرده است.

سورنامه سید وهبی (۱۱۴۹ هـ. / ۱۷۳۶ م.) نیز از کشاورزان، آسیابانان، نانویان، قصابان، دباغان، شمع‌فروشان، آرایشگران، سراجان، اصناف قدیم و جدید بازار، کفشدوزان، بقالان، خیک‌فروشان، تره‌بار فروشان، عمامه فروشان، طاقه‌فروشان، لحاف دوزان، دلالان بازار، جدید، تجار بازار برده فروشان، حلاجان، نجاران، جواهرفروشان، بزآزان، کزآزان، آش‌فروشان، خیاطان، نعلبندان، مسگران، تجار، تیراندازان، قلم‌فروشان، سفیدگران، سرمه‌دوزان، بیطاران، قایق‌سازان، عمده‌فروشان، میوه‌فروشان و گروه‌های دیگر و رژه آن‌ها سخن می‌گوید و می‌نویسد که برخی از اینان چگور می‌زدند، و تقریباً مثل اولیا چلبی منتهی طبعاً با آرایه‌های بدیعی و به طور اصطلاحی وضع آنان را بیان می‌کند و بدین سان این کتاب اطلاعاتی

را که اولیا چلبی داده است، تکمیل می‌کند و در سده بعد از اولیا چلبی کیفیت چنین رژه‌یی را مجسم می‌کند^(۱).

۵- تشکیلات در گروه‌های اصناف

از اطلاعات مندرج در منابع استنباط می‌شود که در قرن ۱۷م/۱۱هـ. جوانی که به صنعتی روی می‌آورد، پس از مدتی لنگ می‌بندند و بدین‌سان به استادی ارتقا می‌یابد و حق باز کردن دکان به دست می‌آورد. مراسم ارتقا اکثر در یک گردشگاه و در اوقات معین انجام می‌گرفت و عبارت از چراغ در آوردن و شد بستن بود. شیخ گروه به استاد جدید متناسب با شغلش چیزی از قبیل قیچی، سوزن، نخ، کارد، تیغ، تنوره یا ترازو می‌داد و او را نصیحت می‌کرد. استاد جدید به اخوان، شیخ گروه و صندوق رسته مقداری پول می‌داد. در مراسم با آداب و ارکان خاص حلوا هم پخته می‌شد.

هر گروه از اصناف، شیخ، نقیب، یگیت‌باشی، دعاخوان، چاووش و کدخدایی داشتند. شیخ و نقیب که وکیل شیخ بودند نمایندگان آن گروه بودند و اینان از دوره‌یی مانده بودند که فتوت دارای تمایلات عرفانی و باطنی بود. یگیت‌باشی به مسئله برپا کردن جشن در میان گروه مشغول می‌شد و در مواقع مقتضی حکمیت را به عهده می‌گرفت و یاران را از مراجعه به محکمه باز می‌داشت. دعاخوان در مراسم دعا می‌خواند، گلبانگ می‌کشید، پیر صنعت و بزرگان را دعا می‌کرد. کدخدایی یا چنانکه مردم تلفظ می‌کنند کھیایی بعدها به صورت نیمه‌رسمی درآمد بود. کدخدای هر گروه از میان قدیم‌ترین استادان آن گروه انتخاب می‌شد، برای کدخدا شدن پاکی و امانت و دست کم تربیت سه استاد شرط بود، کدخدا که بعدها متولی هم خوانده می‌شد تا سال ۱۹۰۸ ادامه داشت. اما بعدها کدخدایی تحت نفوذ دربار درآمد. دربار، کدخدایی اصلی را که «صاحب‌نان» خوانده می‌شد، به افرادی اعطا می‌کرد که مورد تأیید دربار بود، آنان نیز این مقام را به یکی از اصناف اجاره می‌دادند. از این‌رو

۱- نگاه کنید: نسخ خطی ترکی کتابخانه دانشگاه استانبول، شماره ۳۹۷۴، ۴۷-۵۳.
۷۲-۷۶، ۸۱-۸۵، ۸۹-۹۲، ۹۹-۱۰۲.

«صاحب نان» همیشه بالاتر از کدخدا بود^(۱).

در میان اهل فتوت هر گروه از اصناف با رسته‌یی متحد شده بود. رسته یک صندوق مشترک داشت که سرمایه‌اش از هدایا، پول‌هایی که شاگرد در رسیدن به مقام خلیفه و خلیفه در ارتقا به استادی می‌دادند، از بخشی از پول‌هایی که از گروهی در هفته یا ماه می‌گرفتند، و از مازاد پول‌هایی که از وجوه جمع شده برای تفرج باقی می‌ماند، فراهم می‌شد. صندوق در مواقع نیاز مانند ازدواج، بیماری، مرگ و سایر موارد بدون بهره به اصناف وام می‌داد. بعلاوه در ماه‌های رمضان مراسم مقابله ترتیب داده می‌شد که هزینه‌اش از صندوق پرداخت می‌شد. رسته اموال و اشیای منقول هم داشت. همه این امور از طرف هیأت اداری رسته سر و سامان می‌گرفت. هیأت اداری رسته با انتخاب گروه مربوط این وظیفه را به عهده می‌گرفتند و پنج نفر بودند. صندوق را به مسئولیت کدخدا واگذار کرده بودند. هیأت اداری موظف بود که کارهای مالی کدخدا را بررسی کند. هیأت هر وقت می‌خواست می‌توانست موجودی صندوق را بشمارد. اگر کدخدا (متولی) کنار می‌رفت یا می‌مرد، روز بعد اصناف جمع می‌شدند، یکی از قدیم‌ترین کسانی که جزو هیأت اداری رسته نبود، صندوق را تحویل می‌گرفت، موجودی صندوق، طبق دفتر شمارش می‌شد و در همان مجلس متولی جدید را برمی‌گزید.

گذشته از گروه بیست و چهارگانه اصناف یک مجلس کدخدا هم بود که مرکب از کدخدایان بود. این مجلس در آخرین جمعه هر ماه قمری تشکیل می‌شد. کدخدا باشی که ریاست مجلس کدخدایان را به عهده داشت، از میان کدخدایان در حال حیات برگزیده می‌شد. کدخداباشی کار متولیان را زیر نظر داشت، شکایات را می‌شنید، بدون امکان دادن به مداخله دولت می‌کوشید که اختلاف میان اصناف را حل و اصناف مجرم را مجازات کند.

سالی یک‌بار یک اجلاس عمومی برپا می‌شد که سه روز به طول می‌انجامید، و یا در حالت‌های فوق‌العاده با اجتماع رجال حکومت برای سامان دادن به وضع اصناف تشکیل می‌شد، و سالی یک‌بار هم گردشی ترتیب داده می‌شد تا همبستگی میان

اصناف تقویت می‌گردد و بدین‌سان با تفریح و استراحت بر نیروی روحی کارگران افزوده می‌شد.

هر گروهی پرچمی و پرچمداری هم داشت. روی این پرچم علاوه بر آیات و احادیث که داد و ستد و حیات کارگری را می‌ستود، علامت آن گروه هم قرار داشت. در اجلاس‌های عمومی این پرچم را هم به گردشگاه می‌بردند و هرگروه به طور دسته‌جمعی به آنجا می‌رفتند.

ضابطه دکان بازکردن در دوره‌های بعد اصل حق امتیاز را پدید آورد. به تعبیر آن روزگار زمین‌های خالی داخل کوچه‌ها از آن هر شخص بود، هر کس می‌توانست در هر جا که می‌خواست، صنعت خود را ارائه کند، اما زمین‌های خالی تجاری به محل تعلق داشت، برای کارکردن در آنجا شخص می‌بایست صاحب آن باشد و یا آن عرصه را خریداری کند. اگر لازم می‌آمد بر آن عرصه‌های تجاری اضافه می‌کرد.

این تشکیلات در استانبول و مراکز بزرگ رفته‌رفته کم‌رنگ‌تر و ضوابط آن به مرور ایام سست‌تر شد و تقریباً تا انقلاب ۱۹۰۸ ادامه پیدا کرد. در دوره‌های اخیر خاطره این تشکیلات در استانبول فقط به مراسم افتتاح بازار سرپوشیده استانبول منحصر شد. هر روز صبح، اصناف بازار بر در بازار صحافان جمع می‌شدند، پیشنهاد بازار می‌آمد، در بازار را با بسم‌الله و دعا می‌گشودند و پیشنهاد دعایی شبیه گلبانگ می‌خواند، فاتحه می‌دادند، سپس اصناف وارد بازار می‌شدند.

گزارشی که الیاس بن عبدالله کنسول هلند در شام درباره تشکیلات اصناف در قرن ۱۹ در سوریه به سال ۱۸۸۳ به انجمن خاورشناسان در لیدن داده است از آن نظر که قدرت این تشکیلات را در آن روزگار نشان می‌دهد سند بسیار باارزشی است^(۱).

۶- انحطاط در تشکیلات اصناف و سبب‌های آن

کم سو شدن تدریجی تشکیلاتی که فتوت تأمین کرده بود و از میان رفتن نظم و

۱ - ذیل علی الفصل الاخیه الفتیان، ص ۳۲۴ و بعد؛ بخش اخیر مقاله خود را مخصوصاً با بهره گرفتن از این دو کتاب ارجمند فراهم کرده‌ایم: عثمان نوری، مجله امور بلدیة، جلد اول، تاریخ تشکیلات بلدیة، استانبول، ۱۳۳۸/۱۹۲۲، باب ششم، صص ۴۷۹-۷۶۸؛ ایلخان تاروس، اخیان، انتشارات وزارت کار ترکیه، شماره ۷، آنکارا، چاپخانه اولوس، ۱۹۴۷.

سامانی که این تشکیلات در میان گروه اصناف پدید آورده بود، با جایگزینی صنایع عظیم اروپا با دستگاه‌های دستی و کوچک محلی و خرید محصولات کارخانه‌یی پا به پا بوده است. می‌توانیم بگوییم که سرگرم شدن نظامیان با صنعت بر این سیر طبیعی سرعتی بخشیده است. در حالی که اصناف به دولت مالیات می‌دادند، نظامیان مالیات پرداخت نمی‌کردند. از این رو اصناف اصیل که از یک سو وجوهی به رسته خود می‌دادند و از سوی دیگر زیر بار مالیات سنگین دولتی له می‌شدند که گهگاه به حق موجب شکایت آنان می‌شد و حتی اعتصابات پیش می‌آورد، در عوض نظامیان که با صنعت سرگرم شده بودند، در قبال نظام و اصول اصناف به صورت یک دسته نظامی بی‌نظم و ترتیب درآمد بودند. اگر آسانی کار و ارزانی را هم به این عوامل بیفزاییم، صنایع محلی چون حکاکی، صدف، نقره، مفتول و عاج‌کاری و نظایر آن فروکش کرده‌اند، چنانکه حتی نمونه‌های بد این نوع صنایع نیز ماهیت عتیقه پیدا کرده است. از سوی دیگر معاشرت ما با اروپا در زندگی، اندیشه‌ها و عادت‌های ما تأثیر گذاشته است و این تأثیر بر صنایعی که به کار طولانی دست نیاز داشت و به یاری تجملات دینی دوره گذشته پرورده شده و توسعه یافته بود، نظیر تسبیح‌سازی کارگر بوده و آنها را از میان برده است. در زمان‌های اخیر صنعتگرانی را که با این نوع صنایع سرگرم بودند و امروز بسیاری از آنان کوچیده و رفته‌اند، چند تن علاقه‌مند به کلکسیون می‌پروردند.

۷- کلمات و عاداتی که از تشکیلات فتوت و اصناف میانه مردم نفوذ کرده است

فتوت و تشکیلات اصناف، بعضی عادت‌ها و بعضی کلمات و تعبیرها را میان مردم شایع کرده است. در رأس این عادات مراسم شمشیر بستن پادشاه عثمانی است هنگامی که بر تخت می‌نشست. میان شمشیر بستن و شد بستن شباهت زیادی موجود است. اگر ببیندیشیم که اولین پادشاه عثمانی با اهل فتوت مناسباتی مثبت داشته است، گمان می‌کنیم که ممکن است اگر گفته شود که مراسم شمشیر بستن بر این مناسبت اتکا داشته است. اینکه به کمر دختر ازدواج کرده از طرف بزرگ خانواده

شالی می‌بندند و در آن میان درباره قداست کانون خانواده اندرز می‌دهند و سفارش می‌کنند که با شوهر خوش‌رفتاری کند و دعایش می‌کنند، عادت است که از اهل فتوت مانده است. این عادت را که در آناتولی و استانبول رعایت می‌کنند، «کمر بستن» می‌گویند (از عثمان ارگین ارجمند که این دو نکته را به من خاطر نشان کرده‌اند، متشکرم). زنی که بچه‌دار نمی‌شود، به آرامگاهی می‌برند و به دست مجاور آرامگاه کمری یا نخ پشمی بر کمرش می‌بندند، آن زن تا زادن بچه آن کمر را باز نمی‌کند، چون بچه‌دار شود به همراه نذر به آن آرامگاه می‌رود و کمر بند را به دست مجاور می‌گشاید. در این عادت تأثیر اهل فتوت آشکار است. بچه آن زن کمر بسته هم وابسته آن درگاه شمرده می‌شود و به چشم اولاد او نگاهش می‌کنند. «کمر بستن» به معانی: خدمت، وابستگی، عزم و اعتماد دلالت می‌کند، در آن تأثیر فتوت و شدت واضح است.

مهم‌ترین تعابیر باقی مانده از فتوت، حریف، و اصناف است.

کلمه «حریف» که به معانی مرد کار و اهل کار به کار رفته و مجازاً چنانکه در جمله «تو حریف من نیستی»، معنی معادل، رقیب، هم زور پیدا کرده، به مرور زمان به سبب آنکه داد و ستد و مشغول شدن به کارهای دستی از سوی کسانی که به کار دولتی پناه برده بودند، حقیر دیده شد، همه این معانی را از دست داد و به کلمه‌یی دال بر حقارت بدل شد. این کلمه را که امروز به صورت «حریف» به کار می‌رود، با این معنی تحقیرآمیز از قرن ۱۸ در ادبیات دیوانی ترک می‌بینیم. اما کلمه حریف که معنی دیرین خود را هم در چارچوب همین ادبیات حفظ کرده است، دیگر در میان مردم به صورت حریف کاملاً به معنی تحقیرآمیز آن استعمال می‌شود. کلمه «حریفانه» به معنی طبق آیین اهل فن، و هنرمندانه به کار می‌رفت، در میان مردم به صورت «عارفانه» درآمده و این معنی را افاده می‌کند که در هر نوع گردشی هر کس هزینه خود را از جیب خود بپردازد و اشتراک کند، تا دوره اخیر مخصوصاً این کلمه از سوی خانم‌ها به زبان می‌آمد و معلوم است که این کلمه از گردش‌های اصناف مانده است.

کلمه اصناف نیز از آن رو که کارمندان، طبقه‌یی را که با کار، صنعت و خرید و

فروش مشغول بودند، حقیر شمردند، یک معنی حقیر و پست به خود گرفت. حتی به جوانانی که به کارهای نامشروع مشغولند، عادتاً «اصناف، یا از اصناف» می‌گویند. در قبال آن هنوز این کلمه از سوی اصناف به صورت: «من اصنافم، حيله بلد نیستم، دروغ نمی‌گویم»، «من اصنافم، با عرق جبین پول به دست می‌آورم». و «من از آن اصناف که می‌شناسی نیستم» در مقام تفاخر به کار می‌رود.

تعبیر «آدم بی‌نور و بی‌پیر»، «صنعت بی‌پیر» هم مخصوصاً در میان اصناف به کار می‌رفت. حتی زمان‌های نزدیک هم تعبیر اخیر را می‌شنیدیم. مثلاً به اعتقاد مردم و اصناف ارابه‌چیان پیر نداشتند. ارابه‌چی هنگامی که یک همچون جمله‌بی را می‌شنید، سخت خشمگین می‌شد و از این‌رو بعضی افراد مردم آزار برای به خشم آوردن ارابه‌چیان مخصوصاً عبارت «بی‌پیر» را بر زبان می‌آوردند. برای بزرگ کردن یک صنعت یا صنعتکار می‌گفتند: «پیرش بزرگ است»، «پیرش هوایش را دارد»، کسی که کاری دشوار انجام می‌داد یا در کاری برتر از دیگران بود، می‌گفتند «پیرش قوی است». کسی که می‌خواست بگوید، کار سختی را انجام دادم، می‌گفت: «به پیرم اعتماد کردم» و یا «دستور یا پیر گفتم و آستین بالا زدم».

هنوز در استان‌بول در مغازه‌های قدیمی که با مشاغل دیرین سرگرم‌اند، بر دیوارهای مغازه‌ها کتیبه‌هایی است، مثلاً در مغازه سلمانی‌ها:

هر سحر مغازه ما با بسمله باز می‌شود پیر و استاد ما حضرت سلمان پاک است^(۱)

قافیه و حتی گاهی وزن آنها مختل است و این کتیبه‌ها از اعتقاد به اینکه هر صنفی پیری دارد از همان زمان تشکیلات باقی مانده است. در آناتولی و روم ایلی هم در بعضی دکان‌ها به کتیبه‌هایی برخوردیم که به جای اسم سلمان هر گروه نام پیر خود را نوشته بودند. در زمان‌های قدیم در هر دکانی از این کتیبه‌ها یافت می‌شد.

تعبیر «آخوبابا» در میان مردم مخصوصاً بانوان که در مورد آدم‌های خشن و زمخت و درشت‌اندام به کار می‌بردند، مسلماً تحریفی از کلمه «اخی بابا» است.

می دانیم که توت فرنگی را «آهوتوتی» گویند، اما اگر توجه کنیم که توت فرنگی چندان درشت هم نیست، این احتمال به خاطر می آید که اخیان استانبول به این میوه خوشبو علاقه داشتند، در مجالس خود آب و شربت این میوه را می خوردند، از این رو به توت فرنگی «اخی توتی» گفته اند.

همچنین پولی که به هنگام خریدن دکانی از مالک آن یا از کرایه نشین قبلی پرداخت می کنند و در زمان های اخیر «سرقفلی» گفته می شود، قبلاً «پول پشتمال» (= پول لنگ) می گفتند، چنین معلوم می شود از پولی که در مراسم لنگ بستن پرداخت می شد، به جا مانده است.

کتابشناسی

فهرست کتاب ها در متن نشان داده شده است. به سبب اطلاعاتی که هرمان ثورنینگ درباره فتوت داده است، مقاله انتقادی کوتاه درباره اهل فتوت و درجات آن از ه. ریتر حاوی اطلاعات زبده است (Zur Futuvva, Der Islam, x, 244-250). اما به نظر ما مأخذ این مقاله فقط کتاب نفایس الفنون فی عرایس العیون آملی است. مقاله پاول کاهله (= Paul Kahle) نیز در آن مجله اطلاع مختصری به دست می دهد (جلد ۶، ص ۱۴۹ و بعد، مخصوصاً بعد از ۱۶۳). در مقاله موسوم به:

Der Anteil des Sufismus an der Formung des Futuvvaideals

از فرانتس تیشنر نیز اطلاعاتی ارزشمند آمده است (Der Islam, V.24, 1937, pp. 43-47). کتاب الملامتیه و الصوفیه و اهل الفتوة (چاپ مصر، ۱۹۴۵/۱۳۶۴) از دکتر ابوالعلا عفیفی هم تحقیق با ارزشی درباره فتوت و اهل ملامت است. اما این محقق رساله الفتوة سلمی را ندیده است. این کتاب را عمر رضا دوغرویل به نام «لامت» به ترکی ترجمه کرده و به نام خود به چاپ رسانده است. (کتابفروشی انقلاب، ۱۹۵۰) به ماده فتوت در دایرة المعارف اسلامی نیز نگاه کنید.

[دربارهٔ متن‌ها]

بر این تحقیق خود دربارهٔ فتوّت شش متن فتوّت‌نامه که یکی عربی، یکی منظوم و فارسی و چهار متن هم فارسی است می‌افزاییم. به نظر ما این متون هم از نظر کهنگی و هم از نظر آداب فتوّت مهم‌ترین فتوّت‌نامه‌ها هستند. به هنگام بحث از فتوّت‌نامه‌ها گفتیم که فتوّت‌نامه‌های کهن‌تر از این‌ها هم وجود دارند. اما متونی که چاپ کرده‌ایم به سبب قدمت آن‌ها نیست، آن‌ها را به سبب احتوای ارکان فتوّت برگزیده‌ایم. از این متون «تحفة الوصایا»ی عربی و «کتاب الفتوة» فارسی در مجموعهٔ شمارهٔ ۲۰۴۹ کتابخانهٔ ایاصوفیه است.

این مجموعه به ابعاد ۱۵/۵×۲۳/۲ است که متن نوشتهٔ آن ۱۱/۵×۱۸ سانتی‌متر است که بعدها با جلدی مقوایی مجلد شده است. ۲۴۵ برگ دارد، در هر صفحه به استثنای صفحه‌های عنوان‌دار ۲۵ سطر آمده است. با خطی خوانا روی کاغذ آهارزده بدون فیلی‌گرام، اکثر جاها به خط نسخ و بعضی جاها به خط تعلیق نوشته شده، کاتب آن معلوم نیست. چون کاتب در اوراق ^آ۱۷، ^ب۱۱۸، ^ب۲۳۷-۲۳۹ و ^ب۲۴۰ فتوّت‌نامهٔ منظوم و فارسی ناصری را که در سال ۶۸۹ هـ. تألیف یافته، مهم یافته و در صفحات خالی ماندهٔ مجموعه نوشته است، پس این مجموعه پس از سال ۶۸۹ هـ. نوشته شده و ترتیب یافته است.

در این مجموعه با ارزش کتاب *مرآت المروة* علی‌بن حسن‌بن جعدویه نیز که به نام وزیر مشهور سلجوقیان و مؤلف *سیاست‌نامه*، خواجه نظام‌الملک (۴۸۵ هـ.) /

۱۰۹۲ م.) نوشته شده، آمده است. در آغاز این کتاب که میان ۳۵-۷۷ جا گرفته است، آمده است: «کتاب مرآت المروة ألفه علی بن حسن بن جعدویه رحمة الله علیه» (۳۵). در همان صفحه حدیثی به روایت از علی (ع) که از فتوٰت بحث می‌کند و یک خطبه فتوٰت نوشته شده که به نظر ما مربوط به این کتاب نیست. کتاب اصلی در ۳۵ با «بسم ا...» و دیباچه آغاز می‌شود. مؤلف در دیباچه کتاب خود را به نام «مولانا صاحب الاجل السید العالم العادل نظام الملک قوام الدین غیاث الدوله سید الوزرا رضی امیر المؤمنین» نوشته و آرزو می‌کند که به نام او هم ختم کند. می‌گوید که در میان اقران کسی همانند او نیست و توضیح می‌دهد که نظام الملک را احترامی بسیار عمیق و بیکران قائل است (۳۶). در دیباچه این حدیث پیامبر که «من و علی دوازده هزار سال پیش از آفرینش آدم از نوری آفریده شدیم»، و هر هزار سال از این دوازده هزار سال را به یک امام اختصاص داده و بدین سان به اسباط دوازده گانه که دوازده امام اند، اشاره می‌کند (۳۶). از قید: «قال صاحبه علی بن جعدویه» قاطعانه معلوم می‌شود که مؤلف آن «علی بن الحسن ابن جعدویه» است (۵۶). کتاب ۴۱ باب دارد. مباحثی که این ابواب حاوی است، به این شرح است:

- ۱- مروّت، و ذکر آن بدون قید لفظ آن در قرآن، ۲- سخنانی که درباره مروّت و معانی مربوط فتوٰت گفته‌اند، ۳- سخنان پادشاهان درباره فتوٰت ۴- سخنان وزیران، ۵- عقل و مروّت مرد عاقل، ۶- روی خندان و سخن شیرین، ۷- خلق نیکو و مسائل مربوط به آن، ۸- جوانمردی، احسان و مروّت در این باب، ۹- ستایش بلی گفتن و نکوهش نه گفتن، ۱۰- ستایش جوانمردی و نکوهش بخل، ۱۱- نیکی و مروّت، ۱۲- بخشش بدون خواست و شاد کردن مؤمن، ۱۳- دوست داشتن نیکی و مروّت در این باب، ۱۴- وفا به وعده و سخن نیکو گفتن، ۱۵- نیکی به اهل آن و مستحقان، ۱۶- نیکی را بی درنگ انجام دادن و مروّت در آن، ۱۷- نیک رفتاری با غلامان و خدمتکاران، ۱۸- مقابله کردن به نیکی و شکر کردن، ۱۹- نیک رفتاری با انسان‌ها، ۲۰- عفو کردن و گناه را بخشودن و مروّت در این باب، ۲۱- استعمال عطر و مروّت، ۲۲- البسه و مروّت در این باب، ۲۳- مروّت در خوردن و نوشیدن، ۲۴- احتراز از مصاحبت گرانان و حقیران، ۲۹- مرگ انسان‌ها، کجایند آن رفتگان، ۳۰- شرب خمر

و نکوهش شرابخواران، مروّت در خمر نخوردن، ۳۱- کرم و جوانمردی، ۳۲- مقام قناعت و ترک طمع، ۳۳- نگریستن به نامحرم و سخنانی که دربارهٔ بستن چشم به نامحرم گفته‌اند و مروّت در این باب، ۳۴- ضیافت، فضیلت ضیافت و مروّت ضیافت دهنده، ۳۵- بزرگان، رجال و مروّت آنان، ۳۶- هدیه و مروّت و مراتب آن، ۳۷- لطیفه و سخنان ناهنجار گفتن در لطیفه، ۳۸- قباحات سخنانی که یاد آن ناپسند و گفتن آن زشت است، ۳۹- اصناف و مراتب انسان‌ها، ۴۰- فتوّت و پاسخ سؤال‌های مربوط به فتوّت، ۴۱- دعاها و سخنان پسندیده که در دعاها آمده است.

هر باب با آیات و احادیث آغاز می‌شود، پس از آن سخنان صحابه یا سخنان صوفیانی چون: حسن بصری، سری سقطی، داوود طایی، شبلی، ابراهیم بن ادهم، جنید، فضیل بن عیاض، ابن مبارک، مالک بن دینار، سعدون المجنون و ابوسعید، یا فقهای چون شافعی، ابن حنبل، پادشاهانی و امرایی چون: عبدالملک، امیرقابوس، محمود غزنوی، سلیمان بن عبدالملک، عمر بن عبدالعزیز، هارون و مأمون، وزیرانی چون: بزرگمهر، یحیی بن خالد برمکی، عبدالله بن طاهر، ابوالحسن بن محمد بن موسی، ابوالفضل بلعمی، فضل بن سهل، علی بن عیسی، فضل بن ربیع و اسماعیل بن حمّاد را در باب فتوّت نقل کرده است. در این بین اشعاری از شاعرانی چون: علی (ع)، نابغه، لید، صاحب بن عبّاد، ابن‌المعتزّ، اخطل، اسماء بن خارجة، ابن‌عارض، ابوبکر خوارزمی نیز نقل کرده است. بدین‌سان این کتاب حایز درجۀ مهم ادبی است. چنانکه در تحقیق خود هم به عرض رسانده‌ایم، دربارهٔ ارکان فتوّت تقریباً هیچ نکته‌یی را عرضه نکرده است. از این‌رو جدّاً یک اثر ادبی است، و از آنجایی که کتاب را به نظام‌الملک اهدا کرده است، بر ارزش آن می‌افزاید و حتّی چون قابوس‌نامه عصر خود و پیش از آن را نشان می‌دهد. فعلاً از کتاب *مرآت‌المروه* صفحات اوّل، صفحهٔ آخر و برگی را که نام مؤلف بر آن نوشته شده به عنوان نمونه آورده‌ایم، امیدواریم که در آینده این کتاب را جداگانه چاپ و بررسی کنیم.

اولین متنی که تصویر آن را عرضه کرده‌ایم، *تحفة‌الوصایای* احمد بن الیاس الخربرتی است که اوراق ۱۰۸-۱۱۷^ب مجموعه را شامل می‌شود. چنانکه در بررسی خود گفته‌ایم، احمد نقاش این کتاب را به نام پسر الناصر لدین الله، یعنی

ابوالحسن علی که در ۶۱۱ هـ. / ۱۲۱۵ م. وفات کرده، با استفاده از کتاب‌های زیادی، مخصوصاً با تلخیص کتاب *عمدة الوسيلة* ابوالحسن علی تألیف کرده است. چون در *تحفة الوسيلة* نام ابوالحسن علی با «رحمة الله علیه» یاد شده و آشکارا معلوم می‌شود که جملاتی که از او اخذ کرده با این عبارت آغاز می‌شود، بنابراین احمد نقاش کتاب خود را پس از وفات ابوالحسن علی، یعنی پس از ۶۱۱ هـ. نوشته است و از این نظر کتاب او به آغاز سدهٔ سیزدهم / هفتم هجری مربوط است، اما چون تقریباً خلاصه‌یی از *عمدة الوسيلة* است، بنابراین او متنی از قرن دوازدهم / ششم هجری را برای ما نقل کرده است. احمد نقاش در کتاب خود می‌گوید که از تألیفات دیگر هم بهره‌مند شده است (۱۰۸). چنانکه در ۱۱۳ از *یواقیت المواقیت* ابومنصور ثعالبی (۴۳۰ هـ. / ۱۰۳۸ م.) مؤلف *یتیمۃ الدهر فی محاسن العصر* جمله‌یی نقل می‌کند که ما در ترجمه به آن اشاره کرده‌ایم. در ۱۱۷ نیز آیین خرقه را عیناً از کتاب *فی بحر الفتوه* و ذکر *شجرات الفوز* به فارسی در همین مجموعه اخذ کرده است. در اصل نام این کتاب را هم از «*تحفه*» و یا «*عمده*» گرفته است و تصویر شجره‌ها را که در این کتاب‌ها آمده، با تغییر بسیار اندک در کتاب خود آورده است (۱۸۳). بدین نحو معلوم می‌شود که یکی از مأخذ *بحر الفتوه* هم که از رسالات شهاب‌الدین سهروردی استفاده کرده، «*تحفه*» و یا «*عمده*» است.

دومین متن هم چون در همین مجموعه است، مربوط به قرن ۱۳ م/ ۷ هـ. یا جلوتر از آن است. این فتوٰت نامۀ فارسی در ۲۳۵-۲۳۷ است. با آنکه بسیار کوتاه است، از نظر ارکان به اندازه‌یی با ارزش است که می‌تواند «*تحفة الوصایا*» را تکمیل کند. متأسفانه نه در آغاز و نه در متن کوچک‌ترین اشاره‌یی دربارهٔ مؤلف نیست. اما مقدمۀ عربی این رساله، عین دیباچۀ «*کتاب الفتوه*» عربی است که نهمین رسالهٔ مجموعه است که متأسفانه در آن نیز قید و اشاره‌یی دربارهٔ مؤلف آن نیست (۱۱۸). در این کتاب عربی *کتاب الفتوه*، مطالبی عیناً از کتاب *الفتوه* ابوعبدالرحمن سلمی نقل شده است. متن سوم نیز در همان مجموعه است. صفحه‌یی که نام این رسالهٔ فارسی و نام مؤلف آن رویش نوشته شده احتمالاً به کاغذی که در لای کتاب گذاشته‌اند چسبیده و محو شده است. فقط این کلمات قابل خواندن است: «*کتاب الفتوه* تصنیف ال...

کک... لمن... ب رحمة الله عليه»، ابتدای حرف «ب» را می‌خواستیم «زrkوب» بخوانیم. بعد دیدیم که فی الواقع مؤلف در برگ ۲۲۲ مجموعه تصریح می‌کند که نامش «خادم الفقرا نجم زrkوب» بوده است (سطر ۱۰-۱۱). باز در همین رساله می‌گوید که کتابی به نام «صحبت‌نامه» دارد و دو بیت از آن کتاب نقل می‌کند (۲۲۱^ب، سطر ۵-۷). با توجه به ابیاتی که نقل کرده است، معلوم می‌شود که این کتاب صوفیانه در قالب مثنوی و بر وزن مثنوی مولانا است. در اصل از نام کتاب هم معلوم می‌شود که کتابی منظوم و در قالب مثنوی است. نجم زrkوب در ۲۲۰ نیز سه بیت از یک قصیده‌اش نقل کرده است. در ۲۲۲^ب-۲۲۳^آ نیز شعری چهار و سه بیتی درباره فتوت آمده که در ۲۲۹^ب توضیح می‌دهد که این اشعار از یکی از قصاید خود اوست، در واقع نام او هم در قصیده آمده، و می‌گوید که رباعی مندرج در ۲۲۳^آ نیز از اوست. با توجه به این ابیات می‌توانیم عنوان کنیم که دیگر اشعار این رساله نیز احتمالاً از خود وی است. این نجم زrkوب که می‌گوید این فتوت‌نامه خلاصه‌یی از فتوت‌نامه‌یی است که قبلاً تألیف کرده است (۲۲۷^آ) و فتوت‌نامه او اوراق ۲۱۸^ب-۲۳۵^آ را شامل می‌شود کیست؟ او می‌نویسد: «از مولانا ملک‌العلما و الفتیان عماد‌الملّة والدین سهروردی قدس‌الله روحه‌العزيز و... او را نسبت فتوت با خلیفه جهان ناصر خلیفه بوده است» (۲۲۶^ب) با توجه به این قید یا منسوب به عماد‌الدین است و یا با این معاصر خود که او را سخت محترم می‌دارد، از یک شجره بوده، یعنی نسبت فتوتش به شهاب‌الدین می‌رسد. عماد‌الدین، انتساب خود را به شجره شهاب‌الدین به مؤلف می‌گوید. اما اگر توجه کنیم که او می‌گوید: «نبشته است به خط خویش»، رسیدن او به محضر شهاب‌الدین نیز تردیدآمیز است. در ۲۳۲^ب نیز روایتی از شهاب‌الدین آمده است. اگر این عماد‌الدین که هویت او را به دست نیاوردیم، فرض کنیم که به دیدار شهاب‌الدین در گذشته ۶۳۲ هـ. / ۱۲۳۴ م. نایل نشده باشد، گمان می‌کنیم که زیاد از عصر او بدور نبوده است. از این نظر احتمالاً نجم زrkوب اخی بوده است. در ریاض‌العارفین از شخصی به نام زrkوب تبریزی از قرن سیزدهم / هفتم هجری نام برده شده است. ترجمه احوال او را عیناً نقل می‌کنیم:

اسم شریفش شیخ نجم‌الدین و از اکابر عارفین، بعضی اشعارش را در آتشکده به

نام شیخ نجم‌الدین رازی ثبت کرده‌اند، آنچه بر فقیر از کتب ظاهر شده اشعار از آن جناب می‌باشد و مشتبه شده است. لهذا این چند بیت و چند رباعی به نام او نوشته شده. مِنْ اشعاره:

دشمن ما را سعادت یار باد	روز و شب با عزّ و نازش کار باد
هر که کافر خواند ما را گو بخوان	او میان مؤمنان دیندار باد
هر که خاری می‌نهد در راه ما	خار ما در راه او گلزار باد
هر که چاهی می‌کند در راه ما	چاه ما در راه او هموار باد
هر که ملک و مال ما را حاسدست	ملک و مالش در جهان بسیار باد
هر کرا مستی ز رکوب آرزوست	گو که ما مستیم و او هشیار باد

رباعی

تا طارم نه سپهر آراسته‌اند	تا باغ جهان طبع پیراسته‌اند
در خار فروزده و ز گل کاسته‌اند	چه توان کردن که اینچنین خواسته‌اند

✱

از بود و نبود کلّ اشیا در طلق	گویم سخنی فراخ کن سینه و حلق
بودی و نمودی است وجود اشیا	بودش همه حقّ است و نمودش همه خلق

قطعه

منم ز رکوب و محصولم ز صنعت	بجز فریادی و بانگی نباشد
همیشه در میان زر نشینم	ولیکن هرگزم دانگی نباشد

(روضهٔ اوّل، ص ۸۱)

به نظر ما نجم‌الدین زرکوب، مؤلف صحبت‌نامه و دو فتوت‌نامه همین شخص است. در آتشکده اسم نجم زرکوب نیامده، اما سه بیت از شعرش بیتی اوّل به نجم‌الدین دایه نسبت داده شده است^(۱). اگر در نظر بگیریم که نجم‌الدین دایه در قرن ۱۳ م. / ۷ هـ. می‌زیسته، علی‌رغم آنکه در ریاض‌العارفین دربارهٔ زمان حیات

وی اشاره‌ی نیست، به این نتیجه می‌رسیم که حدس ما مقرون به حقیقت است^(۱). متن چهارم که عرضه کرده‌ام، فتوّت‌نامه‌ی منشور به فارسی است. این فتوّت‌نامه از نظر ارائهٔ معتقدات فلسفی اهل فتوّت بالاتر از آن‌هایی که تاکنون گفته‌ایم، حائز ارزش است. و در میان کتاب‌های عبدالحمید اوّل در کتابخانهٔ مرادملای استانبول، مجموعهٔ شماره ۱۴۴۷، میان ۳۵۲-۳۶۲ سانی متر است. این مجموعه همانند مجموعهٔ محفوظ در ایاصوفیه تقریباً گنجینه‌ی است. در صفحات این مجموعه بسیار ارزنده که ابعاد جلد آن ۱۷/۵×۳۳ است، علاوه بر متن، رسالات گوناگونی به صورت حاشیه در کناره‌ها نوشته شده است. ابعاد کل نوشته ۱۵×۲۸ و ابعاد متن داخلی ۱۲/۵×۲۰/۵ سانی متر است. این مجموعه جلد می‌شن شمس‌دار و لولدار به سبک ایرانی دارد و در آن بسیاری از رسالات خواجه نصیرالدین طوسی (۶۷۲ هـ. / ۱۲۷۳ م.) و مکتوباتی از وی، علاوه بر بعضی رسائل سعدی (۶۹۴ هـ. / ۱۲۹۴ م.) و رسالات بزرگ و کوچک، *نزهةالارواح* و *روضةالافراح* که به خط عبداللّه بن یحیی بن عبداللّه بن محمد بن احمد در آخرین ماه سال ۷۵۳ هـ. (ژانویهٔ ۱۳۵۳ م.) استنساخ شده، و *حدائقالسحر* رشیدالدین وطواط (۵۷۳ هـ. / ۱۱۷۷ م.) که در پایان اولین ماه ۷۴۴ هـ. (۲۴ ژوئن ۱۳۴۳ م.) کتابت شده است در بر می‌گیرد. چون در دو رساله از بیش از پنجاه رسالهٔ محتوای مجموعه، سال ۷۵۴ هـ. در *حدائقالسحر* ۷۴۴ هـ. رساله‌ی دیگر ۷۵۳ هـ. در دیگری ۷۴۶ هـ. و در یکی دیگر تاریخ ۷۵۳ دیده می‌شود، مجموعه میان سال‌های ۷۴۴-۷۵۴ فراهم آمده است. خط تعلیق، نسخ و جلی و حاصل کار خطاطان گوناگون است. خط فتوّت‌نامه خط خوانا و خوش نستعلیق و کاتب آن معصوم بن سهیل الله بن حسین کاشی است. اگر یکی دو روایت را استثنا کنیم، از نظر صحت احادیث متن، ویژگی اسلوب ادبی، مخصوصاً تحلیل معتقدات و

۱ - ادوارد براون در *تاریخ ادبی ایران*، به هنگام بحث کوتاه از شیخ فخرالدین ابوالعباس احمد شیرازی مؤلف *شیرازنامه* که بیش از آنکه از شاعران بحث کند از مشایخ سخن به میان آورده و نسخه‌ی از آن جزو کتب خطی لندن است، می‌گوید که این شخص نوهٔ شیخ زرکوب شیرازی است و *شیرازنامه* را در ۷۴۴ هـ. (۱۳۴۳-۱۳۴۴ م.) تألیف کرده است (کمبریج، ۱۹۲۰، جلد ۲، ص ۴۹۰؛ جلد ۳، صص ۳۶۰-۳۶۱). این زرکوب شیرازی، نجم‌الدین زرکوب ما نیست. ما برآنیم که نجم‌الدین زرکوب اهل تبریز است.

اعمال اهل فتوت تاکنون به فتوت نامه‌یی تا این حد مرتب و منظم برنخورده‌ایم. نه در متن کتاب و نه در فهرست مجموعه اشاره‌یی به نام مؤلف نشده است. اما مؤلف در دیباچه می‌نویسد که رساله‌یی به عربی درباره فتوت نوشته و آن را *تحفة الاخوان* نامیده است، چون در دیاری بوده که اخوان آن عربی را خوب نمی‌دانستند به خواهش دوستان آن رساله را با تلخیص به فارسی درآورد و این رساله بدین سان پدید آمد (۳۵۲). چون امکان شناخت مؤلف را نداشتیم، در بررسی خود در این باب سخنی نگفته بودیم. *تحفة الاخوان* را در *کشف الظنون* نیافتیم. اساساً چون کاتب چلبی این اصل را اتخاذ کرده است که کتب شیعه امامیه و آن اقوام مسلمان را که آیین آنان با اسلام رسمی موافق نیست، در کتاب خود نیاورد، اگر این کتاب را هم می‌دید نمی‌توانست بنویسد. در ذیل *کشف الظنون*، یعنی *ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون* اسماعیل پاشا بغدادی (۱۹۲۰) هم این کتاب نیست (استانبول ۱۹۴۵، جلد ۱) هنگامی که می‌خواستیم متن‌ها را تقدیم کنیم، *الذریعه الی تصانیف الشیعه* به داد ما رسید. توضیحات علامه متبحر محمد محسن (شیخ آقابزرگ تهرانی) را از جزء سوم این کتاب بسیار ارجمند او که ماده ۱۴۹۱ است، درباره *تحفة الاخوان* عیناً نقل می‌کنیم:

(*تحفة الاخوان*) فی خصائص الفتیان، رساله‌یی است درباره فتوت و حقایق ایمان، از مولی العارف کمال الدین عبدالرزاق بن جلال الدین الکاشانی درگذشته ۷۳۰ (۱۳۲۹) یا ۷۳۵ (۱۳۳۴ م.)^(۱) است. آغاز آن: الحمد لله الذی زین نفوس الفتیان بزینة الفضائل... و الصلاة علی المنتخب من اکرم القبائل محمد الهادی للخلائق باوضح الدلائل و علی آله السابقین بالمکرمات علی الاواخر و الاوائل خصوصاً فتی العرب البازل بغیر المسائل «آله الشیخ العالم العارف... مقدم الطائفة الصوفیه... بقية السلف علی بن یحیی بن محمد بن الشیخ الكبير شهاب الدین عمر السهروردی و رتبه علی مقدمة و عشرة ابواب و خاتمه. رأیته ضمن مجموعة من تصانیفه فی کتب

۱ - جامی در *نفحات الانس* سال وفات کاشانی را قید نکرده است. استاد جلال الدین همایی در مقدمه کتاب *مصباح الهدایه و مفتاح الکفاية* عزالدین محمود بن علی کاشانی، معاصر و هم‌شهری عبدالرزاق کاشانی وفات عبدالرزاق را سوم محرم سال ۷۳۶ هـ (۲۳ اوت ۱۳۳۵ م) به صراحت قید کرده است (تهران، ۱۳۲۳، چاپخانه مجلس، ص ۱۳).

المرحوم الحاج الشيخ محمد سلطان المتكلمين بطهران و نسخة في النجف في مكتبة المولى علي محمد النجف آبادي بالحسينيه...^(۱).

پس از مطالعه این سطور در اینکه فتوت‌نامه از عبدالرزاق کاشانی مؤلف تأویلات، اصطلاحات الصوفیه، شرح فصوص الحکم و شرح منازل السائرین است، هیچ تردیدی باقی نماند. مخصوصاً همانندی در آغاز، و اینکه کتاب مقدمه، ده باب و یک خاتمه دارد، اعتقاد ما را کاملاً راسخ‌تر کرد. در عین حال چون وفات عبدالرزاق کاشانی در ۷۳۶ هـ. اتفاق افتاده و کاتب رساله هم کاشانی یعنی هم شهری مؤلف است و مجموعه را میان سال‌های ۷۴۴-۷۵۴، و بنابراین در زمان حیات مؤلف مرتب کرده است، از این رو این نسخه در واقع قابل اعتبار است. در رساله معتقدات شیعه امامیه و حکما آشکارا به چشم می‌خورد. از این نظر اندیشه‌های عبدالرزاق کاشانی در آثار دیگر او مخصوصاً در تأویلات و در نتیجه همه اینها هویت مذهبی وی نیز آشکار می‌گردد.

پنجمین متن رساله الفتوه است در مجموعه شماره ۱۷۹۶ در کتابخانه ولی‌الدین افندی در بایزید استانبول قرار دارد. این مجموعه نیز مانند مجموعه کتابخانه مراد ملاگنجینه‌یی است. این مجموعه به ابعاد ۱۸×۲۶ است، رویش را با کاغذ ابر و باد پوشانده‌اند، کناره‌ها و روی آن را با میشن جدید تعمیر کرده‌اند. ابعاد نوشته ۱۲/۵×۲۲/۵ سانتی‌متر است به خط خوانا و حتی‌الامکان زیبای تعلیق است و ۱۸۱ برگ دارد. سرآغاز هر رساله با حروف مطلاست. و اکثر صفحات اول، دوم و گاهی صفحات پایانی مطلاست، دیگر صفحات مجدول سرخ است. چون درباره رساله به‌هنگام بحث درباره فتوت‌نامه‌ها اطلاعاتی به دست داده‌ایم، آن‌ها را در اینجا تکرار نمی‌کنیم. اما قید کنیم که اکثر این رسالات از علاءالدوله سمنانی (۷۳۶ هـ. / ۱۳۳۵ م.) است و اکثر آن‌ها از روی نسخه‌هایی که به خط شیخ بوده، استنساخ شده است. ما به ملاحظه اینکه اکثر این رسالات از علاءالدوله است، این احتمال را مطرح کردیم که این فتوت‌نامه هم که به هیچوجه و به هیچ مناسبت نام مؤلف در متن آن نیامده است، از علاءالدوله است. چون معلوم شد که ترجمه تحفة الاخوان - چنانکه در سطور بالا عرض کردیم - از عبدالرزاق کاشانی است، این احتمال هم

کاملاً قوت گرفت. زیرا می‌دانیم که علاءالدوله و عبدالرزاق کاشانی معاصر بوده‌اند، حتی کاشانی که به شدت از «وحدت وجود» دفاع می‌کرد، به علاءالدوله که مخالف این اعتقاد بود، نامه‌یی نوشته و علاءالدوله نیز جوابی به کاشانی داده است^(۱). به سبب جدایی فکری، نمی‌توان اظهار داشت که علاءالدوله نمی‌توانسته است که رساله‌یی از عبدالرزاق را به عنوان مأخذ اتخاذ کند، زیرا که این جدایی فکری در تلقی وحدت است والا هر دو از صوفیه‌اند. مخصوصاً علاءالدوله در ترجمه‌یی که از احوال خود نوشته است می‌گوید که در فتوت و مروت مرید معنوی ابو حفص حداد بوده است (همان مجموعه، ۱۱۳)، یکی از مریدانش اخی علی مصری، «اخی» خوانده شده و یک اخی بوده است^(۲)، و اخی علی قتلش شاه مرید ابو عبدالله گرجستانی از مریدان وی نیز اخی بوده^(۳)، اگر این مسائل مدنظر قرار گیرد این مناسبت و احتمال بیشتر قاطعیت می‌یابد.

مأخذ اصلی رساله الفتوه، تحفة الاخوان عبدالرزاق کاشانی است. از همان دیباچه، همه کتاب، عبارت‌ها، آیات، احادیث، ایات، حکایات و ترتیب کتاب به صورت تلخیص از تحفة الاخوان یا ترجمه فارسی آن گرفته شده است. اما مؤلف به کتاب خود مطالب مهمی علاوه کرده است، مخصوصاً «بخش در اصطلاحاتی که فقیان آن را استعمال کنند» را کلاً او بر کتاب افزوده است (آب ۱۷۲). اساساً هم همین فصل است که ارزش و اعتبار بزرگی بر این کتاب می‌بخشد. در هیچ کتاب فتوت این اصطلاحات با تعریف آن‌ها به صورت کامل و جامعی که در این رساله آمده است، وجود ندارد. چنانکه در بررسی خود گفتیم یگانه مأخذ «نفایس» همین فتوت‌نامه است.

ششمین و فعلاً آخرین متن، فتوت‌نامه منظوم و فارسی ناصری است. این فتوت‌نامه در مجموعه شماره ۱۵۹۷ کتابخانه کوپریلی در استانبول است. این مجموعه که بر کاغذ آهارزده و دارای فیلی‌گرام که روی جلد آن کاغذ ابر و باد چسبانده و کناره‌ها و عطف آن را با میثن و مقوای جدید جلد کرده‌اند، به ابعاد ۲۱×۵/۱۴ سانتی متر است. هفت رساله دارد. اولین رساله، خلاصه الادلة الموقفه

۱ - ترجمه تفحات، لامعی، استانبول، ۱۲۸۹، صص ۵۳۷-۵۴۷.

۲ - همان، صص ۵۰۰-۵۰۱.

۳ - همان، ص ۵۰۵.

علی تحصیل لباب المعرفة است به عربی که به خط نسخ و خوانای شخصی که لرزش دست داشته در ۹۰۹ هـ. در قصبة آق شهر از قصبات قرمان نوشته است. رساله دوم کتاب الاشراق (کتاب الاشراقات)^(۱) ناصری با عنوان‌های منشور و متن به نظم است. این رساله چنانکه از بیت زیر برمی آید در سال ۶۹۹ هـ. نوشته شده است (۸۲۰):

سال چون برخی و صاد و طی رسید این لطایف را تمامی شد بدید

رساله سوم روشنائی نامه ناصر خسرو، رساله چهارم فتوت نامه ناصری، رساله پنجم خاموش نامه منظوم از همان مؤلف^(۲)، است که چنانکه از بیت زیر معلوم می شود آن نیز در ۶۹۹ هـ. تألیف شده است (۱۰۴۰):

چو کردم این حکایت ختم زودش به طا و صاد و حا تاریخ بودش

رساله ششم رساله منظوم فارسی در فرض و سنت است که معلوم نیست از کیست^(۳). آخرین رساله منشور است و به صورت سؤال و جواب ترتیب داده شده است^(۴). از تاج، درویشی، تراش، کمر بستن، خرقه و مسائل دیگر بحث کرده است و به رفاعیه مربوط است و از نظر کسب اطلاع از اینکه رفاعیه از سوی اهل فتوت در قرن ۷ هـ. چگونه تمثیل می شده اند، بسیار مهم است.

فتوت نامه در برگ‌های ۸۹-۱۰۰ است. این رساله که به نام امیر اخی محمد است، در ۶۸۹ هـ. تألیف شده است (۱۰۰۰). رسالات بعد از رساله عربی اول همه به

۱ - در فهرست کتابخانه: «الاشراقات» ثبت کرده اند - جلد ۲، ص ۲۹۹ - مترجم.

۲ - در فهرست کتابخانه کوپریلی، مؤلف آن «یوسفی» معرفی شده است، همان ص ۳۰۰ - توضیح مترجم.

۳ - رساله ششم «کتاب در نماز و طهارت و روزه» خوانده شده و احتمالاً به ناصری نسبت داده شده است. همان، ص ۳۰۱ - توضیح مترجم.

۴ - در فهرست رساله هفتم «طریقت نامه» و مؤلف احتمالی آن ناصری است. همان، ص ۳۰۱ - مترجم.

خط خوانا و زشت تعلیق کتابت شده و کاتب در پایان فتوت نامه نام خود را اخی علی بن سیدی حسن بایریتی آورده و قید کرده است که رساله را روز دوشنبه بیستم جمادی الاخره سال ۸۴۰ هـ. استنساخ کرده است همین فراغنامه را در آخرین برگ نیز (۱۱۷^ب) می بینیم. اخی علی در این برگ نوشته است که مجموعه را در شعبان ۸۴۰ هـ. در بایرت به پایان رسانده است.

چنانکه در تحقیق خود اشاره کرده ایم، بعضی جاهای این فتوت نامه در مجموعه ایاصوفیه نیز نوشته شده است. برخی ابیات فتوت نامه در حاشیه ها نوشته شده است. فتوت نامه ناصری از نظر تغییرات آیین های فتوت، یا روایات مختلف آنان (مثلاً نمک و آب، ۹۳^ب-۹۴^ا، میان بستن از که مانده است؟ ۹۴^ا)، وضع زاویه اخی (۹۰^ب)، کیفیت کسوت اهل فتوت (۹۸^ا) و خلاصه در ثبت اینگونه ویژگی ها ارزشمند است. حکایتی که درباره حاتم طایی در این فتوت نامه آمده است (۹۱^ب)، در رساله قشیری می بینیم که به یکی از فقیهان نسبت داده شده است (چاپ مصر، مطبعة عثمانیه، ۱۳۰۴، ص ۱۳۶)، حکایت منسوب به امام جعفر صادق (ع) هم (۹۷^ب) در رساله قشیری (همان صفحه) و در مجموعه کتابخانه ایاصوفیه در فتوت نامه خواجه عبدالله انصاری (۱۵۴^ا-۱۵۴^ب) نیز آمده است. اساساً در قسمت آغازین این فتوت نامه، در میان تعاریف فتوت سخن جنید (۸۹^ب) را قشیری به نقل از ابو عبدالرحمن سلمی آورده است (ص ۱۳۴). سخنان فضیل (در قشیری: فضل)، ابوبکر و راق و حارث محاسبی نیز از آن رساله اخذ شده است (صص ۱۳۴-۱۳۵).



با توجه به فتوت نامه هایی که توصیف آنها را آورده ایم، اکنون می توانیم شجره یی از این مأخذ عمده فراهم کنیم. از توضیحاتی که به دست داده ایم نیز معلوم شده است که رساله الفتوة ابو عبدالرحمن سلمی (۴۱۲ هـ. / ۱۰۲۱-۱۰۲۲ م.) تا جایی که اکنون می دانیم، کهن ترین مأخذ عمده است. پس از آن، معلوماتی که قشیری (۴۶۵ هـ. / ۱۰۷۲ م.) در رساله اش به دست می دهد، رساله فتوت خواجه عبدالله انصاری (۴۸۱ هـ. / ۱۰۸۸-۱۰۸۹ م.) قرار می گیرد که هر دو از کتاب ابو عبدالرحمن سلمی استفاده کرده اند. انصاری در عین حال مطالبی هم از قشیری نقل می کند (قیاس کنید: ۱۵۴^ب؛ صص ۱۳۵-۱۳۶).

متأسفانه هنوز *عمدة الوسيلة* ابوالحسن علی (۶۱۱ هـ. / ۱۲۱۵ م.) پسر الناصر لدين الله پیدا نشده است. اما *تحفة الوصايا* که خلاصه آن و مربوط به همان دوره است، پیش از مرگ خلیفه الناصر (۶۲۲ هـ. / ۱۲۲۵ م.) و پس از مرگ پسر وی نوشته شده است. چون *عمدة الوسيلة* در دسترس ما نیست، هر چند ممکن نیست که در این باره قاطعانه سخن بگوییم، با توجه به محتوای *تحفة الوسيلة* گمان می‌کنیم که در این کتاب نیز مخصوصاً در بخش‌های اول از کتاب سلمی استفاده شده است. شهاب‌الدین سهروردی (۶۳۳ هـ. / ۱۲۳۴ م.) هم در هر دو رساله از سلمی بهره گرفته است. سرآغاز کتاب *الفتوة* عربی اخى احمد المحب بن شيخ محمد بن ميكائيل الاردبيلي در مجموعه کتابخانه اياصوفيه، عیناً سرآغاز *تحفة الوصايا* است (۱۰۰). اما در اینجا چون سخن به علی (ع) می‌رسد، کمی بیش از *تحفة الوصايا* ستایش آمیز می‌شود. چون در این کتاب از قشیری (۱۰۲) و جابه‌جا از سلمی (مثلاً ۱۰۲^ب، ۱۰۳، ۱۰۴^ب) مطالبی نقل شده است، اخى احمد با استفاده از سلمی و *تحفة* کتاب خود را تألیف کرده است. در فتوت‌نامه‌یی در همان مجموعه که برگ‌های ۱۱۸^ب-۱۳۷ را اشغال می‌کند، و مؤلف آن مجهول است، با آنکه روایاتی از سلمی و قشیری دیده می‌شود، دیباچه آن عیناً دیباچه *تحفة الوصايا* است. از این نظر مؤلف آن از کتاب اخیر و یا عمده که مأخذ آن است نیز سود برده است. مهم‌ترین ارزش این رساله در بخشی است که برگ‌های ۱۳۳^ب-۱۳۵ را اشغال کرده و حاوی سخنانی است که اخى فرج زنجانی درباره فتوت گفته است.

در همان مجموعه، در کتاب *فی بحر الفتوة* و ذکر *شجرات الفوز* نیز هم در به دست دادن شجره فتوت و هم در تفرعات مربوط به شجره، *تحفة الوصايا* و یا *عمدة الوسيلة* را مأخذ اتخاذ کرده است. در آن کتاب جاهایی که از رساله فتوت شهاب‌الدین سهروردی گرفته شده، آشکارا معلوم است. نوشتیم که مؤلف یک رباعی مولانا را هم گرفته است (۱۹۸^ب).

مقدمه عربی فتوت‌نامه فارسی که مؤلف آن مجهول است و با استفاده از سلمی، قشیری و *تحفة الوصايا* نوشته شده است و چون دیدیم که عین مقدمه کتاب *الفتوة* در برگ‌های ۱۱۸^ب-۱۳۷ مجموعه اياصوفيه است که متأسفانه مؤلف آن نامعلوم

است، گمان می‌کنیم که این فتوت‌نامه کوتاه بعد از کتاب الفتوة مذکور نوشته شده است. این حکم که داده‌ایم بنابر آن است که کتاب الفتوة با توجه به این فتوت‌نامه گسترده‌تر و مفصل‌تر است. اما ممکن است که کتاب الفتوة دیباچه خود را از این فتوت‌نامه کوتاه گرفته باشد. این احتمال دوم را هم در اینجا باید قید کنیم.

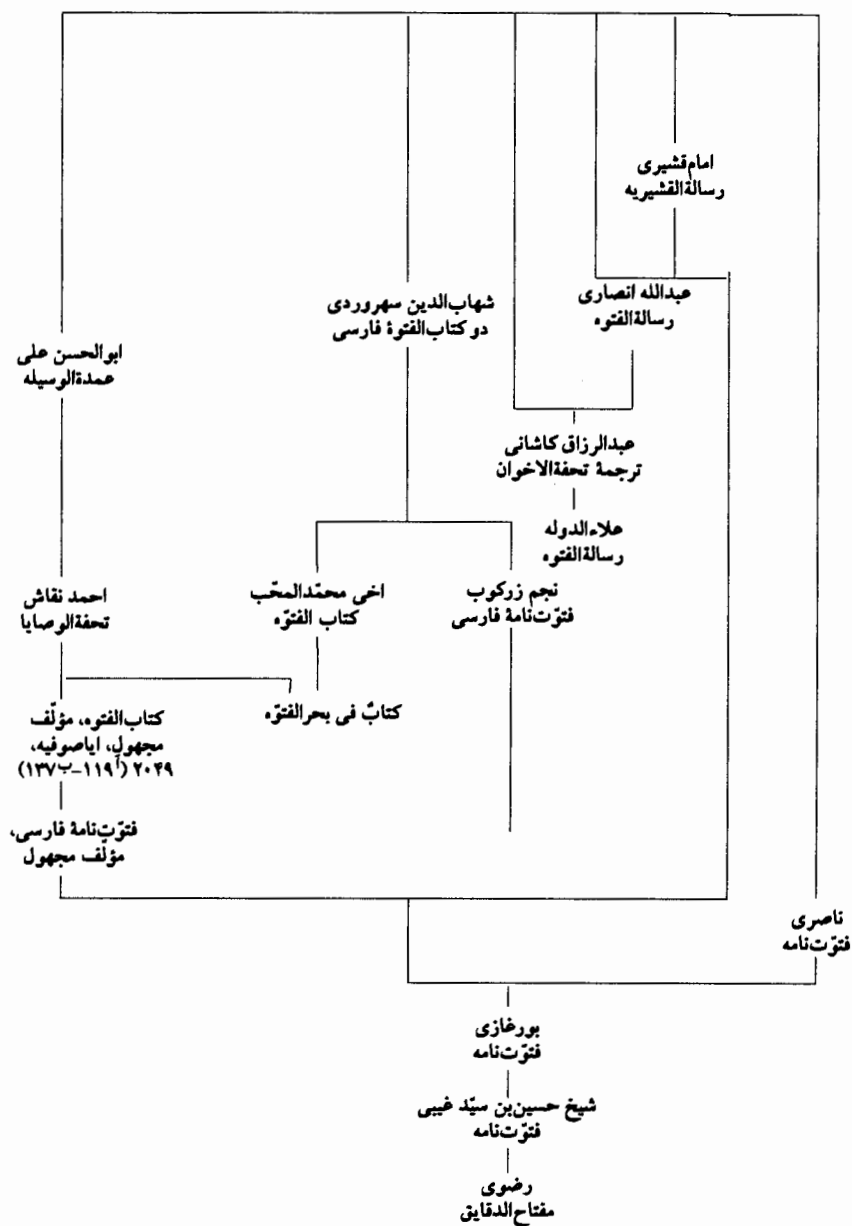
کتاب الفتوة فارسی نجم زرکوب، مخصوصاً با استفاده از رساله شهاب‌الدین سهروردی پدید آمده است. ترجمه تحفة الاخوان عبدالرزاق کاشانی هم با استفاده از مأخذ اصلی نوشته شده و یکی از مأخذ عمده فتوت‌نامه منسوب به علاءالدوله در کتابخانه ولی‌الدین شده است. ناصری هم در فتوت‌نامه خود از مأخذ اصلی بهره‌مند شده و آیین‌های زمان خود را ثبت کرده است.

فتوت‌نامه بورغازی از فتوت‌نامه‌های ترکی، در دیباچه و مقدمه واقعاً با تحفة الوصایا انطباق دارد. حتی مقدمه آن تقریباً ترجمه تحفه است. بعلاوه مأخذی را که در تحفه آمده است، قید می‌کند. بعد از آن ضمن بیان اساس فتوت، حکایتی را که در ترجمه تحفة الاخوان و فتوت‌نامه کتابخانه ولی‌الدین افندی قید شده است، با اندکی تغییر باز می‌آورد. شجره فتوت هم بسیار نزدیک به شجره تحفة الوصایا است. خطبه فتوت عین تحفة الوصایا است. در دیگر بخش‌ها بخش‌هایی است که در رساله شهاب‌الدین، فتوت‌نامه نجم زرکوب، حتی در کتاب ناصری آمده است. در چنین فتوت‌نامه‌یی آشکارا معلوم می‌شود که از فتوت‌نامه‌های دیگر استفاده شده است.

در فتوت‌نامه شیخ حسین بن سید غیبی مخصوصاً از فتوت‌نامه بورغازی استفاده شده است. اما در این کتاب آیین‌های صوفیان اردبیل نیز که دیگر شکل گرفته بود تثبیت شده است و تأثیرات علوی - بکتاشی را کاملاً نشان می‌دهد و حتی جزو مأخذ مناقب اسرار بساطی شده است. مأخذ اساسی فتوت‌نامه رضوی هم فتوت‌نامه شیخ حسین است.

پس از اعلام اینکه نشر این شش متن را با ترجمه آن‌ها که ویژگی‌های اهل فتوت را که در تاریخ دینی و اقتصادی رد پاهای اساسی و ممتد بر جای گذاشته، اولین گام در این راه می‌شماریم و لزوم نشر دیگر متون را به ترتیب متذکر می‌شویم، شجره فتوت‌نامه‌ها را عرضه می‌کنیم:

ابو عبد الرحمن مسلمی
کتاب الفتوہ



فتوّت نامه ناصری

ناصری یا چنانکه فهرست نگاران کتابخانه کوپریلی نوشته اند: «ناصرالدین خسرو شهیر به مولانا ناصری» در سال ۶۸۹ هـ. به نام امیری محمد این فتوّت نامه کوتاه را به نظم کشیده است. نسخه کاملی از آن به شماره ۱۵۹۷/۲ در کتابخانه کوپریلی استانبول است. در همان مجموعه رساله‌یی دیگر به نام *الاشراقات* از ۴۰^ب تا ۸۲^ب به نثر و رساله‌یی دیگر به نام *کتاب در نماز و طهارت و روزه* به نظم از ۱۰۴^ب تا ۱۰۶^ب که احتمالاً از همین ناصر آمده است. رساله‌یی هم به نام *طریقت نامه* از ۱۰۷^ب - ۱۱۴^ب در آن مجموعه قرار دارد که احتمال داده اند از ناصری باشد^(۱).

مرحوم عبدالباقی گولپینارلی در ضمیمه مقاله خود در *مجله دانشکده اقتصاد* استانبول در شماره ۴-۱، ۱۹۵۰، تصویر کامل این فتوّت نامه را با تصاویر ناقص و کامل پنج فتوّت نامه عربی و فارسی و ترکی چاپ کرده است.

مرحوم سعید نفیسی از روی همان تصویر با احتمال اینکه در تاریخی که این فتوّت نامه تألیف شده است، یعنی ۶۸۹ هـ. شاعری به نام ناصرالدین یا ناصرجه‌ای در شیراز می‌زیسته، تدوین این مثنوی را به آن شاعر نسبت داده و به گفته خود آن مرحوم «با اصلاحات لازم و تصحیحی که کاتب از آن فروگذار کرده بود» در سال ۱۳۴۱ در جلد دهم *فرهنگ ایران* زمین به چاپ رسانده است.

نسخه ناقص دیگری از این فتوّت نامه در مجموعه شماره ۲۰۴۹ کتابخانه

ایاصوفیه استانبول است.

فرانتس تیشنر (F. Taeschner) با مقایسه دو متن کامل و ناقص در سال ۱۹۴۴ در لایپزیک این فتوت نامه را چاپ کرده است.

آقای احمد گلچین معانی در جلد یازدهم فرهنگ ایران زمین با انتساب آن به ناصری سیواسی در مقاله‌یی کوتاه متن تیشنر را با مقاله مرحوم نفیسی مقابله کرده و اختلافات را نشان داده است. جالب آن است که اکثر اختلافات قید شده، چنان است که در فتوت نامه نسخه کوپرلی آمده است. و این به آن معنی است که مرحوم سعید نفیسی در «اصلاحات لازم و تصحیحی که کاتب از آن فروگذار کرده بود»، بیشتر ذوقی عمل کرده است. حتی در مواردی کلماتی را که در متن صحیح بوده به کلمه دیگر تغییر داده است که برخلاف مقصود گوینده معنی می‌دهد. مثلاً:

هم ببايد تا كه باشد دايما سفره را سير و پياز و گندنا
زانكه در خواني كه آمد از خدای موسی عیسی، بود اینها از خدای

(۷۲۴-۷۲۳)

علی رغم آنکه بیت ۷۲۴ تأکید می‌کند که مصراع اول بیت ۷۲۳ باید «ببايد» باشد، مرحوم نفیسی آن را به «نبايد» بدل کرده است. نیز در ابیات ۷۲۶-۷۲۷.

چونكه باقي شرطها مشهور بود ذكر آن جمله ملامت می‌فزود
آن بگفتم و آنچه می‌آید به کار ...

مرحوم نفیسی، «ملالت» را به «ملامت» بدل کرده، و «بگفتم» را به «نگفتم» تغییر داده است.

این بود که نگارنده این سطور به همراه ترجمه مقاله مرحوم عبدالباقي تحریر مجدد فتوت نامه را ضروری و مفید یافت. با استفاده از مقاله آقای گلچین معانی، متن تقریباً منقح‌تری فراهم آورد که اینک تقدیم می‌کند:

آخرین صفحه فتوت نامہ ناصری، گ ۱۰۰

نسخه فتوت نامه

- (۸۹) پادشاه این رواق آبگون
 قادر است و واهب و فرد و صمد
 ۳ چونکه دعوت خانه گیتی بساخت
 پیش او درهای معنی درگشاد
 مصطفی در آسمان و در زمین
 ۶ آن رسول جنّ و انس و خاص و عام
 زان شریعت گشت هم پیدا دو راه
 این یکی نامش طریقت کرده اند
 کرد پیدا خلق را از کاف و نون
 هست وصفش قل هو الله احد
 با حبیب خویش آنکه عشق باخت
 تاج لولاکش به فرق سر نهاد
 نیست الا رحمة للعالمین
 راه خود را چون شریعت کرد نام
 منزل هریک به درگاه اله
 نام آن دیگر حقیقت کرده اند

موجب نظم کتاب

- ۹ در شریعت بس کتاب معتبر
 در حقیقت هم چنان معلوم شد
 لیک کس را در طریقت شعر نیست
 ۱۲ بنده را واجب نمود این نظم خوب
 هست امیدم چونکه بنهادم قدم
 مفتیان کردند نظمش چون شکر
 گوهر نثرش بسی منظوم شد
 این چنین اشعار همچون سحر نیست
 تا بود تحفه به ارباب قلوب
 عارفان معذور دارند از کرم

در بیان فتوت

- چونکه فرمود آن نبی و هم ولی
 ۱۵ پس مسلم بر علی باشد سخا
 در فتوت لافتی الا علی
 دان که جنت هست دارالاسخیا
 که مسلم گشته بر تو پردلی
 از کمال ابلهی و بی خودی
 ۱۸ و بر بدی را بد کنم باشد غرض
 من چو نیکم نیکی ام آید پدید
 در بدی افزایشد ای با خرد
 هر زمان لطفی دگر بنمایش
 کای وجودت جملگی لطف و صفا
 تا مگر جان و دلت را خون کند
 ۲۴(۸۹) گفت اگر صد نوبت بد می کند
 در مقابل من همه نیکی کنم
 لاجرم فرمود زآن صاحب دلی
 ۲۷ پس فتوت جمله نیکی کردن است

در معنی فتوت هر کسی لطیفه گفته اند

- شیخ عالم آن جُنید پُر صفا
 ۳۰ چون خدا کار جهان پرداخته ست
 با مرید خود بگفت ای با وفا
 شام را جای فتوت ساخته ست
 بایدت رفتن ترا سوی عراق
 بر خراسان بست باید مهر و عشق
 و ر تو می خواهی که بینی روی صدق

فضیل فرموده است - رحمة الله علیه

- همچنان چون در فتوت کرد میل
 ۳۳ گفت تفسیر فتوت آن بود
 آن بزرگی پاک دین یعنی فضیل
 تا فتی با همگان یکسان بود
 رو مننه بر دیگران ترجیح خویش
 گر تو خواهی تا شوی از خلق پیش

وز برادر بگذرانی جرم او شرم آید مر ترا از شرم او

ابوبکر و زاق فرموده است - رحمة الله عليه

۳۶ وانکه حق را سخت مشتاق آمده است نام او بوبکر و زاق آمده است
گفت پیش من جوانمرد آن بود کمترین کارش فدای جان بود
با همه خلق خدا نیکی کند جز هوای نفس خود را نشکند

حارث فرموده است - رحمة الله عليه

۳۹ وان یکی صاحب فتوت حارث است آنکه بر جود و سخاوت باعث است
گفت می دانی فتوت را که چیست وانکه او صاحب فتوت گشت کیست
آنکه در خدمت میان را بست چست داد انصاف از خود و از کس نجست

شیخ نصرآبادی فرموده است - رحمة الله عليه

۴۲ و آن دگر پیری که دیش محکم است نصرآبادی که شیخ عالم است
این فتوت گفت همچون یک درخت بیخ او در جان عارف گشت سخت
نام یک شاخش مروّت کرده اند در طریقت اینچنین آورده اند
۴۵ زان مروّت گر تو می پرسی نشان ترک این هر دو جهان بوده است آن
چونکه شاخش اینچنین باشد بلند رو قیاسی کن درختش چون و چند

بعضی که حق تعالی در قرآن به لفظ فتی یاد کرده است

۴۸ قهرمان و حاکم طاق نهم در کلام خود فتی یذکّرهم
بهر ابراهیم فرموده است او چون در انعام بگشوده است او
زانکه ابراهیم بت را می شکست بهر بت هرگز میان را برنبت
بر ستاره چون نظر افکند او گفت این است آن خدای ما و تو
۵۱ چون برآمد ماه تابان گفت هی این بود آن قادر و قهار و حی
بعد از آن چون آفتاب نوربخش گشت پیدا اندرین قصر بنفش

- (۹۰آ) گفت آن دم چون نظر کردش برو
 ۵۴ عاقبت چون گشت پنهان بر زمین
 روی خود بر درگه الله کرد
 سال و ماهش روز بودی کار او
 ۵۷ گر نبود میهمانش زود زود
 وانگهی سفره خودش انداختی
 پس سزد کز واهب و فتاح و فرد
 آن خدا این است هذا کبروا
 گفت ائی لا احب الاقلین
 جان خود را از خدا آگاه کرد
 جز که ذکر حق نبود یار او
 سه چهارش روز افطارش نبود
 کار مهمان جملگی او ساختی
 در فتوت نام ابراهیم کرد

و منهم یوسف علیه السلام

- ۶۰ نقش بند چهره آزادگان
 چونکه یوسف را ز چاه آزاد کرد
 زانکه یوسف را در آن عهد شباب
 ۶۳ بر جمالش هر که افکندی نظر
 چونکه پیدا گشت دیدارش ز گنج
 لیک با آن حسن و با آن شاهی
 ۶۶ با وجود آنکه بُد او نوجوان
 خانه خالی، تشنه و آب زلال
 دست او در دامنش پیچیده شد
 ۶۹ بر زلیخا هرگز او میلی نکرد
 چون نشد با نفس خویش آن روز جُفت
 دستگیر جمله افتادگان
 بهر او لفظ فتی را یاد کرد
 سجده بردی پیش رویش آفتاب
 زود می گفتی که ما هذا بشر
 دست ببریدند بر جای تُرُنج
 یک قدم بیرون نرفت از زاهدی
 هم زلیخا داشت حسنی بیکران
 گفت ازین پس صبر کردن شد محال
 تا به حدی پیرهن بدریده شد
 راستی خواهد زهی آزادمرد
 پس خدا او را فتی زان وجه گفت

و منهم اصحاب الکهف

- ۷۲ چونکه دقیانوس در عهد قدیم
 کرد دعوی خدایی آن یقین
 از حقایق کرد دعوتها بسی
 بر خدایی هر که انکارش نمود
 شد مطیع قول شیطان رجیم
 آسمانی ساخت در روی زمین
 سجده ها بردند پیشش هر کسی
 خون او را ریختن فرمود زود

- ۷۵ بعد از آن زاصحاب او یک چند کس
تا بیابد هر یکی مقصود خویش
یک سگی دیگر بشد همرازشان
روی از آن ملعون همی برتافتند
۷۸ این سگ و آن چند کس در وی شدند
اندرو خفتند ایشان سالها
۸۱ ترک باطل جستن و حق همچنین
لاجرم چون گشت پیدا حالشان
اندر آن غاری که ایشان خفته اند
۸۴ حق تعالی رازشان بنهفته است
هر یکی بستند اندر دل هوس
باخبر باشند از معبود خویش
گشت اندر راه حق دمسازشان
در میان کوه غاری یافتند
در فنا و نیستی لاشی شدند
تا که گشت از دورگیتی حالا
راستی عین فتوت باشد این
حالشان معلوم شد از قالشان
سنگ کوه از آب دیده سُفته اند
إِذَا أَوَى الْفِتْيَةُ بِدِيشَانِ گفته است

در بیان آنکه دوانزده کس را فتوت نمی رسد، اول کافر

- چونکه کافر دین حق بگذاشتست
هرگز او را فتوت چون رسد
باطل خود را چو حق پنداشتست
گر سرش از مال برگردون رسد

دوم منافق

- ۸۷ هم منافق زشت و نحس و بدرگ است
بی نماز و کساحل و منبل بود
صورت او آدمی نفسش سگ است
جای او فی الدّرک الاسفل بود
بر چنین کس از فتوت بهره نیست
نزد حق بودن مرورا زهره نیست

سیم کاهن

- ۹۰ همچنین کاهن حسابی ساختست
روز و شب بر خلق می گوید دروغ
وز حسابی خود کتابی ساختست
از فتوت کی بود او را فروغ

چهارم مُدّمن الخمر

(۹۰ ب)

- مُدّمن الخمر آنکه دایم می خورد
آبروی خویش را می برد

- ۹۳ امر و نهی حق به یکسو کرده است هم خدا و مصطفی آزرده است
اینچنین کس را فتوت چاره نه مُذْمِرُ الْخَمْرِ آيِسْ مِنْ رَحْمَتِهِ

پنجم دلاک

- ۹۶ مرد دلاک ار که باشد با کرم چون نهد در صحن گرمابه قدم
نزد او گبر و مسلمان هر دو یک خوی او را کفر و ایمان هر دو یک
عیب مردم آورد در پیش رو در فتوت نیست این راه نکو

ششم دلال

- ۹۹ همچنان دلال مرد بی وفاست در متاع مردمان صاحب جفاست
بهر سود اندک خود هر زمان آورد بر خلق بسیار از زیان
چونکه سودش در زیان آشناست از فتوت کار و بار او جداست

هفتم جولاه

- ۱۰۲ وانکه او جولاه باشد همچنان وعده‌های کژ نهد بر مردمان
در فتوت نیست او را هیچ راه کین چنین خصلت بود جُرم و گناه

هشتم قصاب

- کار قصابان بود خون ریختن هر نفس با جانور آمیختن
جانور را می‌کشد او زار زار با فتوت اینچنین کس را چه کار

نهم جراح

- ۱۰۵ وانکه جراح‌حیست او را پیشه‌اش ریش‌ها و زخم‌ها اندیشه‌اش
خلق را از وی چه راحت‌ها بود راحت او چون جراح‌ها بود
هیچ او را از فتوت رنگ نیست زانکه او را جز دل چون سنگ نیست

دهم صیاد

- ۱۰۸ هر که صیادی بود کارش مدام گستراند بهر وحش و طیر دام
مرغکان را کارد بر حلقش کشد بچگانش را گرسنه می کشد
لاجرم صیاد دام مُدبر است کی چنین کس را فتوت درخور است

لطیفه

- ۱۱۱ حاتم طی در زمان و عهد خویش از غلامان چند کس آورد پیش
هر یکی را یک قطار اشتر بداد وانگهی انبارها را درگشاد
مغز جوز آورد بیرون از قیاس اشتران را بار کرد آن حق شناس
۱۱۴ گفت این را سوی صحراها برید وندر آن صحرا به هر سو بنگرید
مورچه هر جا که خانه ساختست منزلی کآنجای رخت انداختست
بر در هر خانه مغز گردکان توده توده می نهید ای بندگان
۱۱۷ تا که نقل خود خورند از خوانِ ما ساعتی باشند هم مهمان ما
زانکه گفت آن عارفی کو دلکش است مورچه با مغز جوش هم خوش است
آن همه لطف و مروت بین ازو چشم بگشا و فتوت بین ازو
۱۲۰ همچنان بر وحش و طیر اندر جهان از غذاشان می فرستد هر زمان
جود او و جور صیادان نگر کز فتوت نیست ایشان را خبر

یازدهم عامل

- عاملی کو هر زمان رسمی نهد رسم نو را بی گمان اسمی نهد
۱۲۳ تا قیامت آن گناه و آن بزه باشد اندر گردن آن بی مزه
مثل این بدفعل و بدخلق و خبیث از فتوت چون رسد بر وی حدیث

دوازدهم مُحترک

- محترک گندم به خانه می برد غله را بهر گرانی می خرد
۱۲۶ می شود قحطی پدید از فعل او بر چنین شخصی تفو بادا تفو

زانکه او دنیاپرست مطلق است کار او باطل، فتوٰت بر حق است

(۹۱)

لطیفه

- چند کس بر کشتی بنشسته بود
 ۱۲۹ چونکه کشتی شد روان بر روی آب
 ماهیان را گشت پیدا رنج و تاب
 آنچنانکه قصد کشتی کرده‌اند
 هر نفس این حال می‌افزوده است
 ۱۳۲ گفت در کشتی نظرها افکنید
 زانکه گشتست از وجود آن پلید
 اینچنین قحطی درین دریا پدید
 آنچنان کس را فتوٰت کی رواست
 ۱۳۵ این جماعت را که کردم یادشان
 جمله‌شان اهل مروّت می‌شوند
 بادیان بگشاده لنگر بسته بود
 ماهیان را گشت پیدا رنج و تاب
 یک‌دگر را ماهیان می‌خورده‌اند
 ارمیا پیغامبر آنجا بوده است
 هست مرد محترک بیرون کنید
 اینچنین قحطی درین دریا پدید
 کز وجود او چنین رنج و بلاست
 توبه کردن گر رسد فریادشان
 از کرم صاحب فتوٰت می‌شوند

در آنچه صاحب فتوٰت چگونه کسی باید

- در دو گیتی آن کسی باشد اخی
 ۱۳۸ زانکه فاسق با سخا اندر بهشت
 لیک از دل پاک دامن باید او
 ورنه نداند علم تا طالب شود
 ۱۴۱ یا بدارد دوست جان زنده را
 چون طلب فرضست بر هر مسلمی
 مرد بی‌دانش حقیقت چون خراست
 ۱۴۴ هیچ عیبی در جهان چون جهل نیست
 لیک علم آنست ای صاحب هنر
 در سیاهی و سپیدی نیست علم
 ۱۴۷ همچنان صاحب فتوٰت بایدش
 هر نفس در قدر خود افزون کند
 کو بود از جان و دل مرد سخی
 زاهدی گر بخل دارد هست زشت
 ورنه بود عالم نکو باشد نکو
 وانگهی بر کار خود غالب شود
 عالمانی وانگه آموزنده را
 باش طالب تا که باشی همدمی
 بر سرش گرچه مرصع افسر است
 اینچنین عیب ای برادر سهل نیست
 کو شناسد نفع و ضرر و خیر و شر
 هر کجا لطف است و اخلاق است و حلم
 در صلاح و زهد خود افزایشش
 طبع و خلق خویشتن موزون کند

در آداب تربیه

- همچنان واجب بود بر تربیه
 ۱۵۰ تربیه پیش اخی بنده شود
 بر اخی فرض است شرط تربیت
 از فساد و فتنه‌ها دورش کند
 ۱۵۳ مصطفی فرموده است آداب نفس
 هر چه آداب طریقت گفته‌اند
 بایدش بر تربیه آموختن
 ۱۵۶ پرورش از خاک مرجان می‌کند
 میوه کوهی ندارد رنگ و بوی
 پرورش کو یافت رنگین می‌شود
 ۱۵۹ چون به شهر آرند یابد پرورش
 پرورش از برگ اطلس می‌شود
 پرورش چون یافت از آب حیات
 ۱۶۲ پرورش دارد محمد از خدای
 گر نباشد آدمی را پرورش
- تا کنند جان و دلش را تصفیه
 تا مگر از تربیت زنده شود
 تا بیابد از هنرها تقویت
 با صلاح و زهد معمورش کند
 خوب [و] خوشتر باشد از آداب درس
 و ندر آن معنی گهرها سفته‌اند
 شمع دانش پیش او افروختن
 سنگ را لعل بدخشان می‌کند
 نیست او را لذت و طعم نکوی
 شاهد و محبوب و شیرین می‌شود
 می‌خورندش خلق همچون شکرش
 گر کسی ناکس بود کس می‌شود
 خضر پیغمبر شد و صاحب نجات
 زان جهت شد خواجه هر دو سرای
 کس نداند فرق از گاو و خرش

ذکر فتوت آدم - علیه السلام

- پیشوای این گروه خاکیان
 ۱۶۵ آنکه طینش را مخمر کرد حق
 در رواق شش جهت اول قدم
 (۹۱۳) نفخ روح از جنب او چون دردمید
 ۱۶۸ بود در جنات با ولدان و حور
 رفت از یادش در آن جنت مگر
 لاجرم بشنید امر اهبطوا
 ۱۷۱ روز و شب بگریست آن برگشته حال
- مقتدای زمرة افلاکیان
 علم اسما حفظ کرد از یک سبق
 او نهاد و گشت موجود از عدم
 لفظ کَرَّمْنَا بنی آدم شنید
 روضه و رضوان و غلمان و قصور
 آیت لا تَقْرَبُوا هَذَا الشَّجَرَ
 از بهشت آمد برین عالم فرو
 برگناش سیصد و هم شصت سال

گریه‌اش انصاف دادن بود ازو آن فغان و آب چشم همچو جو
پس رسد او را فتوت در جهان کانچنان انصاف دادست آن زمان

ذکر فتوت نوح - علیه السلام

۱۷۴ آن همای روضه علم و عمل وان رسول بارگاه لم یزل
نوحه بودی کار او در روز و شب نوح از آن معنی نهادنش لقب
دایماً بر همچنان قوم عدو گفتم الا الله الا تعبدوا
۱۷۷ قوم می‌گفتند او را در جواب کین همه وعظ تو دور است از صواب
هیچ فضلی نیست بر ما مر ترا پس ترا این دعوت و دعوی چرا
سخره می‌کردند او را هر کسی وز جفا و جور و محنت‌ها بسی
۱۸۰ تا خطاب و اصنع الفلک آمدش آیت طوفان در آن ملک آمدش
آن همه محنت تحمّل کرد او وز در دعوت نگردانید رو
خلق را سوی خدا ره می‌نمود در جفایش گرچه هر کس می‌فزود
۱۸۳ با وجود جور و محنت روز و شب و آن همه تعذیب و اصرار و تعب
از در حق رو نگردانید نوح پس بدو شد از فتوت صد فتوح

ذکر فتوت داوود - علیه السلام

۱۸۶ آن رسول خوب خلق و نیک خلق در زبورش چونکه او بگشاد خلق
مرغ و ماهی جمله رفتندی ز هوش هم خلاق اوفتادی در خروش
نام او داوود آمد در کلام چاکرش گردون و گیتی بُد غلام
عارف و هم کامل و توّاب بود از صفاتش اِنَّهُ اَوْاب بود
۱۸۹ چون خدا فرمود او را ای امین من ترا کردم خلیفه بر زمین
حکم کن اندر میان خلق تو دعوتی می‌کن به سوی حقّ تو
بر هوای خویشتن تابع مشو باش راجع لیک آن تاسع مشو
۱۹۲ بعد از آن چون شد خلیفه در زمین از عطا و جود ربّ العالمین
تا که جرم نوربخش آفتاب گشت در مغرب تواری بالحجاب

- کرد جمع آن قوم خود را پیش خویش
 ۱۹۵ همچنان آن قوم اسرائیل را
 گفت ای یاران و ای اصحاب من
 از شما درخواست دارد خاطر من
 ۱۹۸ تا من آن را می‌کنم از خود جدا
 جمله گفتندش نداری هیچ عیب
 لیک نان از کسب خود باید خوری
 ۲۰۱ چونکه بشنید از خدا درخواست کرد
 تا که آهن موم شد در دست او
 نان خود از کسب خوردن پیشه کرد
 ۲۰۴ چونکه عیب خود بجست و دور کرد
 لاجرم او را فتوت می‌رسد
- وانکه یادش بود اندر دین و کیش
 وانکه دانستی نکو تأویل را
 وی رفیقان و ذوی الالباب من
 عیب من بر من بگوید از کرم
 وانگهی باشم سزاوار خدا
 و آمده در شأن تو اسرار غیب
 بعد از آن همت به طاعت آوری
 آن رسول حضرت آن مرد نبرد
 پس زره می‌بافت از وی بس نکو
 بعد از آن این پیشه را اندیشه کرد
 بوستان عیش خود معمور کرد
 هم ولایت هم نبوت می‌رسد

(۹۲) ذکر فتوت سلیمان - علیه السلام

- پادشاه جنّ و انس و هم نبی
 ۲۰۷ شمع‌های دولتش افروخته
 چون علم‌ها بر سما افراشتی
 آنکه جایی چون نظر انداختی
 ۲۱۰ گاه بودی میهمان مورچه
 گاه آوردی برش بلقیس را
 آبگینه ای عجب آبش نمود
 ۲۱۳ بود اندر حکم آن انگشتی
 آنکه دارد این صفت از حق بود
 هفت کشور بود در فرمان او
 ۲۱۶ گر چه او را صد هزاران پیل بود
 در فتوت کاهلی از تنبلی است
- آنکه کردی باد او را مرکبی
 منطق الطیرش بدو آموخته
 تخت او باد صبا برداشتی
 هدهدی را بیک حضرت ساختی
 چونکه دانستی زبان مورچه
 چونکه گفتی دیو پرتلیس را
 تا بدان معنی دو ساقش برگشود
 وحش و طیر و آدم و دیو و پری
 بر خلائق حاکم مطلق بود
 لیک بود از دست رنجش نان او
 قوت او از صنعت زنبیل بود
 همچنین از مدبری و منبلی است

۲۱۹ مردم بی‌کار عاقل چون بود هر که عقلش هست غافل چون بود
 پس بدین معنی که او زنیل بافت روز و شب در کارکردن می‌شتافت
 بر سلیمان این فتوّت بوده است هم مروّت هم نبوّت بوده است

در آنچه چند چیز اخی را از فتوّت بیندازد

۲۲۲ در زمانه چند چیز است از فساد می‌شود بازار دین از وی کساد
 از فتوّت اوفتد مردِ اخی گر بهشتی بود گردد دوزخی

اوّل می خوردن

اوّلش می خوردن و مستی بود در طریقت دان که آن سستی بود
 آردش ادب‌ار و افلاج و جنون آن اخی هر چند باشد ذوفنون

دوم زانی

۲۲۵ مرد زانی همچنان بدکاره ایست در کف شهوت همی بیچاره ایست
 چون خدا گفتست او را فَأَجْلِدُوا از فتوّت دور باشد آن عدو

سیم لوطی

۲۲۸ هر که را باشد لواطه پیشه‌اش زود بر فرقتش بزن با تیشه‌اش
 زانکه بشنیدی چه شد بر قوم لوط آن بلایی که کرد از حق هبوط

چهارم غمّاز

وانکه او غمّاز باشد بخت بد همچنین بد فعل باشد همچو دد
 خلق از وی روز و شب در زحمت است اینچنین کس کی سزای رحمت است

پنجم منافق

۲۳۱ وانکه او را هست در دل از نفاق نیست او را ذره‌یی از اتّفاق

نفس او از مردمی دایم جداست لاجرم پیوسته بر خشم خداست

ششم متکبر

زینهار از کبر کردن دور باش از تواضع خلق را مأمور باش
۲۳۴ فعل ابلیس است کبر اندر وجود کی شدی لعنت اگر کردی سجود

هفتم جبان

همچنان نیکو نباشد بددلی زانکه باشد حاصلش بی حاصلی
باش مرد باشکوه پُرصفا تا بود در توفتوت هم وفا

هشتم حسد

هر که دارد در درون دل حسد گردنش را بست خَبَلٌ مِنْ مَسَد
خویشتن در رنج می دارد حسود هم شنیدی الْحَسُودُ لَا يُسُود

نهم کین دار

(۹۲۰)

بغض را بر خویش مستولی مکن جان خود را از رضا خالی مکن
۲۴۰ نقش کن بر لوح خاطر سرورا آیتِ وَالْكَافِرِينَ الْغَیْظُ را

دهم دروغ زن

مرد عارف می نگوید جز که راست راستی الحق ز اوصاف خداست
بایدت پرهیز کردن از دروغ تا نیفتی چون مگس ناگه به دوغ

یازدهم مخالف

هم نباید کرد در وعده خلاف بید را زان وجه گفتندش خلاف
۲۴۳ زانکه او را هست رسم [و] شیوه اش کاورد برگ و نیارد میوه اش
هم خدا لَا يُخْلِفُ الْمَعِیَادُ شد هر که صادق قول گشت آزاد شد

دوازدهم خائن

از خیانت زشت تر کاری کجاست خوف خائن زانکه دایم بی رجاست
در امانت گر خیانت می کنی بی شکی ترک دیانت می کنی

سیزدهم نظر بر نامحرم

روی نامحرم مکن عمدا نظر گر زن است آن ماه رخ یا خوش پسر
زانکه شهوت آتش و زن پنبه است نفس همچون گرگ و شاهد دنبه است ۲۴۹

چهاردهم عیب جستن

عیب جستن کار بدکاران بود شد هنر آن عیب کز یاران بود
ای خوش آنکه دید عیب خویشان گشت فارغ از عیوب مرد و زن

پانزدهم بخیل

۲۵۲ مصطفی فرمود کان مرد بخیل می بیند روی خُلد و سلسیل
گر کرم داری زهی همت ترا پای درنه در بهشت و خوش در آ

شانزدهم غیبت گوی

۲۵۵ یار خود را در بدی غیبت مکن تا نگویی جز که در نیکی سخن
ور همی غیبت کند مرد سفیه همچنان باشد خورد لحمِ آخیه

هفدهم بهتان

همچنان بر هیچ کس بهتان منه جرم ناکرده به کس تاوان منه
مشنوید از قول شیطان رجیم هست قولش هذا بهتانِ عظیم

هیجدهم دزدی

۲۵۸ گر تو خواهی تا شوی مرد خدای آنچه ننهادی مگیر آن را ز جای

دزد اگر هشیار اگر خود هست مست در شریعت واجب آید قطع دست

نوزدهم حرام

در فتوت هر کسی کو یافت نام تا بپرهیزد همیشه از حرام
۲۶۱ ورنه افتد از فتوت بی شکی وز مروّت هم نماند اندکی

بیستم نصیحت

گر همی خواهی که باشی آدمی مردمی کن مردمی کن مردمی
این همه در یک سخن بشنو تمام از بدی پرهیز می کن والسلام
۲۶۴ پیشه کن بر خود سخا و هم سخن آنچه نپسندی به خود بر کس مکن
بهتر از دُری که در گوش آوری گر بگیری پندهای ناصری
قول او را چون گهر در گوش کن وانگهی همچون صدف خاموش کن

لطیفه

۲۶۷ بود شخصی نیک رای و پاک باز عارف و محبوب و خوب و دل نواز
(۹۳) بر سر گردون رسیده پایه اش هم فتوت جملگی سرمایه اش
توشه او بود از سنبوسه ها سرکه او در میان کاسه ها
۲۷۰ شاهد او چهره یاران بُدی جان او دیدار مهمانان بُدی
بخل از وی دور بُد فرسنگ ها هم سخا را سوی او آهنگ ها
پاک دامن، پاک باز و پاک روی نیک صورت، نیک سیرت، نیک روی
۲۷۳ هم جوانی بود اندر بندگیش گشته پیدا در جبینش زندگیش
خدمت اصحاب می کردی مدام از بزرگ و خرد و آزاد و غلام
سفره را یک روز بیرون برده بود بازگشتن را درنگی می نمود
۲۷۶ تا که بعد یک دو ساعت آمد او همگان گفتند ای یار نکو
موجب دیر آمدن بنما که چیست مانعت فرما درین معنی که کیست
گفت واللّه بود یک دو مورچه اندرین سفره به هر سو مورچه

- ۲۷۹ می‌دوید و عزم رفتن می‌نمود
گفتم این هرگز نباشد از کرم
صبر کردم ساعتی با اختیار
- ۲۸۲ جمله‌شان انصاف دادند آن زمان
هر که خواهد تا فتوت یابد او
خاطر موری نگه دارد به لطف
- ۲۸۵ ورنه آن کس را فتوت کی رواست
خانه سازد بهر یک لقمه ز قوت
هست چون زنبور او را رسم و کیش
- ۲۸۸ این چنین کس را زرگر صد خُم است
آن گیاه و سنگی صاحب فایده
همچو گندم سینه بشکافد به تیغ
- ۲۹۱ خُنب‌ها پر کرد سیم و سر ببست
دولت دنیا نگر چون خرمگس
وانکه از وی خلق را آرایش است
- ۲۹۴ هر نفس همچون نسیم نوبهار
دامنش پر زر بخندد چون گلی
همچو سرو آزاد باشد در چمن
- ۲۹۷ در سخن هر لحظه افشانند شکر
این چنین کس بی‌شکی از اولیاست
چون بیابی زود نه سر در قدم
- در برون رفتن چو چندی برفزود
گر ز سفره مورچه بیرون کنم
هر دوشان رفتند بیرون از کنار
بر سخا و جود و لطف آن جوان
جود و مردی و مروّت یابد او
دور دارد از دلش تنندی و عنف
کز وجودش خلق عالم در بلاست
تا کند صید مگس چون عنکبوت
در دهانش نوش در دنبال نیش
مال او مارست و گندم کژدم است
بِه بود از منعم بی‌ماید
وانگهی یک جو همی دارد دریغ
وانگهی چون مار برگنجی نشست
بیشتر وقتی نشیند برنجس
عالمی را لطف او آرایش است
تازه دارد بوستان و لاله‌زار
لاجرم مدحش کند هر بلبل
لاجرم شکرش بگوید انجمن
خدمتش را نی‌شکر بندد کمر
زانکه موصوف او به اوصاف خداست
تا بیابی لطف و مردی دم به دم

در بیان آنکه سیفی کدام است و قولی کدام

- ۳۰۰ جمله اصحاب فتوی ای رفیق
آن یکی سیفی و دیگر قولی است
هست قولی آنکه می‌گوید به صدق
- بر دو گونه آمدست اندر طریق
هر دوشان را معرفت مسئولی است
با اخی من بنده را افتاد عشق

- ۳۰۳ گشتم او را از دل و جان تریه
در فتوت نام او را می برم
همچنان من تریه او هست اخی
۳۰۶ (۹۳) شد بدین قول مجرد تریه
از صحابه بود قولی ای ولی
زانکه اینان هر دو بی تخویف و بیم
۳۰۹ بر نبی معلوم شد ایمانشان
لیک سیفی آن بود ای نیکرای
می گشاید روز و شب همچون علی
۳۱۲ تریه گیرد به الزام تمام
گر اخی سیفی بود نبود شگفت
- همچو من دارد فراوان تریه
بعد ازین سوگند برجانش خورم
زانکه او هم مشفق است و هم سخی
کرد جانش را به دانش تعبیه
آن دو صافی دل ابوبکر و علی
آمدند از کفر در راه سلیم
ترک کرده هر دو مال و جانسان
کوبه سیف خویشان راه خدای
از طریق مردمی و پُردلی
می کند آزاد را بر خود غلام
مصطفی بر خود نبی السیف گفت

ذکر آن اخی که سیفی بود

- هر که سیفی می شود از خاص و عام
۳۱۵ پس نمک در شربه خوردن کار اوست
بعد از آن چون مدتی بر وی گذشت
پس میانش را گشاید بعد از آن
۳۱۸ بعد از این اصحاب می باید ترا
پس ازار پای خود بگشاید او
هشت شرط است اینکه گفتم یاد دار
- اولش قول است و آن گاهی قیام
وانگهی بندد میانش را نکوست
در طریق خود اگر محبوب گشت
می دهد دستوریش کی نوجوان
گر بگیری تریه شاید ترا
تا بپوشاند برین شخص نکو
خاطرت را بعد از این دلشاد دار

در بیان قولی

- ۳۲۱ قولی آن باشد که گوید تریه
بر فلانی تریه گشتم ز دل
شرط قولی پیش ازین کردم تمام
- خدمت صاحب چو جوید تریه
رفت اندر عشق او پایم به گل
آن همه گوید ببینش خاص و عام

در بیان قیام

- ۳۲۴ هم قیام آن است کو در پیش جمع ایستد یک ساعتی مانند شمع
 آنگهی آرد ارادت بر اخی تا بیاید عز و جاه و فرخی
 ایستادن از برای خدمت است همچنان بر صاحب خود حرمت است

در بیان نمک و آب

- ۳۲۷ شربه خوردن با نمک اندر طریق بر تو می گویم که چون است ای رفیق
 بر نمک آدم به حوّا مهر بست آب شیرین جمله مهر فاطمه است
 پس نمک با آب شیرین چون زلال هست بر خلق جهان بی شک حلال
 ۳۳۰ آب مهر دختر پیغامبر است هم نمک کابین شده بر مادر است
 زانکه ایزد چون جهان را آفرید جان آدم را در آنجا پرورید
 از عدم آورد آنکه در وجود تا ملایک پیش او آرند سجود
 ۳۳۳ بعد از آن چون مونس بایست بود پهلوی چپ را ز آدم برگشود
 کرد حوّا را از آن پهلوی پدید پس چنین خلقی ازیشان آفرید
 چونکه حوّا را به آدم عقد کرد آن خدای قادر و قهار و فرد
 ۳۳۶ هر نمک کان هست بر روی زمین کرد کابینش یقین می دان یقین
 پس نمک کابین مادر می شود و آب شیرین مهر دختر می شود
 زانکه آنکو سید کونین بود با فراز عرش با نعلین بود
 ۳۳۹ (۹۴) دختر خود را که نامش فاطمست چون پدر بر مؤمنان و خاتمست
 با علی دادش خدا کردش نکاح با صفا و عزّت و قدر و نجاح
 هر چه هست از آب شیرین در زمین کرد مهرش ایزد جان آفرین
 ۳۴۲ لاجرم چون ایستاد آن جایگاه تریبه، پس سجده آرد براله
 بعد از آن گوید به عشق و بی ملال من خورم این شربت آب حلال
 بر صفای جمع و یاد این اخی زانکه او را دیده ام مرد سخی
 ۳۴۵ چون بنوشد اندکی گویند نوش صحت و هم عافیت بادا و نوش

در آنچه میان بستن از که مانده است [و] معنی میان بستن

- آن کسانی که این گهرها سفته‌اند
اولش بستند میان تریه
۳۴۸ عاقبت او را گشایندش میان
هم دوم بستن برای خدمت است
لیک این را آخرش صحبت بود
۳۵۱ در سحرگاهی نسیم صبحدم
یافت گیتی از وجودش خرّمی
مهر نیکو چهره همچون حاجیان
۳۵۴ این جهان از ذات او پر نور شد
دید از وی آن زمان لطف و صفا
در چنان هنگام ابراهیم زود
۳۵۷ کعبه را بنیاد می‌افکنند او
گه فدا می‌کرد آنجا جان و دل
گاه سنگ انداختی معمار را
۳۶۰ گاه از زمزم کشیدی آب را
بود ابراهیم اندر کار خویش
تا ندا آمد ز درگاه جلیل
۳۶۳ ای سفیر حضرت علیای ما
در بهشتی که مرا گلزارچه است
زود بستان پیش ابراهیم بر
۳۶۶ جبرئیل آن پیک درگاه خدای
بر میان آن رسول عهد خویش
پس میانش را دگر باره گشود
۳۶۹ لاجرم بستن میان را ماند ازو
این جماعت هر که می‌بندد میان
- در میان بستن سه معنی گفته‌اند
تا که حاصل گردد او را تصفیه
تا بگیرد تریه اندر جهان
همچنین از بهر جاه و حشمت است
از وجودش خلق را راحت بود
چونکه بنهاد اندرین عالم قدم
هر کسی را حاصل آمد بی‌غمی
گرد کعبه گشت با معراجیان
صحن خاک از مقدمش معمور شد
مولد عیسی و جای مصطفی
دست‌ها بهر عمارت برگشود
بیخ کفر و کافری می‌کند او
گه به پشتش می‌کشیدی کاهگل
تا عمارت ساختی دیوار را
دور کردی از دو دیده خواب را
گرم کردی هر زمان بازار خویش
بر امین وحی اعنی جبرئیل
زود رو در جنت والای ما
دست‌باف حوریان دستارچه است
بر میانش بند بر جای کمر
در زمان آورد، بست آن نیک رای
تا که فارغ شد ز جدّ و جهد خویش
زانکه ایزد آنچنان فرموده بود
فهم کن دریاب ای مرد نکو
بایدش برخاست از سود و زیان

- همچو ابراهیم کار گل کند
 ۳۷۲ کار دل از کار گل بهتر بود
 گر خرابی دل آبادان کنی
 دل محلّ سرّ بیچون آمدست
 ۳۷۵ دل که پر خون گشت و بشکست از قضا
 دل به همّت برتر از عرش آمدست
 فکرت دل جملگی زین است و زین
 ۳۷۸ گر طواف کعبه در دل آیدت
 چاه زمزم گر ترا باشد هوس
 گر تو خواهی سعی در کوه صفا
 ۳۸۱ ورنه منی باید ببر از خود منی
 بر سؤال سائلان لبیک زن
 ای خدای کامکار کامران
 ۳۸۴ می کن از رحمت بدو بخشندگی
 آن دلش ده تا کند طاعت ترا
- به ز کار گل چو کار دل کند
 کار گل زر، کار دل گوهر بود
 جمله مخلوق را شادان کنی
 ای خوشا آن دل که پر خون آمدست
 از چنان دل کی جدا باشد خدا
 گرچه این دم ساکن فرش آمدست
 قلب مؤمن هست بَیِّنَ الْإِضْبَعِینِ
 گرد دل می گرد حاصل آیدت
 اشک چشم آب زمزم بر تو بس
 هر کجا سعی کنی باشد صفا
 باش راضی از جهود و ارمنی
 سنگها بر دیو نفست می فکن
 ناصر سرگشته را از در مران
 تا کمر بندد ترا در بندگی
 رخ نهد بر خاک هر ساعت ترا

در بیان میان گشادن

(۹۴۰)

- بستنش آن بود کو خدمت کند
 ۳۸۷ باز بگشادن بود معنیش آن
 چون میان را برگشاید بایش
 بعد از آن جودست و بخشش کار او
 ۳۹۰ دایماً بگشوده می دارد درش
 خوش بود اهل طریقت را همی
 تا که بگشاید همیشه چهره را
 ۳۹۳ همچنان می بایش بستن سه چیز
 اولش بستن دو چشم خویشتن
- جملگی اصحاب را حرمت کند
 تا بدو خدمت کنند آن دیگران
 تا دو دستش در عطا بگشایدش
 تا عزیز آید همی دیدار او
 برفشاند گر بود سیم و زرش
 و آنکه اصحاب حقیقت را همی
 بعد از آن در را و آنکه سفره را
 تا بود پیش هنرمند آن عزیز
 تا به عمدا ننگرد در مرد و زن

- آن گهی می بایدش بستن زبان
 ۳۹۶ پس سیم شلوار باید بست چست
 پند دیگر گویمت گر بشنوی
 گر ترا باید فتوت سربه سر
 ۳۹۹ ای دریغا ناصری در روز و شب
 ای خدا توفیق آن ده تا مگر
 تا که باشم واله و شیدای تو
 ۴۰۲ رفت و عمر و حاصلی در دست نیست
 پیش اهل فضل و ارباب خرد
 کز زبان بر خلق می آید زبان
 در فتوت تا بود مرد درست
 چابک و چست و لطیف و معنوی
 کم خور و کم گوی [و] کم خسب ای پسر
 آنچه گوید خود نگیرد ای عجب
 بر میان از عشق تو بندم کمر
 جان دهم اندر پی سودای تو
 کیست کو از جام عشقت مست نیست
 این دو روزه عمر چه نیک [و] چه بد

در بیان دستوری دادن

- گر چه باشد در طریقت مرد چست
 ۴۰۵ کان کسی کو بی اجازت کار کرد
 ور نباشد از اخی دستوریت
 همچنان هر شیخ در تدبیر خود
 ۴۰۸ تا سزد او را اگر گیرد مرید
 کس اخی گشتست بی دستور هیچ
 هر که او در حضرت سلطان بود
 ۴۱۱ عمرها باید که سازد بندگی
 گر چه باید قربت سلطان همی
 همچنان هر عارف و صاحب قبول
 از اخی دستوریش باید نخست
 کار خود را پیش عاقل خوار کرد
 از عبادت کرد باید دوریت
 بایدش دستوریش از پیر خود
 قدر او هر لحظه گردد بر مزید
 کس ولایت خورد بی منشور هیچ
 بنده او از دل و از جان بود
 جان سپاری ها و هم افکندگی
 کار او هیچست بی فرمان همی
 بی اجازت هست کار او فضول

لطیفه

- ۳۱۴ در ره حج بود درویشی عجب
 روز و شب افتان و خیزان می دوید
 گاه بر سنگ او فتادی پای او
 سربرهنه پابرهنه تشنه لب
 خسته و هم گرسنه ره می برید
 گاه بودی در مُغیلان جای او

- ۴۱۷ در میان بادیه سرگشته بود دید روزی بر سر یک اشتري هودجی خوش ساخته از بهر خواب
- ۴۲۰ بقسیماط^(۱) و قوت‌های گلشکر گاه خوردی گاه می‌خفتی فراز پیش او در رفت آن درویش زود
- ۴۲۳ گفت ره را من پیاده می‌روم تو نشسته بر سر اشتر به کام من گرسنه روز و شب حیران شده
- ۴۲۶ تو غذای خود شکر بورک^(۲) کنی من شده از تشنگی همچون خلال راه من صعب آن تو آسان بود
- ۴۲۹ چونکه خواجه این سخن‌ها را شنود گفت ای درویش دل‌ریش غریب بشنو این نکته که چون گوهر بود
- ۴۳۲ زانکه هستی تو درین دعوت طفیل سوی کعبه بی‌اجازت می‌روی من که هستم بر شتر گشته سوار
- ۴۳۵ سوی بیت‌الله مهمان می‌روم زانکه معمار رواق کائنات بعد از آن اندر کلامش یاد کرد
- ۴۳۸ هر که دارد استطاعت در سیل پس خدا ما را اجازت داده است
- جان و تن در خاک و خون آغشته بود خواجه‌یی بنشسته بر سر افسری وز دو جانب کوزه‌های پر ز آب توده کرده پیش خود بر همدگر اینچنین می‌رفت در راه حجاز آه دوداندود از دل برگرشود بر قضا دل را نهاده می‌روم خرّم و خوش‌خاطر و خوشدل مدام در میان راه سرگردان شده سوی حلوا خود نظر کی افکنی تو خوری زآن آب‌های چون زلال حجّ من با حجّ تو یکسان بود خود زبان معنوی را برگشود چونکه گفتی درد خود پیش حبیب حجّ من از حجّ تو بهتر بود بر طفیل انصاف کم سازند میل گرد صحراها به هرزه می‌دوی جملگی مقصود نفس اندر کنار خرّم و خوب و خرامان می‌روم کرد پیدا کعبه را در شش جهات خاطر اهل یقین را شاد کرد تا بیاید سوی درگاه جلیل بهر ما بنیاد را بنهاده است

۱ - بقسیماط: معرب کلمهٔ یکسمات فارسی است (لغت‌نامه) آن نوعی نان روغنی است که روی آن را مربع می‌برند و می‌پزند و بیشتر مسافران آن را توشهٔ راه کنند (برهان) ظاهراً نوعی سوخاری است که امروز آن را hard biscuit می‌توان گفت.

۲ - شکر بورک: سنبوسه‌یی است که درون آن را با قند و بادام و پسته کوبیده پر می‌کنند.

می‌دوی بر هرزه بی‌دستور تو
 ۴۴۱ لاجرم حجّ من از حجّ تو به
 حجّ را هرگز نه‌ای مأمور تو
 بر هلاکت رو قدم دیگر منه
 که به هر کاری اجازت معتبر
 زین لطیفه گشت روشن ای پسر

معنی ازار یا بند پوشیدن

این گهرها را که ناصر کرد یاد
 ۴۴۴ در جهان او را طریقت می‌رسد
 هر که اندر حُقه خاطر نهاد
 هم شریعت هم حقیقت می‌رسد
 رسم باشد پیش ارباب طریق
 پیش یاران هم شود صاحب قدم
 تا بپوشاند برو شلوار خود
 حاصل آید ذات او را فسرّخی
 جز به نیکی ننگرد در خو برو
 شاه‌دان مانند پنبه نیک نرم
 گفته‌اند اندر مثل سنگ و سبو
 وانگهی ننهاده باشد دل بر آن
 یا بچیند سیب غیب‌هایشان
 ذات او را قوت پیغامبری است
 ورنه همچون کودکان دریازی
 چون ز غزو بدر سوی مکّه گشت
 نفس گر کشتی جهاد اکبر است
 مرد باشی نفس را گر بشکنی
 بعد از آن کیخسرو و فغفور باش
 چند گویم قصّه بسیار خویش
 تا که نفس شوم در فرمان بود
 ۴۴۷ واجب آید بر اخی ای باخرد
 بعد از آن آن تربیه گردد اخی
 لیک باید سخت بستن بند او
 ۴۵۰ زانکه شهوت هست آتش سخت گرم
 عاشق اندر صحبت روی نکو
 هر که باشد در میان دلبران
 ۴۵۳ تا ستاند بوسه از لب‌هایشان
 اینچنین کس را مقام سروری است
 نفس کافر گر بکشتی غازی
 ۴۵۶ زانکه گفت آن بلبل باغ بهشت
 کشتن کافر جهاد اصغر است
 نیست مردی آنکه مشتی می‌زنی
 ۴۵۹ از هوای نفس یکدم دور باش
 باز آیم بر سر اسرار خویش
 معنی شلوار دادن آن بود

در آنچه [در] فتوّت [شلوار] پوشیدن از که ماند

- ۴۶۲ در زمان خویش نمرود لعین
چونکه پیشش جمع آمد مالها
بود استاد منجم آن زمان
خواند او را پادشه، آمد که چیست
- ۴۶۵ اختران را سیر داد اخترشناس
آنکه مرگت هست اندر دست او
۴۶۸ پس بفرمود آن لعین نابکار
پس به تقدیر خداوند جلیل
آن خداوندی که رزق انس و جان
۴۷۱ بچگان زاغ را طعمه دهد
می‌رساند رزق را ای نیکبخت
وحی کردی جبرئیل خویش را
۴۷۴ مادرش بگرفت سوی غار برد
(۹۵^ب) شیر می‌آورد از جوی بهشت
لاجرم چون مدّتی بر وی کشید
۴۷۷ تا که بر خورشید و انجم دل بداد
معجزاتش گشت ظاهر بر زمین
پیش خویش آورد ابراهیم را
۴۸۰ پس بفرمود آن لعین باشکوه
کرد اندر منجیقش آن زمان
برگشوده جمله درهای فلک
۴۸۳ خواست گشتن دامنش از تن جدا
تا که شلواری برون کرد از جنان
تا نیند هیچکس اندام او
۴۸۶ پس اساس و رسم شلوار ای رفیق
- داشت شاهي همه روی زمین
کرد دعویّ خدایی سالها
در علوم خویش مشهور جهان
گفت برگو مرگ من در دست کیست
گفت شاهها باد عمرت بی قیاس
او هنوز اندر جهان ننمود رو
هر چه زاید تا کشندش زار زار
یک شبی چون زاد از مادر خلیل
او دهد در آشکارا و نهان
تا چهل روز از هوا لقمه دهد
در بُن دریا درونِ سنگ سخت
تا در آن غار آن خلیل خویش را
در جوار حضرت جبار برد
بر چنان طفل نکوخلق [او] سرشت
گشت در وی علم و حکمت‌ها پدید
بعد از آن وَجَّهَتْ وجهی کرد یاد
این سخن بشنود نمرود لعین
آنچنان دانای بی تعلیم را
تا که جمع آرند هیزم همچو کوه
پس بیفکندش به سوی آسمان
بر نظاره آمدند آنجا ملک
پس ندا آمد به جبریل از خدا
زود پوشانید او را آن زمان
تا که ننشیند بدی در نام او
ماند از ابراهیم در باب طریق

در آنچه اصل شلوار و دستارچه از چه بود

- آن شهی کین خلق در فرمان اوست
نور صبح و آفتاب از روی او
۴۸۹ تابش مه از جمالش مستعار
هست خالی ذات او از کیف و کم
فهم حیران گشته در اوصاف او
۴۹۲ بود گنجی خواست او پیدا شود
عشق آغازد به چشم مست خویش
بوسه بر باید از آن لبهای خویش
۴۹۵ هم شود مشاطه رخسار خود
گشت چون صبح ارادت دردمید
مظهري چون آینه آورد پیش
۴۹۸ داد جان و جسم را پیوند او
تا هزاران نقش و رنگ آرد پدید
گفت روزی با ملایک از یقین
۵۰۱ جمله گفتندش بدیها سازد او
پیشمان تسبیح و حمد و ذکر تست
عالم علام بر جمع ملک
۵۰۴ گفت ای اعلیٰ اعلم یا عالمون
کرد آدم را پدید از جرم خاک
بر ملایک کرد امر فاسجدوا
۵۰۷ کبر او را مانع آمد از سجود
پس خدا او را ز جنت دور کرد
گشت آدم سرفراز اندر بهشت
۵۱۰ گرددت معلوم هر چه هست اوست
باز نقش نور ریز جندره
- ترک مه هندوی سبز ایوان اوست
رنگ شب عکس سواد روی او
نسخه‌یی از چین زلفش زنگبار
جمله هستی پیش او کمتر ز کم
عقل عاجز مانده از الطاف او
خویشتن بر خویشتن شیدا شود
دل رباید هر نفس از دست خویش
سیب و به چید ز غبغبهای خویش
جلوه سازد در جهان دیدار خود
عاشق و معشوق و عشق از وی پدید
وانگهی بنمود بر خود عکس خویش
سایه‌یی بر کائنات افکند او
صورت اندر سنگ و خاک آرد پدید
خواهم آوردن خلیفه در زمین
خون بریزد مفسدت آغازد او
بر زبان تقدیس ذات و شکر تست
سرفراز گنبد هفتم فلک
در جمیع حال مالا تعلمون
وانگهی بنهاد در وی جان پاک
سجده بردندش به غیر آن عدو
چون نظیر خود ندید اندر وجود
از ریاض روضه‌اش مهجور کرد
آنچنان پیغامبر نیکو سرشت
چون نَفَحْتُ فیه مِنْ روحی دروست
کرد پیدا مُهره‌یی از ششدره

- گفت آدم را که از گندم مخور
 ۵۱۳ بعد از آن تقدیر کردش آنچنان
 یک دو دانه خورد در دام اوفتاد
 از خدا خوردن ترا دورت کند
 ۵۱۶ خوردن بسیار چون خواب آورد
 پس جهان در چشم تو گردد سیاه
 از غذا خوردن تو باشی ژنده پیل
 ۵۱۹ (۹۶) از غذا خوردن ترا آید صداع
 نفس را چندین چه می باید علف
 پیش مردان کی زند هرگز نفس
 ۵۲۲ او به یک دانه چنان شد ای عجب
 تو که خروارش خوری در سال و ماه
 چون اله آن سهو را از وی بدید
 ۵۲۵ گشت آدم تن برهنه در بهشت
 گاه تن جامه ز رضوان خواستی
 گاه می گفتی به خود ای دلپذیر
 ۵۲۸ شاخ طوبی سر به بالا برده بود
 از حریر و سندس و استبرقش
 حور و غلمان جمله می گفتند هی
 ۵۳۱ عاقبت آمد نحیف و بی قرار
 دید هر برگش صد و هشتاد گز
 گفت ای انجیر قصد برگ کن
 ۵۳۴ شاخ انجیر از هوا آمد به زیر
 چاربرگ از وی در آن ساعت برید
 شد درخت پنبه از وی بی گمان
 ۵۳۷ ساختند از وی یکی دستارچه
- دانه بی از شاخ او هرگز مبر
 کین سخن رفت از ضمیرش آن زمان
 عاجز و حیران و ناکام اوفتاد
 روز و شب مانند رنجورت کند
 آلت فسق تو در تاب آورد
 فارغ آیی از ثواب و از گناه
 ور خوری کمتر شوی چون جبرئیل
 پر چو خوردی تیز گردی چون فقاع
 هر چه می خوردی همی سازی تلف
 هر که حلقومی و خرطوم است و بس
 کافوتاد اندر غم و رنج و تعب
 چون بود حال تو در پیش اله
 خلعتش را از تن خود برکشید
 گفت این بودست ما را سرنیشت
 گاه از غلمان و ولدان خواستی
 ستر پوشی ده به آدم از حریر
 در عطای برگ منعی می نمود
 حاجتش افتاد برگ و ورقش
 ما همی ترسیم از قهار و حی
 بر درختی کو بود انجیر بار
 نرم همچون پنبه و نیکو چوقز
 یک دو برگ از بهر آدم ترک کن
 رفت آدم پیش شاخ او دلیر
 یک دو قطره شیر ازو آن دم چکید
 حوریان کردند جمعش آن زمان
 در میان آنچنان گلزارچه

- همچنان شلوار دیگر ساختند
این گذشتست آنگه ابراهیم را
۵۴۰ بر هوا انداختند از منجنیق
وحی آمد از خدا بر جبرئیل
رفت آن شلوار آورد از بهشت
۵۴۳ بعد از آن بر آل هاشم آن بماند
پس رسانیدند پیش مصطفی
آن فتوت را نبی با خوشدلی
۵۴۶ از علی آنگه به سلمان مانده است
چونکه سلمان رخت ازین منزل بیست
از خلیفه بر خلیفه یادگار
۵۴۹ لیک آن دستارچه وحی امین
تا خداوند زمین و آسمان
روز محشر بر میان آن اخی
۵۵۲ بندد و در جنتش راهی دهد
دید و وهم جان او بگشایدش
- هر دو را نیکو همی پرداختند
چون ازو دیدند آن تسلیم را
حق چو بود او را رفیق اندر طریق
تا که شلوار آورد بهر خلیل
تا بپوشید آن نکو خلق و سرشت
دامن عمرش چو هر یک برفشاند
تا بیابد از وجود او صفا
داد با شیرخدا یعنی علی
با چنان نیکو مسلمان مانده است
سوی جنت رفت بر قصری نشست
ماند آن شلوار این را یاد دار
باز بردش سوی فردوس برین
آنکه لطفش می رسد در هر زمان
کو بود هم پاک دامن هم سخی
در رواق انس درگاهی دهد
وانگهی دیدار خود بنمایدش

خطاب عتاب گونه حق تعالی با درخت انجیر

- با درختی کو بود انجیر بار
۵۵۵ کای شده در حضرتم گستاخ تو
چون نترسیدی ز جور و قهر ما
جانب تو نگذرد الا سُموم
۵۵۸ زین سپس در آتش مطبخ کنم
هر کرا دستم ز پا افکنده بود
رفت شاخ دستگیر آید بدو
۵۶۱ من کشیدم خلعتش را از برش
- این خطابش کرد روزی کردگار
برگ داده عاصیان را شاخ تو
تا خوری بر جای آبت زهر ما
خود نیاری میوه یی الا زقوم
بعد ازینت هیمة دوزخ کنم
شاخ او را بیخ و بن برکنده بود
در کرم صدر کبیر آید بدو
چون ندیدم لایق آن را در برش

- تو برفتی خلعتش دادی چرا
چون درخت این لطف‌ها از حق شنید
۵۶۴ پست شد بر درگهش سجده نهاد
کای شده بر عاصیان فریادرس
(۹۶) من به آدم کرده‌ام نیکی خویش
۵۶۷ زانکه گفתי در ازل ای بی‌غرض
وین عجب‌تر کین همه تقدیر تو
این سخن‌ها خوب آمد بر خدای
۵۷۰ خلعتش داد آن زمان او را سه چیز
اولش او را در آتش نسفکنند
پس دوم این است در هر کار او
۵۷۳ هم سیم آن است کورا دانه نیست
ای منزّه ذات تو از شش جهات
هست پیش بحر همچون قطره‌یی
۵۷۶ گر چه ناصر لایق صد زحمت است
- لطف کردی حُلّتش دادی چرا
لرزه‌اش افتاد همچون برگ بید
پس زبان معنوی را برگشاد
صد گناه از ما [و] یک لطف از تو بس
هیچ از نیکی بدی نامد به پیش
نیک را هم نیک می‌باشد عوض
خود نیفتد برگ بی‌تدبیر تو
زانکه بود آن‌ها جواب جانفزای
تا بدان باشد درین عالم عزیز
بهر هیزم شاخ او را نشکنند
فارغ است از تیشه نجّار او
در میان پشت ما زو شانه نیست
پیش عفت جرم جمله کاینات
یا بر خورشید کمتر ذره‌یی
عذر او لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَتِ

در آنچه آستانه‌ی اخی بر چه نسق باشد

- آن مقامی کاندرو آیند جمع
نام آن را آستانه کرده‌اند
۵۷۹ باید آن خانه که باشد چارسو
گر درو حوضش بود باشد صواب
جمله دیوار او باشد سپید
۵۸۲ هم سقایی نیک او را لازم است
همچنان هم پاک می‌باید درش
گر درو گسترده‌ی زیلو بود
- زمره اصحاب با قنديل و شمع
آستانش تا به گردون برده‌اند
همچو کعبه تا نکو باشد نکو
تا کند ابریق و کوزه پر ز آب
تا شود روشن مثال ماه و شید
اندرین معنی همه کس جازم است
تا نبندد بر درش گاو و خرش
یا نمد این هر دو هم نیکو بود

- ۵۸۵ و ر اخی با عزّ و ناموسی بود
 لیک پـرده در نباید بر درش
 زن نشاید تا شود در وی مقیم
 ۵۸۸ صحبتش باید که با مردان بود
 هم مسافر در وی ار آمد صلاح
 قایلش شاید که قبروسی^(۱) بود
 کین ز کبرست و نشاید بر درش
 زانکه از تهمت نخواهد شد سلیم
 تا همیشه خرّم و خندان بود
 می یابد تا شود صحبت مباح

در فواید صحبت و نیکو همنشین

- بهرتر از صحبت نباشد هیچ چیز
 ۵۹۱ سرکه چون شد همنشین انگبین
 چون حریف بحر اخضر می شود
 روی صحرا آن زمانی خوش بود
 ۵۹۴ باغ از غنچه شود آراسته
 مجلس اصحاب گر چه خرّم است
 جان ما از علم یابد خرّمی
 ۵۹۷ ای برادر گر بشد مغز تو خشک
 از هما کارت به سلطانی کشد
 چونکه با موسی عصا همراه گشت
 ۶۰۰ صحبت عیسی چو آن سوزن بیافت
 صحبت احمد چو آن نعلین کرد
 وان سگ اصحاب کهف از همدمی
 ۶۰۳ مدّتی چون طالب دیدار شد
 عاقبت دیدی که یار غار شد
 صحبت اهل صفا باشد عزیز
 داروی درد سر است ای نیک بین
 گر چه مشتی قطره گوهر می شود
 کز گل و سبزه درو مفرش بود
 جعد سنبل از صبا پیراسته
 بی وجود شمع عارف ماتم است
 مرد بی دانش نباشد آدمی
 پرورش ده مغز را از بوی مشک
 صحبت جفدت به ویرانی کشد
 ازدها شد وز خدا آگاه گشت
 رفت بر چارم فلک مسکن بیافت
 لاجرم بر روی عرش افشانند گرد
 گشت امروز از حساب آدمی
 عاقبت دیدی که یار غار شد

لطیفه

- بود مردی پهلوان زورمند
 رفت روزی بر سر کوهی نشست
 هیّتی با هییت و قدّی بلند
 کاروان را راه آمد شد ببست

- ۶۰۶ گرد جور و فتنه می‌انگیخت او
هر که آنجا می‌گذشتی با متاع
چون نکردی هیچکس آنجا گذر
- ۶۰۹ نسر طایر را فکندی تیر او
یک درست آهو چو می‌کردی کباب
کار او این بود اندر روز و شب
- ۶۱۲ عیسی مریم رسید آن جایگاه
بر حرامی چون نظر افکند او
گفت او را خون مردم را مریز
- ۶۱۵ مرغ و ماهی چون به تو جرمی نکرد
باده خوردن نفس پروردن بود
بر حرامی زین سخن وقتی نشست
- ۶۱۸ دست عیسی را گرفت و توبه کرد
دولت توبه ز صحبت یافتست
- خون مردم روز و شب می‌ریخت او
جان و مال خویش را کردی وداع
بود کارش صید در کوه و کمر
- شیر گردون می‌شدی نخچیر او
یک دو کاسه در پیش خوردی شراب
وحش و طیر افتاده از وی در تعب
- یافته بر وی لباسی از گیاه
بیخ جورش را ز بُن برکنند او
تا نیفتی در عذاب رستخیز
- دایماً انسدر پی صیدش مگرد
بر حقایق زحمت آوردن بود
پس ز جای خویشتن برپای جست
- بعد از آن شد اهل ذوق و اهل درد
روی از افعال بد برتافتست

در مذمت اصحاب ناشایسته

- دور باش از صحبت اهل فساد
چون گل سوری حریف خار شد
۶۲۱ ای بسا از اهل دنیا زر کشد
تا توانی صحبت نیکان گزین
- ۶۲۴ آن کند با تو رفیق ناصواب
زر در اول سرخ چون آتش بود
پیش سنگین دل مکن هرگز درنگ
- ۶۲۷ یک نفس با بد مرو در هیچ راه
از حریف بد به عیسی بد رسید
هم علی از یار نایکو نرست
- کاورد سستی به دین و اعتقاد
عاقبت دیدی که جایش نار شد
ای بس آتش‌ها که خاکستر کشد
- کاب را ناله بود از همنشین
کابر تردامن کند با آفتاب
زردیش از آتش ناکس بود
- کابگینه بشکند از زخم سنگ
کاینه از یک نفس گردد سیاه
در حقیقت گر چه آن از خود رسید
- لشکر دارا وزیر بد شکست

- ۶۳۰ دور شو از صحبت اهل تبه
هم عطارد کو ندارد زلف جعد
سگ که دارد پاسبانی و وفا
هر که با گرگ آشنایی کرده است
یا مکن با مار صحبت از هوس
هر که او شد همنشین پیل مست
۶۳۶ عقل را چون نفس حایل می شود
تا توانی از بدی پرهیز کن
کز ذنب خورشید می گردد سیه
نحس با نحس است و با سعد است سعد
به بود از مردم صاحب جفا
دشمن خود را به جان پرورده است
یا مشو ایمن ز زهرش یک نفس
دست و پای خود به دست خود شکست
از دماغش عقل زایل می شود
یاد کن از ناصری این یک سخن

لطیفه

- داشت مردی کفشگر شاهد زنی
در طریق فتنه آن زن چست بود
عادتش بودی همیشه عشوه‌ها
آب خوردی باغ او از هر کسی
۶۴۲ و آنچنان سیمین تنی بدنام بود
هر شبی بیرون همی رفتی ز در
کفشگر یک شب چو بیرون رفت زن
وانگهی برخاست در را سخت بست
۶۴۵ آن زن بدکاره هنگام سحر
بانگ زد بر شوهرش کای قلتبان
خویشتن را من درین چاه افکنم
تا بریزد شحنة خونت بهر من
۶۴۸ آنگهی بگرفت سنگ ده‌منی
کفشگر پنداشت کان زن اوفتاد
۶۵۱ زن درون خانه جست و در ببست
روی بخراشید و افغان می نمود
دلبری سنگین دلی، سیمین تنی
بند شلوارش ولیکن سست بود
روز و شب کردی به مردم شیوه‌ها
زیر هر کس او همی خفتی بسی
دستمال دست خاص و عام بود
بازگشتش می نبودی تا سحر
گفت این زن را بیچم در کفن
باز آمد خرّم و خوشدل نشست
چونکه آمد دید محکم بسته در
برگشا این در و گرنه این زمان
آتشی بر تو به ناگاه افکنم
کشته گردی ناگهان از زهر من
در فکند اندر چه آن شوم دنی
زود بیرون جست درها را گشاد
پس به روی خویشتن زد هر دو دست
هر نفس در ناله خود می فرود

- ۶۵۴ کای جماعت اینچنین طرفه که دید
شوهرم هرگز نخسپد در وثاق
بیش ازین طاقت نماند اندر دلم
- ۶۵۷ هر که بشنید این فغان و ناله اش
تا به حدی شحنه و قاضی شنید
هر دو را حاضر چو کردند آن زمان
- ۶۶۰ زن چو برگفت آن دروغ محض خویش
بعد از آن شوهر چو حال خویش گفت
آنچه واجب بود بر زن ساختند
- ۶۶۳ زی‌نهار از همنشین بی‌وفا
عیب تو بر تو بگوید روز و شب
مردمان آیینۀ یکدیگرند
- ۶۶۶ هر که نیکو باشد او صاحب نظر
وانکه باشد بدگمان و بی‌خرد
گاو و خر در آینه گر بنگرند
- ۶۶۹ اژدها و شیر در آب روان
خر بُد او او را نشاید دیدنش
شربت او عاشقان او چشند
- ۶۷۲ عشق او بر روی خویش افتاده است
آنکه حق باشد انا الحق می‌زند
- زین عجب‌تر هیچکس حالی شنید
یا بخسپد یا دهد زن را طلاق
راستی در حالتی بس مشکلم
و آن رخ پر خون همچون لاله اش
کفشگر را زن بر قاضی کشید
گشت پیدا آسمان از ریسمان
بود باطل لاجرم نگذشت پیش
حاکمان ماندند از آن حالت شگفت
کار او در یک نفس پرداختند
دور شو ورنه رسد بر تو جفا
تا گزی انگشت خود را در عجب
در رخ تو نقش خود را بنگرند
هرگز او در تو نبیند جز هنر
در جمالت ننگرد جز نقش خود
همچنان بر صورت گاو و خرند
اژدها بینند هم شیر ژیان
آشنا را می‌توان پرسیدنش
بخشش او اشتران او کشند
جز که او رخسار او نگشاده است
غیر حق را نفی مطلق می‌زند

در آنچه اهل فتوت نشاید داده خود بستانند

- مرد حاجی در مدینه خفته بود
۶۷۵ مرد شد از خواب و ناله درکشید
هر که می‌پرسید ازو می‌گفت زار
آه و فریاد و فغانش می‌فزود
- صبحدم خورشید چون رویش نمود
تا خلائق ناله او را شنید
از میان بردند دیناری هزار
اشک خونین از دو چشمش می‌گشود

- ۶۷۸ تا نظر بر جعفر صادق فکند
زود برجست و گرفتش آستین
آن زر من از میانم برده‌ای
- ۶۸۱ بازده دزدیده را امروز تو
جعفر صادق که بود از اولیا
برد او را سوی حجره بی‌قرار
- ۶۸۴ زر چو بستد مرد حاجی رفت زود
تا بدین بگذشت روزی پنج شش
باز آمد زود در خاک اوفتاد
- ۶۸۷ گفت من دینار خود را یافتم
جعفر صادق زبان را برگشاد
هر یکی از آدم و دیو و پری
- ۶۹۰ عیسی مریم که روح‌الله بود
بر خدا نسبت کنندش ازدواج
احمد مرسل که ختم انبیاست
- ۶۹۳ بهر او می‌گفت قوم بی‌صفا
گر چه کردی تهمتی بر من ز جهل
تو اگر چه یافتی دزدیده را
- ۶۹۶ این فلک را بهر آن خوانند خس
ابر تردامان از آن شد ای پسر
چونکه بخشیدی و دادی بی‌غرض
- ۶۹۹ هست مانع از رجوع این بی‌خلاف
دید شخصی پاک دین و ارجمند
پس بگفت ای کرده با جانم به کین
اینچنین ظلمی تو بر من کرده‌ای
تا نیفتی همچو من در سوز تو
گفت او را ساعتی با من بیا
پیش او بنهاد دیناری هزار
هر نفس در ذوق و شادی می‌فرود
مرد حاجی با دل و با طبع خوش
پیش جعفر آن همه زر را نهاد
اینک اندر بندگی بشتافتم
گفت کسی در دهر کی بودست شاد
نیستند ای دوست از تهمت بری
در جهان می‌برد جور هر جهود
گر چه او را نیست با کس امتزاج
خاک پایش تاج فرق اولیاست
ساحر و مجنون شدست این مصطفی
چونکه دانستی در آخر هست سهل
من نخواهم بستدن بخشیده را
کو دهد عمر و ستاند باز پس
کو چو باران داد بستاند دگر
منت او پیش باشد در عوض
دال و میم و عین و خا و را و قاف^(۱)

۱ - مصراع دوم باید: «عین و دال و میم و خا و را و قاف» باشد. در آن صورت «عدم خرق» به دست می‌آید که منظور این است که آسمان شکافته نخواهد شد. یعنی احسانی که داده شد دیگر باز پس گرفته نمی‌شود.

ذکر آداب طعام خوردن و اصحاب طریقت

- یادگیر از چاکرت ای نیک‌نام
چار فرض و چار سنّت هفت ادب
اولش باید که باشد از حلال ۷۲۰
پاک می‌باید که باشد خوردنی
شکر نعمت می‌گزارد با اساس
چار دیگر سنّت آمد ای رفیق ۷۰۵ (۱)
اولش تا پاک شویی هر دو دست
چون خورد از پیش خود باشد نکو
هفت شرط دیگر است ای باحسب ۷۰۸
اولش برپای چپ بنشیند او
وز کنار کاسه خوردن شایدش
همچون آنجا تا خیو^(۱) هم نفکند ۷۱۱
چون دهان تو ز لقمه پُر بود
این چه گفتم هست آداب طعام
هیچ چیزی نیست خوشتر از ادب ۷۱۴
- پانزده شرطست در اکل طعام
یک به یک را برشمارم بی‌تعب
تا نباشد خوردن آن را وبال
هر که او باشد به عالم مردنی
همچنان باید که باشد حق‌شناس
اینچنین آورده‌اند اندر طریق
بعد از آن بسم‌الله است ای حق‌پرست
بعد از آن الحمدلله گوید او
کان بود در آش خوردن از ادب
ننگرد بر لقمه‌ها ای نیک‌خو
دست شستن بعد از آن می‌بایدش
سر نخارد هم شپش را نشکند
ترک گفتن گیر اگر چه دُر بود
ور بگیری یاد باشی از کرام
در عجم وانگاه در پیش عرب

در کیفیت سفره و اصلاح آن

- بر اخی سفره مدوّر بایدش
نکته‌یی را ز اهل حکمت یادگیر
بسمله باشد سر سفره بدان ۷۱۷
وقت سفره عطسه گر آید ترا
دستمالت را بگیر اندر دهن
ور بگیرد بول یا آید رعاف ۷۲۰
- تا به قدر و جاه او افزایش
أَحْسَنُ الْأَشْكَالِ وَ هُوَ الْمُسْتَدِيرُ
بای او تحمید باشد بی‌گمان
یا چو آسا^(۲) آنگهی آید ترا
تا نگیرد عیب بر تو انجمن
بهر عذری خاستن آ، بی‌خلاف

۱ - خیو: xiyu، آب دهان، تف.

۲ - آسا: خمیازه.

- در دهان مردمان لقمه مکن
هم نشاید هر چه اکرامش کنند
۷۲۳ عذرخواهی هست کار مرد خام
نان بیندازد به هر دم پیش کس
هم بیاید تا که باشد دایماً
۷۲۶ زانکه در خوانی که آمد از خدای
گوشت پاره چونکه سازد ای عجب
تا نگردد سیری جمله پدید
۷۲۹ چونکه باقی شرطها مشهور بود
آن بگفتم و آنچه می آید به کار
پسند گیر ای نیک سیرت زین سخن
وقت خوردن تا که الزامش کنند
نیست لایق بر اخی عذر طعام
هم سخن گوید به قدر دسترس
سفره را سیر و پیاز و گندنا
سوی عیسی بود اینها از خدای
نیستش انگشت لیسیدن ادب
از غذا دستش نمی شاید کشید
ذکر آن جمله ملالت می فزود
جمله را گفتم به وجه اختصار

در کیفیت کسوت اهل فتوت

- هر که پوشد کسوت اهل صلاح
۷۳۲ محتسب باشد لباس اندر تنت
گر سیه خواهی که باشد نامهات
جامه نگذارد که جای بد روی
۷۳۵ پاک باشی جامهات گر طاهر است
هر اخی کاندر طریقت می رود
چون سپید از کسوت اهل صفاست
۷۳۸ آستین و دامنش کوتاه کن
زرد و سرخ از پوشش فرعون بود
پس اخی را می نباید سرخ و زرد
۷۴۱ جامهات را پاک دار ای نیک نام
می نشاید تا که پوشی از حریر
همچنان انگشتی زرین مکن
۷۴۴ در شریعت هر چه آن نبود درست
گر چه فاسد باشد او یابد فلاح
باشدت مانع ز ناخوش گفتنت
شرم آید مر ترا از جامهات
غافل و سرمست پای خود روی
حکم اهل شرع چون بر ظاهر است
کسوتش یکرنگ باید تا بود
یا سیه یا سبز باشد هم رواست
هر کسی را زین سخن آگاه کن
آنکه از درگاه حق بی عون بود
تا شود هر روز افزون عشق و درد
شستش فرمای هر هفته مدام
ورچه باشی در فتوت بی نظیر
مصطفی فرمود ما را این سخن
در طریقت دست از آن باید بشت

بایدش دستار او تا هفت گز
هم گله باید ترا گر بر حقی
۷۴۷ کفش خود را پاک باید داشتن
این چه گفتم در فتوت ای رفیق
یا بود نه گز و هم نبود ز قز
یا نمد یا طاقیه^(۱) یا زورقی^(۲)
وانچه ناپاکی بود بگذاشتن
جمله را آورده اند اندر طریق

(۹۸۳) در آداب نشست و خاست و سازگاری با خلق خدای تعالی و تقدس
هر که آید پیش تو از خاص و عام
۷۵۰ لطف و اخلاق و تواضع پیشه کن
از دل و جان نگره دار ای پسر
خویشتن بشناس اول کیستی
۷۵۳ در دوگیتی موجب آسودنت
جز زبان بر تو نیارد کس زبان
ورنه چون سوسن همی خاموش باش
۷۵۶ دشمنی آرد مزاح و لاغ تو
دور باشی از سرور و ابتهاج
علم را بهتر شناس از گنج زر
۷۵۹ بدتر از بد نیست ای یار عزیز
تا توانی خاطر مردم بجوی
ملک دنیا خود نیززد نیم جو
۷۶۲ ظاهر و باطن اگر یکسان کنی
داند آن کس کوز معنی واقف است
راز خود از خلق پوشیدن چه سود
۷۶۵ چون شکاری قصد بر جان می کند
تا که صیادش نبیند بر زمین
پیش تر باید ترا دادن سلام
از سخا و مردمی اندیشه کن
حرمت استاد و لالا و پدر
بعد از آن اندیشه کن بر چیستی
بر زبان خویش قادر بودن است
پس مکن مانند سوسن صد زبان
چون صدف وقت شنودن گوش باش
هم نمک افشانند اندر داغ تو
طبع خود را گر کنی عادت مزاج
زانکه باشد علّتی بد رنج زر
نیست نیکوتر ز نیکی هیچ چیز
سینه خود را ز کینه پاک شوی
یک نفس از آخرت غافل مشو
کار خود را با خدا آسان کنی
زرق و سالوسی نه کار عارف است
چون که داند خالق طاق کبود
کبک سر در برف پنهان می کند
کار صاحب زرق باشد همچین

۱ - طاقیه: نوعی کلاه بلند مخروطی شبیه به کلاه درویشان، عرقچین.

۲ - زورقی: نوعی کلاه که شبیه زورق (قایق) است.

در همه جایی خدا حاضر شناس بر همه افعال تو ناظر شناس

لطیفه

- ۷۶۸ آن اخی می خواست تا بشناسد او
چند کس را از برای امتحان
گفت هر یک را بکش در خلوتی
چون شنیدند آن سخن بیرون شدند
- ۷۷۱ کودکی آمد در آخر با ادب
گفت بر هر جانبی بشتافتم
چون ندیدم جای خالی در جهان
پس اخی بر چشم او بوسه بداد
- ۷۷۴ در حلاوت شکر و شهدم تویی
هر که دارد عقل و دانش بی خلل
دولت فانی بود رنج و تعب
گر بود خرما مکن چندین فرح
- ۷۸۰ هر چه از تو می پرسندت مگوی
مرگ را پیوسته پیش چشم دار
ساختن کن هر نفس زاد سیل
دور شو از کردن ناکردنی
- ۷۸۳ آنچه باشد در حقیقت ناکو
دایماً در کار کی مشغول باش
کار بی کاران همه باطل بود
خویشتن را بی سبب سودا کنی
- ۷۸۶ دشمنت را گرچه باشد صولتش
خرم و خندان نشین با دوستان
- خوب را از زشت و بد را از نکو
داد مرغی هریکی را آن زمان
مرغ خود را تا بیایم سلوتی
مرغ را کشتند و آنکه آمدند
- مرغ خود را زنده آورد ای عجب
هر کجا رفتم خدا را یافتم
مرغ من کشته نشد ای خرده دان
گفت چون تو مادر گیتی نژاد
- بعد مرگ من ولی عهدم تویی
فکر سازد اول و آخر عمل
نعمت باقی طلب کن روز و شب
در رسد خاری چه باشی در ترح^(۱)
- و آنچه از تو گم نشد هرگز مجوی
از وفات دیگران گیر اعتبار
تو چه دانی تا که کی باشد رحیل
تخمه آرد خوردن ناخوردنی
- تا نباشی طالبش با آرزو
پیش اصحاب هنر مقبول باش
مردم بطلال بی حاصل بود
کار امروزیه تو فردا کنی
- منتظر شو بر زوال دولتش
در بهاران همچو گل در بوستان

- گوشه خود را ملازم شو مدام
تا نیندازی خیو بر رهگذر
۷۹۲ خوردنی خوردن درین بازارها
آب را بنشیند و آنگه خورد
هم نشاید داد اخی ای مرد کار
۷۹۵ و ر بود در خلوتی می شایدش
و ر نباشد پاک باز و پاک دست
بایدش از فتنه ها ایمن شدن
تا که نفرستی زن کس را سلام
خاصه در جایی که می افتد نظر
در فتوت آورد آزارها
هیچ از رسم طریقت نگذرد
ریش خود را در کف آینه دار
تا محاسن را همی آرایدش
پیش مردان هیچ نتواند نشست
دایماً در همّت عالی شدن

در کیفیت و چگونگی اجتماع

- ۷۹۸ عارفان را لذت و ذوق سماع
راحت روح است و اسباب فتوح
مرغ جان گر بشنود آواز خوش
۸۰۱ یاد آرد نغمه صوت ملک
جنبش تن از برای جان بود
ذوق و شادی لایق هر شخص نیست
۸۰۴ گوش باید اول و آنگه سماع
اشتر از آواز حادی^(۱) خوش شود
بلبل آید در فغان وقت سحر
۸۰۷ هر کسی [را] از سماعش ذوق نیست
کمتر از اشتر بود آن کوردل
چرخ چون دولاب اندر ناله است
۸۱۰ ابر می غرزد به وقت نوبهار
چون شکوفه قصد بستان کرده است
تا نوای مرغ در گوش آورد
خوشرست از قدر و جاه [و] ارتفاع
عاشقان را خاصه هنگام صبح
سوی مرکز می کند پرواز خوش
آنچه دایم می شنید آن در فلک
زان جهت هر لحظه یی جانان بود
رقص کردن عارفان را نقص نیست
بی جماعت نیست ممکن اجتماع
جان او از عشق پر آتش شود
بر جمال گل چو اندازد نظر
ذره یی در حال آن کس شوق نیست
جان او چون جسم او باشد ز گل
اشک او باران بود یا زاله است
تا ز صوت او به رقص آید چنار
پنبه را از گوش بیرون کرده است
خویش را از ذوق بیهوش آورد

۱ - حادی: شتران، کسی که حدی می خواند، سرودخوان برای شتران.

- ۸۱۳ بید می جنبد ز باد ای نیک بخت
می نشاید بود کمتر از درخت
کار عشق است آتشی افروختن
نالۀ گردون بود از سوختن
هم شنیدی آنکه روزی مصطفی
از سماع نالۀ اهل صفا
۸۱۶ جنبش و حالت نمود و گشت شاد
تا ردای او ز دستش اوفتاد

لطیفه

- آن یکی را در گلوش استخوان
اوفتاد و آمد از دردش به جان
نیست آنجا هیچ چیز از مایعات
تا خورد یابد از آن حالت نجات
۸۱۹ بر چنان کس گرچه هست اهل صلاح
در حقیقت باده خوردن شد مباح
گر چه گفتن اختیاری آمده است
این شنیدن اضطراری آمده است
چون ضرورت هست او را بر کمال
لاجرم بر عارفان باشد حلال
۸۲۳ لیک شخصی را که باشد از عوام
نیک بشنو فهم کن هستش حرام
اینچنین فرمود ابوالقاسم جنید
مرغ جان را آنکه او می کرد صید

لطیفه

- در بیابان آن یکی مشتاق آب
پیش چشم او شده عالم سراب
۸۲۵ خسته و درمانده و کرده عرق
اشک چشمش سرخ گشته چون شفق
در ضعیفی گشته مانند خلال
ناگهان بُد چشمه آب زلال
آمد و چندان از آن چشمه بخورد
داد جان فی الحال بر جایش بمرد
۸۲۸ در چنان حالت بر آن کس بی گمان
آب خوردن کی روا بود آن زمان
آب کز وی جمله را باشد حیات
چونکه بی وقتش خوری آرد ممات
پس سماع آن کس کند کو لایق است
بر صفت های خدایی عاشق است
۸۳۱ انگبین بر تب گرفته کی رواست
گر چه در وی راحت و ذوق و صفاست
مصطفی را بود نه زن در نکاح
جز چهار از زن ترا نبود مباح
در کف تو اژدها گردد عصا
گرچه شد در دست موسی اژدها
۸۳۴ هر کسی را کی شود هرگز پدید
آنچه مجنون در رخ لیلی بدید

هر کسی هر چند دعوی می‌فزود
گر سماع و رقص و های و هوی تو
دایما در عشق و شادی می‌فزای ۸۳۷
ور نباشد سوی آن پیوستنت
زانکه این مخصوص باشد بر نبی
عاشق عذرا بجز وامق نبود
هست از آن عشقی که آید سوی تو
تا رسد هر لحظه الطاف خدای
خرس باشی وقت رقص و جستنت
(۱)

لطیفه

۸۴۰ گوه‌ر درج نبوت مصطفی
زبده عالم وجود پاک او
برفشاند منطوقش دُر یتیم
۸۴۳ ابرگشته سایبان روی او
در جناب آن خداوند سعید
پس ابوبکر آن زمان آنجا رسید
۸۴۶ گفت این حالت چه چیز است ای نبی
مصطفی فرمود هذا عَیْدُنَا
و آنچه نقلش می‌کنند از مصطفی
۸۴۹ گفت از بهر سرود و نای و دف
کین همه باشد حرام ای خرده دان
هم نظر بر قائل و بر مستمع
۸۵۲ پس اخی رسم مشایخ در سماع
لؤلؤ بحر وفا کان صفا
آب حیوان در حسد از خاک او
ماه را انگشت او کرده دو نیم
مشک تاتاری خجل از موی او
مطربی مزماری می‌زد روز عید
چون چنان حالت در آن ساعت بدید
تا کنند اندر جنابت مطربی
لَیْسَ عَیْدٌ غَیْرَ هَذَا عَیْدُنَا
کان جهان لطف و دریای صفا
وز برای جستن آواز کف
هست لیکن در مجالس بی‌گمان
کرد باید تا شود دل منتفع
گر نگه دارد خوش آید اجتماع

در بیان حسن تخلص بر سلطان فتوت

آفتاب آسمان مهتری
پرتوی از نور فضل ذوالجلال
۸۵۵ اوج لطف و کامرانی و بقا
گوه‌ر دریای نیکو اختری
عالم لطف و معانی و جلال
دُر درج دولت و نیکو لقبا

- گشت از ذاتش جهان باغ ارم
 وز مروّت گشته چون بدر منیر
 کرده حاصل نام و خُلق مصطفّا
 چون ابوبکر و عمر عثمان علی
 بساد او را در دو گیتی فرّخی
 از همه اوصاف رحمان و رحیم
 هم کرم هم قدر و حشمت هم حسب
 بحر هم از دست طبعش قطره بی
 وصف لطفش رفته اندر شش جهات
 نیست خوشتر از سخا و از سخن
 پس سخن آوردم اندر بندگی
 بلکه آوردم سوی بصره رطب
 گفتن بلبل ز گل آید درست
 بی شکر طوطی سخنگو کی شود
 ابر آب از جوی جیحون می برد
 جملگی از شعله انوار تست
 هر کسی داند چنین نظمی کم است
 نظم این از نظم لؤلؤ نیست کم
 افسر او را ز نامت ساختم
 در میان خون دل پرورده ام
 زلف مشکین سخن پیراستم
 در دو چشم لطف بینی سرخوشی
 در لب الفاظ طعم چون شکر
 نیست مثلش دلبری اندر جهان
 راستی را لایق این درگه است
 غنچه اقبال تو در خنده باد
- کان ذاتش معدن جود و کرم
 در فتوّت بی مثال و بی نظیر
 ۸۵۸ مفاخر گیتی محمد کز صفا
 در سخا و عدل و حلم و پردلی
 هم فقیر و هم امیر و هم اخی
 ۸۶۱ هست اندر ذات او دایم مقیم
 هم هنر هم لطف ذاتش هم نسب
 آفتاب از رای رویش ذره بی
 ۸۶۴ راستی آن خوب خلق و نیک ذات
 بنده ناصر دید در دیر کهن
 چون سخایت بود با فرخندگی
 ۱۰۰ (۸۶۷ حاشا لّه این سخن آمد عجب
 کانه من گفتم ز فیض لطف تست
 شورش بلبل ز رنگ گل شود
 ۸۷۰ علم را آدم ز بیچون می برد
 هر چه گوید بنده آن اسرار تست
 زان جهت محبوب و خوب و خرّم است
 ۸۷۳ عقل داند چونکه سازندش حکم
 این فتوّت نامه را پرداختم
 شاهدی بس دلفریب آورده ام
 ۸۷۶ عارض گلگون نطق آراستم
 گر نقاب از روی خویشش برکشی
 هم نهاد این خاطر مشاطه گر
 ۸۷۹ زیر خطّ و خال او معنی نهان
 از همه آداب سلطان آگه است
 مقدمش بر درگهت فرخنده باد

در ختم کتاب و تاریخش

- ۸۸۲ این نصیحت چون تمامی رخ نمود ششصد و هشتاد و نه تاریخ بود
حجم این هر چند باشد مختصر لیک دارد مرتبه بس معتبر
نور هر چشم و سرور سینه است نیست خشوش گر بود لوزینه^(۱) است
۸۸۵ ای خدای این نوعروس خوب روی تا نیفتد در زبان عیبجوی
دررسان از روی لطف و قادری
ذره رحمت به جان ناصری

تمت فتوة نامه

- از من گنه آید و من آنم از تو کرم آید و تو آنی
طلبگاریم و مقصد ناپدید است گرانباریم و مرکب ناتوان است
غرض از یادگار نام بود یادگار این قدر تمام بود
یا ناظراً فيه صل بالله رحمه علی المصنّف واستغفر لکاتبه
و اطلب لنفسک من خیر ترید بها من بعد ذلک غفراناً لصاحبه

حرّره العبد الضعیف النحیف الحقیر الفقیر اضعف الانسان کثیر العصیان محتاج
الی رحمة ربّه الغفران اخى علی بن سیدى حسن الپاپرتى غفرالله لهم ولوالدیهم و
لجميع المسلمين و المسلمات فى يوم الاثنين و عشرين فى شهر جمادى الاخره سنة
اربعمین و ثمانمائہ آلہجرية النبویة.

کتابت و تصدیق شد
کتابت و تصدیق شد